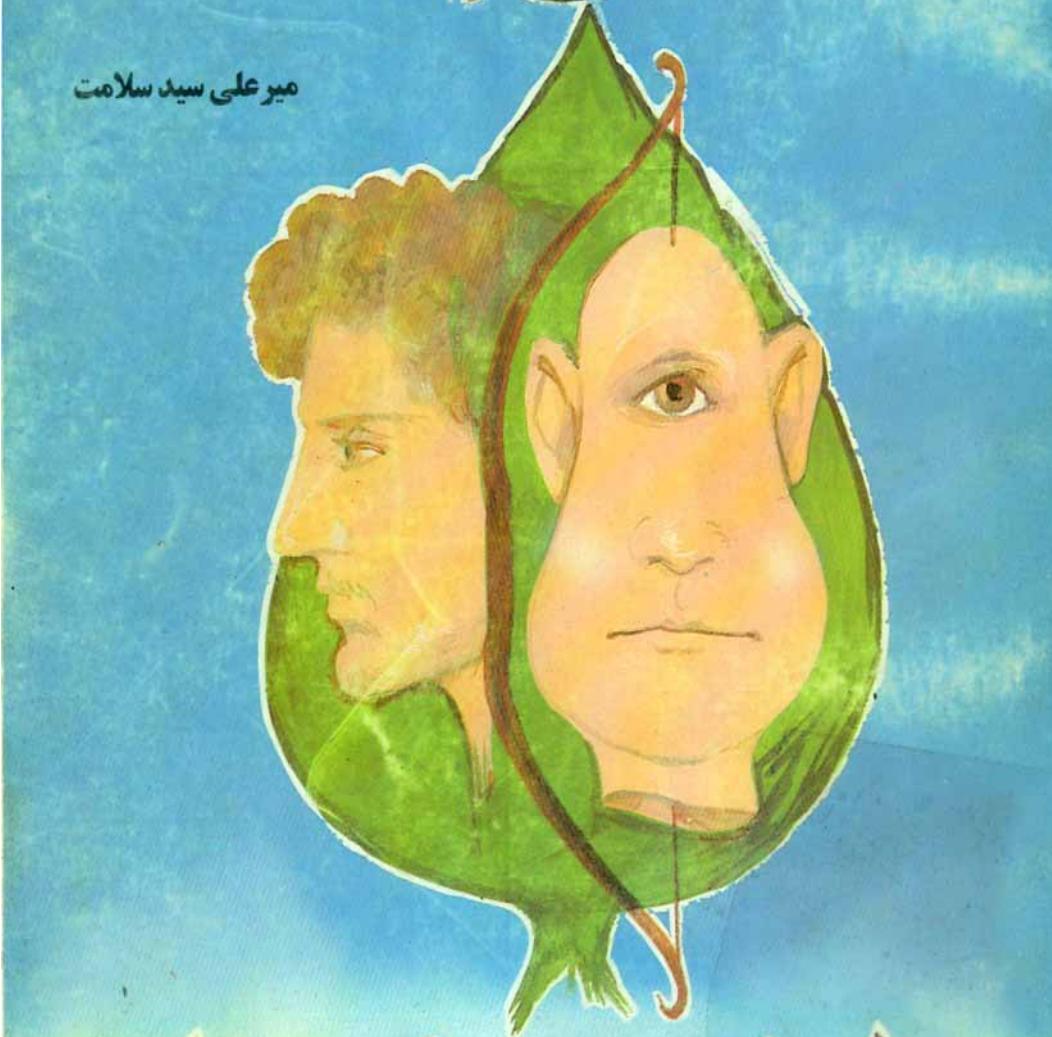


مقدمه‌ای بررسی

# «کتاب دده قورقود»

میرعلی سیدسلامت



مقدمه‌ای بر بررسی

# «کتاب دده‌قور قود»

میرعلی سید سلامت



انتشارات آشنا

ISBN 964-5964-19-9 / ۹۶۴.۵۹۶۴-۱۹-۹

- نام کتاب : مقدمه‌ای بر بررسی کتاب دده‌قورقد
  - نویشه‌ی : میر علی سید سلامت
  - نوبت چاپ : اول
  - تاریخ چاپ : زمستان ۷۶
  - تیراز : ۳۰۰۰ نسخه
  - ناشر : نشر آشنا عضو تعاونی ناشران آ-ش
  - حروفچینی : اثليار (۰۴۱ - ۳۴۲۶۴۰)
  - ليتوگرافی : نیکنام ۵۱۷۲۶
  - چاپ : کیهان ۶۹۷۷۸
  - صحافی : لکلری ۶۸۳۳۴
  - قیمت : ۹۰۰ ریال
  - حق چاپ دائمی مخصوص نویسنده است
- 
- مراکز پخش: نشر و پخش آشنا: تبریز - خیابان جمهوری اسلامی - رویروی مسجد انگجی  
تلفن ۰۳۱۰۳ فاکس ۶۳۳۴ کوچه علی خان پلاک ۲۰  
تهران - پخش آذربادگان ۶۴۶۸۸۷۱

بنام هاستار هاستها

## فهرست مطالب

عنوان	صفحة
مقدمه	۱
آشنایی مقدماتی	۱۳
گزیده‌ای از مقدمه کتاب دده قورقود	۲۳
بررسی مقدمه جفری لویس (Joefry Lewis)	۲۷
خلاصه داستان «امران، پسر بگیل»	۴۷
خلاصه داستان «بوغاج، پسر دیرسه‌خان»	۶۱
خلاصه داستان «یفمای خانمان سالور قازان»	۷۵
خلاصه داستان «بامسی به یه‌ره‌ک، صاحب اسب خاکستری»	۹۳
خلاصه داستان «اسارت او روز پسر قازان خان»	۱۰۷
خلاصه داستان «دلی دومرول پسر دوخاق‌وجا»	۱۱۱
خلاصه داستان «قاتورالی پسر قائلی قوجا»	۱۱۹
خلاصه داستان «ینقت، پسر قاضلیق قوجا» (Yigenek)	۱۳۱
خلاصه داستان «کشتن باسات، تپه گوز را»	۱۳۵
خلاصه داستان «سفرق، پسر اوشون قوجا (Ushun koja)	۱۵۱
خلاصه داستان «اسارت سالور قازان و رهایش بدست اوروز»	۱۵۵
خلاصه داستان «یورش اوغوز درونی علیه اوغوز بیرونی»	۱۵۹
طرح مقدماتی اساطیر کتاب دده قورقود	۱۶۳
بررسی و مروری بر سایر اساطیر «گاههای دوم و سوم»	۱۷۵
آیا تعیین مقطع زمانی برای این مجموعه اساطیر ممکن است؟	۲۰۵
دگردیسی ۱: «میترائیسم»	۲۱۷
دگردیسی ۲: «مانویت»	۲۲۵
دگردیسی ۳: «زرتشت»	۲۲۹
دگردیسی ۴: «یونان»	۲۴۱

## مقدمه

کتاب حاضر، بدوآ بقصد نقد مقدمه نوشته شده بر چاپ انگلیسی کتاب ددهقورقد، بتوسط آقای جفری لویس (Geofry Lewis) تهیه می‌شد که بعلت مشاهده محتوی رمزی کتاب ددهقورقد، این بررسی به ناچار، تبدیل به وسیله‌ای برای احیاء مجموعه‌ای اساطیری گردید که شاید جزو قدیمی‌ترین اساطیر دنیا که امروزه نیز در قسمتی از اعمال روزمره ما، نظیر موسیقی موقامی، موسیقی عاشیقی، سنت‌ها، تفکر... ما جاری است، گردید.

کتاب ددهقورقد، به علت اینکه جزو کتب درسی ادبیات شفاهی خلق آذربایجان است اغلب نظریات ارائه شده، در مورد این کتاب جمع‌آوری گردیده و بعلت مرسم شدن بررسی کتاب با تاریخ و مخصوصاً با تاریخ مهاجرت اقوام مشخصی به بعد ایران، حقایق این کتاب آنچنانچه باید و شاید به منصة ظهور نرسیده است. این کتاب حاوی بخشی از اساطیری است که مدت مديدة بن‌مایه تفکر جهانی قرار گرفته و به قدری به سامان و ساده بوده‌اند که هیچ سدی در برابر نفوذشان وجود نداشته و بهمین جهت نیز مبنای اساسی اساطیر و تفکر یونان و مذاهب بزرگ مانند میترائیسم، مانویت، دین زرتشت .... می‌باشند، که به ظاهر دگرگون شده و زیر غبار زمان طی شده، کمرنگ و ضعیف و محدود می‌نمایند و تا آن حد، محدود که دوباره با اساطیری مقایسه می‌شوند که خمیره و ساخت آن اساطیر، از مجموعه نشأت گرفته است، برای بررسی چنین اثری لازم می‌آید که بار زمانی مجموعه را

حذف و این اثر را در زمان مربوط به اساطیر یعنی در زمانی که زمانی نبوده In illo tempore بررسی کنیم.

مطابق این جهان‌بینی یکدوره کامل<sup>(۱)</sup> آفرینش عبارت از ۱۲۰۰ سال (دوازده هزار سال) می‌باشد که بعد از اتمام یکدوره، دوره بعدی فرا می‌رسد. در مرحله گذر از دوره‌ای، به دوره بعدی، نقطه عطفی را در نظر می‌گیرند که در عبور از آن، احتمال تخریب کاینات وجود دارد و با در نظر گرفتن آن احتمال، تمهیدات برای بنای دوباره هستی، مطابق سنت‌های موجود ما، در مراسم نوروز به عمل می‌آید. این روش‌های عملی تجدیدبنای دوباره دنیا، که خیلی ساده بوده و تا امروز باقیمانده است عبارت از سبز کردن دانه، برای تجدید بنای بعد از تخریب است.

این دوازده هزار سال، به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم می‌شود که هر یک از این دوره‌ها «گاه» یا «قات» لحظ گردیده است. بگمان من این انتخاب مطابق با انتخاب‌های قدیمی که تا امروز باقیمانده‌اند می‌باشد. خود کلمه قات در زبان ترکی هنوز قابلیت القاء و ارائه مفاهیم لازمه را دارد.

آفرینش در گاه اول مینوی بوده است، بی‌اندیشه، بی‌تحرک، ناملموس، مشخصات آن در اغلب متون قدیمی موجود هست. در گاه دوم آفرینش مادی شروع می‌شود. روایت‌های مختلفی در مورد آفرینش و ترتیب آن موجود است. مثلًاً: انخست آسمان را آفرید آشکارا .... او به یاری آسمان شادی را آفرید ... از گوهر آسمان آب را آفرید.... چهارم، گیاه را آفرید .... پنجم گاو یکتا را در ایرانویج آفرید به میانه جهان. ششم کیومرث را آفرید....<sup>(۲)</sup>] با این قدیمی‌ترین اساطیر که بسامان ترین نیز هستند می‌شود مطالب دگرگون شده را تصحیح کرد یا سیر دگردیسی آنها را تنظیم کرد.

در مورد این مجموعه اساطیر، دو روایت اصلی و بسامان موجود است. یکی در

من هایی مانند اوستا. بند هشن و گاتها .... آمده است. این روایت معتقد است که اولین آفریده گاو یکداد (خاستگاهی) و بعداً شش بن (آفتاب، ماه، ستاره، آسمان، زمین، آب) و هفتمین خود هرمز (انسان اول گاه دوم) می باشد. روایت دوم در کتاب اصلی و کرم و اوغوزنامه حفظ شده است حاکی است که گاو یکداد (خاستگاهی) و انسان اول همزمان از یک سبب قرمز<sup>(۱)</sup> به وجود آمده و بعداً شش بن موجود می شود. که در هر دو نظریه بعداً نباتات و حیوانات به وجود می آیند. در انمام سه هزار سال گاه دوم بواسطه وجود انسان اول و گاو مقدس که مادر آفرینش است روى زمین بمنابع بهشت شده است و گرگ و آهو در کنار هم به صلح و صفا، روزگار می گذرانند. این آفرینش در مملکت روشنایی ابدی آهورامزدا، آفریننده، نور، زیبایی، وجود، خیر، سلامتی..... صورت گرفته است. در مقابل این آفرینش، آفرینشی با مستخصه های متضاد این دنیا صورت می گیرد. در مملکت ظلمت ابدی اهریمن، هماورد سیاه رنگ و حتی رب النوع هایی که در میدان مبارزه با اهریمن هستند به همراه مرگ، مرض، سیاهی، ظلمت، شر، عدم .... آفریده می شوند.

گاه اول و گاه دوم جمعاً به مدت شش هزار سال، گاههای آفرینش به حساب می آیند. گاه سوم که مطابق روایات به سه هزاره تقسیم می شود، گاه مبارزه هست. هزاره هفتم مرحله شروع حمله اهربیمن است. با توجه به تقسیم گاه سوم به سه هزاره، باید منابعی برای تفکیک حوادث هزاره ها باشد. در حال حاضر ما مجموعه حوادث گاه سوم را بطور کلی در دست داریم ولی به تفکیک هزاره این حوادث را نداریم. بهرحال، امیدواریم به منابعی دسترسی داشته باشیم، که آگاهی لازم را به ما بدهند.

در گاه سوم بعد از حملة اهربیمن، نهایتاً گاو یکداد و انسان اول بدست اهربیمن کشته می شوند. این مرگ مبانی اصلی. مرگ خدایان شهید شونده است که با مرگ آنها، بجههایشان و اکثر موجودات بعدی بوجود می آیند. این مرگ و تولد، مباحث

۱- این سبب قرمز، بعدها سبب های زرین همیسرید است.

عظیم اساطیری دنیا را با خود دارد، زمینه‌های افسانه فتنوس، مرگ یا رهایی خدای شهید شونده، درخت مقدس (Axis mundi) برورش قهرمانان اساطیری بتوسط انواع یا ارباب انواع می‌باشد.

بعد از گاه سوم، و شهادت خدای شهید شونده، و بوجود آمدن گروهی از انواع، گاه چهارم با هزاره دهم شروع می‌شود. ما شرح مبارزات انواع، تحت هدایت رب‌النوع‌ها، و شکل‌گیری و به نتیجه رسیدن اغلب مبارزات گاه چهارم را در کتاب دده‌قورقود داریم. در هزاره دهم حمله اهریمن و اسیر شدن رب‌النوع اشتراخ و آهوان و گلوان و آفتاب را داریم که با حمله رب‌النوع اسب‌ها، طی مبارزه‌ای رب‌النوع شتر و آهو، آزاد، بقیه به مدت ۱۶ سال، در اسارت می‌مانند. بعد از ۱۶ سال، رب‌النوع گاو جهت بازگشت به مراسم نامزدی مجدد، نامزد خود، فرار و بعد از اعلام وجود، برای آزادی خورشید از اسارت اقدام می‌نماید. این اپیزود، مبانی خدای اسیر شونده که شهید نشده و مبنای مذهب بزرگ و جهان‌شمول میترانیسم است. بعد از این حرکات، جامعه‌انواع به ظهور انسان و ضد انسان آراسته می‌شود. انسان مطابق قانون اساسی کتاب با از بین بردن ضد خود، مانند همه رب‌النوع‌ها، حق حیات .... را بدست می‌آورد. بعد از این حوادث دو حادثه مهم درگاه چهارم وجود دارد که در کتاب آورده نشده است و عبارت است از حصار و فتح نهایی آهورائیان در برابر اهریمنان.

در این کتاب سعی بر انتخاب روش‌های اثبات متناسب با موضوع کتاب، که مرسوم بوده از یک زاویه خاص نگریسته شود شده است. طبیعی است که استدلال‌ها در این فسمت بیچیده‌تر از صغیری، کبری منطقی است. زیرا در مورد مقولات و کاراکترهای کتاب، مباحثات ضدونقیضی به میان آمده که این استدلال‌ها می‌بایست شامل مباحثات بعمل آمده باشد.

در مورد روش اثبات هویت شخصیت‌های کتاب این توضیح ضروری است. بگیل در فرهنگ ترکی رب‌النوع شکار است. خود مرغی است افسانه‌ای که بعداً به صورت سیمرغ در می‌آید. بدون در نظر گرفتن معلومات قبلی، با استفاده از متن

خود کتاب و منابع دیگر مجدداً پرنده و رب النوع بودن او اثبات گردیده است و فقط این استدلال، می‌توانست هویت سایر عناصر مشکله کتاب دده‌قورقد را مشخص نماید. اما در مورد عناصر دیگر نیز، مطالب لازم ارائه گردیده است.

در گاه چهارم، با اینکه از اکثر حوادث اتفاق افتاده آگاه هستیم ولی در مورد اینکه این حوادث به تفکیک در کدام هزاره اتفاق افتاده، منبع صریحی در دست نداریم فقط به قرینه می‌شود گفت گاه چهارم با کدام اپیزود شروع و با کدام خاتمه می‌یابد. حوادث گاه چهار را، کتاب دده‌قورقد منتظم، به سامان و بکمال ارائه می‌نماید و تنها منبع کامل در اینمورد است. روایتی دیگر از زبان عاشق‌ها، با نام عاشق غریب داریم که نسبت به دده‌قورقد حقایق اساطیری کمتری را دارداست. کتاب دده‌قورقد بغیر از نقص دو مقوله حصار و فتح نهایی که آنها هم به اشکال دیگر در کتاب آمده است کاملترین روایت از حوادث گاه چهار است.

بغیر از روایت‌های فوق الذکر، روایتی کلی تر با زبانی دیگر، یعنی بزبان موسیقی داریم، موقمات (دو گاه، سه گاه، چهار گاه) که با حفظ حصار و منصوریه در چهار گاه از بارزترین عوامل تطبیق با مجموعه اساطیر، با زبانی مخصوص به خود، بحساب می‌آید. روایت‌های عاشقی در مقایسه با اجراهای موقامی مبسوط‌تر بنظر می‌رسد. روایت‌های عاشقی اغلب حاوی جزئیات بیشتری نسبت به حوادث اتفاق افتاده است.<sup>(۱)</sup>

روایت دیگری، نیز به صورت رقص‌های دو گاه و سه گاه و چهار گاه که يحتمل مراسم آثینی این مجموعه اساطیر بوده‌اند داریم و بغیر از این روایت‌ها اطلاعات پراکنده در اغلب متون زردشتی، مزامیر، داستانها و افسانه‌ها موجود است.

---

۱- در سه گاه زابل موقنی به نام تخت گاه است. صرفنظر از تمام تعاریف و تفاسیر که در مورد تخت گاه در رابطه با مراسم به عمل آمده است. در اصلی کرم قطعه‌ای باقی است: «ناختنا چیخار دیوان ائمه / اصلی قاشلاقین گوزلرین»، که در آن تخت گاه تعریف شده است.

به غیر از نمادهای ذکر شده نمودهای دیگری نیز موجود است. تقسیم یکسال به دوازده ماه، حاکی از انتخاب سال به عنوان نمود یکدوره کامل دوازده هزار ساله و نیز تقسیم سال به چهار فصل به عنوان نمود چهارگاه (گاهان)، فصل بهار نمود آفرینش مینوی، فصل تابستان نمود گاه دوم (مادی شدن آفرینش مینوی)، فصل پائیز نمود سلطه اهریمن، فصل زمستان نمود گاه چهارم (شامل نبرد نهایی با اهریمن و فتح نهایی)، است. جشن نوروز با عنوان جشن عبور سالم از نقطه حبس اعف، که احتمال تخریب در آن وجود دارد و نیز دوازده روز اول سال، به عنوان نمونه دوازده هزار سال جدید، که روز سیزدهم فروردین به علت دربرداشتند نقطه عطف، روز تخریب کاینات به حساب می‌آید و بخارط این تفکر ما سیزده را زیر سقف نمی‌مانیم یا سبزه و دانه سبز می‌کنیم که در بنای مجدد کاینات وظایف انسانی را عمل کرده باشیم.

همه این مقولات گویای حضور زنده این اساطیر، در زندگی روزمره تمام مردم است. اعداد ۱۲ و ۹ و ۷ و ۶ و به تبع عدد ۱۳، اعداد تعیین‌کننده‌ای هستند. روز استراحت بعد از خلقت شش بن است و هفتمین روز است.

به ضمیمه جداولی چند جهت مقایسه و بررسی مطالب در کنار هم تهیه گردیده، امید می‌رود که مفید فایده باشد. به ذهن چنین متبار می‌شود که نباید فردی به عنوان مولف کتاب دده‌قورقد، تصور شود زیرا به علت خیلی قدیمی بودن و دربرداشتند مفاهیم و دیدگاه‌های جمعی، با سلیقه‌های فردی مغایر می‌نماید. برای این کتاب تعیین زمان تاریخی مشکل است ولی امکان تعیین فرماسیون اجتماعی - معیشتی وجود دارد. مثلاً در مجموعه گرگ مقدس‌ترین است و این دیدگاه مربوط به مراحل اولیه شکار و زمانی که هنوز گله‌داری و دامپروری رایج نبوده است می‌باشد. گرگ در اوستا تبدیل به موجودی اهریمنی شده است و خود همین مقوله خیلی

قدیمی بودن مجموعه اساطیر را میرساند.

در این بررسی، متن ترجمه فارسی به عنوان مأخذ خلاصه مقدمه و خلاصه داستان‌ها انتخاب شده است. طبیعی است کلمات و اسمای اغلب شکل خود را به تبعیت از نسخه حفظ نموده‌اند. مثلاً در نسخه دستنویس درسدن و واتیکان اسمای بگیل و به‌یه‌ره ک به صورت بگیل و بیرک نوشته شده است، و این تفاوت در بعضی از اسمای دیگر نیز به چشم می‌خورد، همچنین کلمه موقعام به جای کلمه موغام مصطلح ترکی به علت تطابق بیشتر با مفاهیم مورد لزوم و نیز کلمه عاشیق بجای کلمه آشیق که میباشد مطابق نظر زنده‌یاد میرعلی سیداوو بصورت یاشیق نوشته می‌شد بخارط مصطلح و مألوف بودنش و همچنین بجای کلمه دده، صورت نوشتاری دده، یا دله‌دو مرول مطابق نسخه دستنویس آورده شده است.

امید است در این زمینه شاهد آثار متخصصین و صاحب نامان باشیم، بخصوص زوایای تاریک زیادی در این مجموعه هست که باید با نور دها و ذکاء و قلم اهل فن روشن گردد. در خاتمه وظيفة خود می‌دانم از اساتید محترم که وقت ذیقیمت خود را جهت راهنمایی اینجانب صرف فرمودند و نیز از آقای داریوش نخعی که زحمت تهیه طرح روی جلد را متحمل شده‌اند تشکر نمایم.

میرعلی سبدسلامت

## جدول گاهان و اتفاقات هر گاه

آوریش مینوی	گاه بکم
گاو خواستگاهی، شش بن، انسان اول، بناهات، انواع	گاه دوم ملکت روشائی ابدی دیوان همادور
شروع حمله اهربین	گاه سوم هزاره هفتم هزاره هشتم هزاره نهم
مرگ گاو پکداد و انسان اول بدست اهربین	گاه چهارم هزاره دهم دور النوع اخیرالذکر دهايش آفتاب و درب النوع گاو از اسارت، مبارزه درب النوع گاو با ضد خود
ساختن ور، مبارزه نهایی آهورایان با اهربینیان و فتح نهایی	هزاره دوازدهم

## جدول روایت‌های مختلف

روایت‌های موجود	حوالات مهم، با توجه به مطابق موجود (یا در دسترس)	
	کاه اول	کاه دوم
اربیشن مینوی - بـ اندیشه، بـ تحریر، نـ لرقش	اربیشن امیرین: مملکت ظلت ابدی لجیت امیرین به حدت سه هزار سال و افربیشن دیوان معاشر.	اربیشن امیرین توسط جیس و اندام به حمله توسط امیرین
کام او رمود	خواه مختتم تخریب امیرین بر امیرین توسط جیس و اندام به حمله توسط امیرین	خواه مختتم تخریب امیرین بر امیرین توسط جیس و اندام به حمله توسط امیرین
کام امیرین	خواه مختتم ساخته امیرین بر امیرین توسط جیس و اندام اول بدمست امیرین	خواه مختتم تخریب امیرین بر امیرین توسط جیس و اندام به حمله توسط امیرین
کام او رمود	خواه دهم چهارمادن بازدید انسان اول بدمست امیرین بر امیرین توسط امیرین توسط امیرین توسط امیرین توسط امیرین ساخته انسان امیرین آنکه در اینجا... خواه امیرین لهرات انتقام	خواه دهم چهارمادن بازدید انسان اول بدمست امیرین بر امیرین توسط امیرین توسط امیرین توسط امیرین ساخته انسان اول بدمست امیرین اتفاق بوجاده امن انسان اول
پیش‌بین اساطیر خدا که لیل شرمنده زین عالم	پیش‌بین اساطیر خدا که لیل شرمنده زین عالم	پیش‌بین اساطیر خدا که لیل شرمنده زین عالم
درینیت مقدس انسان ای درینیت ای رماش آنکه ام اسارت. مواروه نهایم با امیرین	درینیت مقدس انسان ای درینیت ای رماش آنکه ام اسارت. مواروه نهایم با امیرین	درینیت مقدس انسان ای درینیت ای رماش آنکه ام اسارت. مواروه نهایم با امیرین
پیش‌بین انسان اول بـ دخان اول ۱۰ ۱۰ ۱۰	پیش‌بین انسان اول بـ دخان اول ۱۰ ۱۰ ۱۰	پیش‌بین انسان اول بـ دخان اول ۱۰ ۱۰ ۱۰
۱- اوغوز نامه		
۲- اصلی و کرم		
۳- موسیقی موقام: دوگاه، سهگاه، چهارگاه		
۴- هرائی ائینی رقص‌های هرگاه یعنوان مراسم ائینی		
۵- مفون قدیمی نظریه‌های پراکنده در قات‌ها، پندشت، اوستا...		
۶- منونی با عناؤین، زروانیسم		

## جدول عناصر کتاب دده قور قود

عنوان	مختصرات	اسم	خوبی‌کاری	نحوه نزدیکی با دهد	نحوه نزدیکی با دهی همایواد	انفارسات و مخاطبین	درای شدید شونده	در درجی میانی با خواست میم
پدر و مادر آنقدر شده از سبب متافق (اصل و فرم)	تلو پنداد	عادر کل کاریات		عادر کله	عادر کله بدهست امریعن	آنقدر انسان اول و شش بیانات و چهات از او	در کله سوم	در کله شدید شونده
آنقدر شده از سبب متافق (اصل و فرم)	گله بوم گله چهارم	عهد	شونت در آفرینش عیانت کله پنداد	در مبارزه با همایوادان و بیوان امیریعن	در مبارزه با همایوادان و بیوان امیریعن	آنقدر انسان اول کله بوم کله چهارم	در کله سوم	در کله شدید شونده
مانور زدن، پدر، صور	عهد	عهد	عهد	آنچه در متعالی همایوادان آنچه نزد نهایی با امیریعن که این در مشغوره مشتبی است.	در مبارزه با همایوادان و بیوان امیریعن	آنچه در متعالی همایوادان آنچه نزد نهایی با امیریعن که این در مشغوره مشتبی است.	آنقدر انسان اول کله چهارم	آنقدر انسان اول کله چهارم
پدر ساری چهلان مانور، هنر از پادشاه	شند	شند انسان و شند چاهده	شند	آنقدر شدن به صفت	آنقدر شدن به صفت	آنقدر شدن به صفت	آنقدر شدن به صفت	آنقدر شدن به صفت
هزمه ارشد چاهدان	آنقدر	آنقدر هزاره اندیاع	آنقدر	آنقدر شدن به صفت	آنقدر رسانش	آسپر - بالار - پدر اوزون	در درجی میانه	آنقدر شدن به صفت
پدر، مازان خان	آنقدر	آنقدر هزاره وشن	آنقدر	آنقدر شدن به صفت	آنقدر رسانش	آسپر بالار - پدر اوزون نیک دید و سر اسارت پیدا و بیرون	در درجی میانه	آنقدر شدن به صفت

## جدول عناصر کتاب دده‌قرقره

ردیف	عنوان	نحوه تدوین	محتوا	اسم	ردیفه‌نامه
-	افتخارات و متعاون	تایپ تبرید با دیگر مدارو	مکری اخنال با خودت معلم	خوبنکاری	رباعی
-	دانلیس‌های اخنال با خودت معلم	تایپ تبرید با دیگر مدارو	پدر و مادر	مرد و عضوهای من	ردیفه‌نامه
-	دانلیس‌های اخنال و فرانسیس مدارو با اینس به	اینل سیده دادمه -	-	-	-
-	دانلی حجم درانه	دانلی حجم درانه	-	-	-
-	همی به بارانی	همی به بارانی	-	-	-
-	جهان‌گله مادک افتخار	جهان‌گله مادک افتخار	-	-	-
-	فریتب	فریتب	-	-	-
-	هدار قواران -	هدار قواران -	-	-	-
-	ستاخنی ای و موم	ستاخنی ای و موم	-	-	-
-	دز و نطب صورت	دز و نطب صورت	-	-	-
-	عده اوست	عده اوست	-	-	-
-	اسرات دستیت امیریں	اسرات دستیت امیریں	-	-	-
-	لیکھان را مستندا	لیکھان را مستندا	-	-	-
-	رب‌اللهم امیر بورا	رب‌اللهم امیر بورا	-	-	-
-	بدل	بدل	-	-	-
-	حصار شتر	حصار شتر	-	-	-
-	بس‌اللهم	بس‌اللهم	-	-	-
-	بی‌مدان	بی‌مدان	-	-	-
-	امان	امان	-	-	-
-	حدای رام	حدای رام	-	-	-
-	خدای پیکار و زرم	خدای پیکار و زرم	-	-	-
-	خودار امیریں	خودار امیریں	-	-	-
-	رام و یکم	رام و یکم	-	-	-
-	پاپندران	پاپندران	-	-	-
-	مردنه کوچکان	مردنه کوچکان	-	-	-
-	پاپندران	پاپندران	-	-	-



[اندراج تجلی قداست، در رمزپردازی‌ای که تجلی قداست همان رمزپردازی است. از لحاظ ذهنیت بشر کهن، تجربه‌ای اصیل و حقیقی است و همه کسانیکه از این ذهنیت بهره یابند، حقیقتاً آن نظام رمزی را در هر یک از محملهای مادی، معاینه می‌بینند و اگر بعضی آن را دیگر مشاهده نمی‌کنند یا فقط رمزپردازی کودکانه دستگیرشان می‌شود. ارزش و اعتبار ساختار رمزپردازی بدین علت در مخاطره نمی‌افتد، زیرا وجود رمزپردازی مستقل از این واقعیت است که آن را دریابند یا درنیابند و قوام و استحکامش به رغم هر گونه تنزل درجه و مقام، حتی پس از فراموش شدن رمز، محفوظ می‌ماند. بعنوان مثال می‌توان رمزهایی متعلق به دوران قبل از تاریخ را ذکر کرد که معناشان طی هزارها از یاد رفته و سپس دوباره «کشف» شده‌اند.]<sup>(۱)</sup>

## مقدمه‌ای بر بررسی کتاب دده قورقود.

به پهانه نقدی بر مقدمه آقای Geoffrey Lewis بر همین کتاب.

### «آشنایی مقدماتی»

کتابی با نام «بابا قورقود» از انگلیسی به فارسی توسط خانم فریبا عزبدفتری و آقای محمد حریری اکبری ترجمه شده است و اصل کتاب بزبان ترکی و ذکر نشده که از روی کدام نسخه توسط آقای جفری لویس ترجمه گردیده است. ایشان بایستی زحمات زیادی را متحمل شده باشند. زیرا ترجمه آثار کلاسیک ادبی با توجه به تفاوت فرهنگ‌ها مشکل است. من متن انگلیسی را نداشتم، اصولاً منابع محدود بود

---

۱- میرچالیاده، تاریخ ادبیان، ترجمه جلال ستاری، ص ۴۱۹

ولی درک این حماسه زیبا، با پیامی پویا و جاندار، حاکی از مبارزه آهورانیان با اهریمنی یان و نبرد نور با ظلمت که در سراسر تاریخ مدون و غیرمدون ما ساری بوده است، احتیاج به منابع زیادی هم نداشت، بعلاوه طبیعی است هر مبارزه‌ای عناصر خود را دارد. برای مبارزه با ظلمت باید نور بود و با آن ظلمت متراکم اهریمنی را لایه لایه رشته و به صورت پنجه حلاجی شده صاف و پاک در سلک پذیرندگان قابل نور درآورد.

این حماسه در زیر گرد و خاک زمان، با چهره‌ای دگرگون شده و آشته به نظریاتی اغلب ناسازگار با محتواهای اصلی بدست ما رسیده است. اولین بار دستنویس آن در کتابخانه «درس دن»<sup>(۱)</sup> پیدا و بعلت اینکه در آن، تاریخ مرگ عنمان پاشا(۱۵۸۵) نوشته شده بود، آن را در ردیف کتابهای خطی سده شانزدهم قراردادند. برای کتابت آن تاریخ دقیقی تعیین نشده است ولی برای شکل‌گیری آن (داستانها) سده‌های دهم و یازدهم را قبول کرده‌اند، عده‌ای نیز آن را محصول سده‌های هفتم و هشتم می‌دانند. با توجه به حقایق موجود در کتاب در مورد شکل‌گیری آن باید تجدیدنظر اساسی به عمل آید. زیرا متفاوت از آن چیزیست که تا حالا نموده شده و شاید فاصله زمانی زیاد باشد.

مطابق نسخه خطی پیدا شده در درس دن و نسخه بعدی پیدا شده در کتابخانه واتیکان، کتاب دارای مقدمه‌ای از زبان دده‌قورقود است، که عده‌ای آن را تعبیر به بصیرت و عده‌ای آن را بدون ارتباط با مطالب کتاب ارزیابی کرده‌اند. در مقدمه و خود داستانها مطالب زیادی که از لحاظ زمانی، قابل طبقه‌بندی شدن باشند وجود دارد. با توجه به اصل «جواب دادن به قدیمی‌ترین مستله اساسی کتاب» لازم است

در بدو امر گزینشی بر اساس قدیمی‌ترین موضوع کتاب صورت گیرد. در این گزینش ادعای صحت و بجا بودن نیست. بلکه برای شروع کار لازم می‌نمود تا با تکاندن قسمتی از گرد و غبار ایام، راه رسیدن به اسرار ممزوج و گاه به گاه محلول (حلول کرده) در کلمات و لغات مسطور را کوتاه‌تر نماید.

نسخه‌ایکه در دست من است، تنها ترجمه فارسی این اثر، از متن انگلیسی آن است. نکاتی در ترجمه فارسی مقدمه مترجم انگلیسی آن جناب آفای لویس (Lewis) بود که زمینه این بررسی را فراهم آورد. ادعای مترجم دایر بر وجود مقدمه در نسخه‌های درس‌دن و واتیکان و نامربوط تشخیص دادن این مقدمه توسط ایشان و انتقال آن به محل مؤخره در چاپ انگلیسی این اثر، مرا بر آن داشت که در مورد مقدمه و ارتباط آن با متن، مخصوصاً رئوس<sup>(۱)</sup> ثمانیه دقت داشته باشم. لازم است در نظر داشته باشیم که شرق سرزمین اسرار است و برای پا گذاشتن در چنین سرزمینی باید کلید قفل و بندها را با خود همراه داشت یا کسی بود که اسم اعظم را دانا است. اینجا کلام رمز خود را با خود دارد. اگر کسی که ادعا کند به یقین میداند باورش مشکل خواهد بود. اینجا سرزمین ایجاز، اعجاز و قدرت کلام است. طوریکه، به نظر می‌رسد کلمه اینجا آفریده شده است. اینجا سرزمینی است که حروفش نهضت و کلمه‌اش وجود کتبی و گفتارش وجود لفظی و فرهنگش پویا و مملو از زمان چگال است.

اینجا باید با احتیاط قدم برداشت، زیرا سرزمینی است که نام بعضی از کوههایش

---

۱- رئوس ثمانیه، هشت موضوعیت که مقدمه حتماً در مورد آن‌ها باید صحبت کند و عبارتند از ۱- تعریف علم ۲- موضوع عنم ۳- فایده علم ۴- مولف علم ۵- ابواب زمینه‌ساخت علم ۶- مرتبه علم ۷- غرض علم ۸- انجاء تعليم

سامبران<sup>(۱)</sup> یا البرز<sup>(۲)</sup> و یا قسمتی از آن مازندران<sup>(۳)</sup> است. اینجا سرزمینی است که گاهی زبانش زبان کلیله و دمنه، گاهی کلام عربیانش کوبنده و گاهی اساطیر خود را از زبان انسان‌ها بیان داشته و گاهی خود انسانها بش اسطوره‌اند. اینجا سرزمینی است که در تاریخ پر فراز و نشیبیش، چه در تسلط و چه زیر سلطه، هیچ وقت فرهنگ مغلوب نداشته است و این امتیازیست بس بزرگ که قابلیت‌های این فرهنگ را اعلام می‌دارد، خود کتاب دده قورقود، بعد از گذشت اینهمه سال از پیدایش زرتشت و اعصار قبل از آن نمونه بارز چنین ادعائی و بازگو

۱- میرچاالیاده، تاریخ ادبیان، ترجمه جلال ستاری، ص ۱۰۶.

اقوام اورالی - آلتایی، نیز کوهی مرکزی، **Sumerul** **Sumbor**, **Sumur** نام دارند که بر قله‌اش، ستاره قطبی آویزان است.

(باورهای قوم **Der Baum des lebens** 41 (bouriate)

- در مسیر تبریز- کلیبر- خمارلو- کوهی بنام سامبران هنوز سر بر آسمان می‌ساید و بحتمل مسیری برای رفتن به مجمع خدایان و نیز در حوالی (زنوز)، کوهی به نام سامبران وجود دارد.

۲- بر حسب معتقدات ایرانیان، کوه مقدس البرز [Haraberezaiti II] 42 در میانه زمین واقع است و به آسمان پیوسته است. (متون مربوط در کریستن سن، شخصیتین انسان).

۳- نریسیفیرزد: ... او مختیع دستگاهی برای یافتن ذرات نور و پدر دوازده باکره نور (۱۲ ماه) است او به منظور فریقتن آرخن‌ها خود را بصورت مادینه به نرینه‌ها و به صورت نرینه به مادینه‌ها می‌نمایاند... بذر نرینه‌ها که بزمین می‌افتد بخشی را که با زمین مرتبط برخورد می‌کند مَن (Mazan) را بوجود می‌آورد که بدست نور آدمَن (الماس روشنی) یکی از پسران روح زنده مهریزد کشته می‌شود.... بخشی را که روی زمین خشک می‌افتد پنج درخت و از این راه کل زندگی نباتی را بوجود می‌آورد.

کننده حقایق اساطیری است که شاید در این مقطع زمانی غیرقابل باور نماید. آنوقت وارد شدن در چنین سرزمینی با هیاتی کودکانه و شعف ناشی از ظواهر و مرایا و ندانستن اینکه در هر قدم طلسمی و بندی باز و بسته می‌شود و دست آخر تبدیل شدن بوجودی سرتاپا قفل و بند و عجیب‌تر از همه آگاه نبودن از بند و بست است. این کتاب حاوی اساطیری است که بعضی قسمت‌های بُندھشن (Bundahišn) و اوستا و گاتها شراح آنست. مخصوصاً شرح قسمتی حساس از این مجموعه اساطیر، یعنی بوجود آمدن دوباره آفریده‌های آهورامزدا، بعد از یک شکست بزرگ در مقابل اهریمن - حاوی شروع مجدد مبارزه آهورائیان و فتوحات آنان در مقابل اهریمن درگاه چهارم یا دقیق‌تر در هزاره اول گاه چهارم است. این کتاب ضمن اینکه قسمتی عمدۀ از این گاه را با خود همراه دارد. از گاه‌های قبلی چیز عمدۀ‌ای با خود ندارد. البته ما برای بیداکردن شرح گاه‌های قبلی جستجوی زیادی لازم نخواهیم داشت. این فرهنگ آکدۀ از حکایت‌های گاهان است که در قرون متتمادی تاریخ مدون و غیر مدون ما، با روایت‌های مختلف، چه از زبان شیرین اوزان‌ها، چه در روایات جذاب نقالان و سرایندگان، چه از طریق موسیقی موقعی این حکایت‌ها را، بارها و بارها شنیده‌ایم. در دو گاه آفرینش گاؤ مقدس و شش بن و انسان اول و بناهات مفید و تمام حیوانات نافع را، به طوریکه روی زمین مانند بهشت شده است. به موازات این آفرینش، آفرینش اهریمن، در مملکت ظلمت ابدی که حاصلش، مرگ، نابودی، گیاهان سُتی و حیوانات وحشی است.

در سه گاه آغی مرگ انسان اول و گاؤ مقدس بدست اهریمن را و در چهارگاه فتح‌نامه آهورائیان را بخصوص در حصار و منصوریه شنیده‌ایم. اما بغیر از موسیقی موقعی و رقص‌هایمان به مثابه مراسم آئینی، که مباحثات و جستارهای زیادی را می‌طلبد، نزدیک‌ترین متن که در ارتباط کلامی و مفهومی با کتاب دده‌قوروقد می‌باشد، شجره‌نامه اوغوز و عاشیق غریب و اصلی و کرم این تکائف عشق و امتحان، این انتخاب مقدس انسان می‌باشد.

این شکست بزرگ که از آن صحبت شد چیست؟ [گاه سوم، گاه مبارزه

هست، در سه هزار سال قبل از بدنیا آمدن زرتشت، کره زمین، به میدان جنگ مبدل شده و اهریمن، گاو اول و انسان اول آفریده آهورامزدا را کشته و تخم آنها را از روی زمین محو کرده است.<sup>(۱)</sup> «نقل به مضمون».

داستان این شکست بزرگ بهمراه قسمتی از حوادث گاه دوم در اصلی و کرم منجلی است، با دانستن آن مفاهیم، این کتاب آشناتر خواهد نمود، اصولاً مسایل گاه چهارم، دنباله مسایل گاه دوم و گاه سوم است بدون دانستن آنها، درک حقایق این کتاب، دانستن بخشی از حقایق مورد نظر خواهد بود.

سیک کتاب دده قورقود با اینکه بمانند اصلی و کرم توالی نظم و نثر است، با اصلی و کرم تفاوت‌هایی دارد. اشعار اصلی کرم هشت‌هنجایی (گرایلی) و یازده هنجایی (قوشما) است. اشعار در دده قورقود به تناسب «گاه» متفاوت است اگر گرایلی را نمایش گاه دوم و قوشما را نماد گاه سوم بگیریم، طبیعی است که در دده قورقود، باید به دنبال گرایلی و قوشما صرف<sup>(۲)</sup> بگردیم. در این کتاب باید معیار سنجش متفاوت و از لحاظ بیان موزون و آهنگ کلام فاصله‌ای در میان باشد. اصلی کرم سوگاگمه قهرمان عاشقی است که با مرگ او و گاو مقدسش طبیعت هم می‌میرد. زیرا با مرگ انسان اول و گاو یکتا آفریده، که هر دو مقدس‌ترین بوده‌اند. تمام آفریده‌های آهورامزدا، تحت سلطه اهریمن درمی‌آیند و به علت سترونی اهریمن، می‌میرند و از این روست که امروزه نیز در آغی‌های ما و اشعاری که در مرگ قهرمانان و سوگ او، سروده می‌شود مرگ طبیعت نیز به همراه مرگ انسان قهرمان گوشزد می‌شود مثلاً (baglalar da xhezel آغلار). گاه سوم، گاه شکست بزرگی است که با خود فتح بزرگتری دارد. این فتح عبارتست از بوجود آمدن دوباره آفریدگان آهورامزدا و ادامه مبارزه و فتح نهایی در مقابل اهریمن است.

شرح قسمتی از این فتوحات، مخصوصاً حماسه رهایش خورشید به غارت رفته از دست اهریمن، که بعدها مبانی مذهب گسترش یافته می‌ترائیسم. بتوسط توتم

---

۱- پاشا افندی یئو، ادبیات شفاهی خحق آذربایجان، ص ۱۳۹.

۲- گرایلی و قوشما در دده قورقود، در موقع مراجعه به حوار حیر حوار حوار گاه دوم و سوم، مشاهده می‌شود. (مانند شروع مبارزه، آفرینش مجدد)

خلق‌های ایران، هند، مصر، .... رب‌النوع گاو، قبل از پیدایش انسان اول گاه چهارم و بعد از پا گرفتن نخستین تجمعات و مشکلات بعدی که ناشی از اشتباها عناصر آهورانی هست در این کتاب مندرج است. خود این جمع از حل این مشکلات عاجزند و در چنین شرایطی است که تنها انسان جمع با ضد خود و ضد جامعه در یک بستر (attribute) رشد و پرورش می‌باید تا با دهاء و ذکاء و فداکاری این مرض را از جامعه بزداید. این به وجود آمدن به موقع و در وقت مورد لزوم است. در مورد پروسه رشد و پرورش آن در متن کتاب توضیحات کافی هست، تنها حلقه مفقوده عبارت از این است که تخم این انسان از کجا آمده است؟ باید آن را از زبان ابویحان بیرونی بشویم: [بعد از غلبه کیومرث بر اهریمن، به پشت او سوار و او را می‌راند. موقع رسیدن به دروازه جهنم ترس بر کیومرث غلبه می‌کند و اهریمن او را به زمین پرتاب کرده و می‌خورد. کیومرث در حین مرگ تخم خود را که از او انسان اول و جفت‌اش<sup>(۱)</sup> بوجود می‌آیند میریزد.]<sup>(۲)</sup> [نقل به مضمون].

ما در زبان ترکی ضرب المثلی داریم، «قورخان اولدی» یعنی کسی که ترسید مرد. در مورد نحوه مرگ انسان اول گاه سوم نظریه‌های دیگری نیز هست. ولی چیزیکه در آن مناقشه‌ای وجود ندارد این است که انسان اول گاه چهارم، از تخمی که در مقابل دروازه جهنم ریخته شده، در سایه درخت عظیم مقدس، همچنان ترو آماده رویش باقی می‌ماند. بعد از رشد با دایگی شیر ماده، به جمع موجود می‌پیوندد. ظهورش در جامعه جشن گرفته می‌شود و فتوحاتش دست آورد بزرگی برای این اجتماع است.

در متن داستان به اسامی مشخصی از افراد ایل اوغوز که بعد از سده ششم به اراضی آذربایجان آمده‌اند بر می‌خوریم به نظر می‌رسد این اسامی بعداً جایگزین اسامی اصلی شده‌اند. اسامی اصلی در بعضی متون حفظ شده‌است. مثل بوغاج، که کلمه بوغا در زبان ترکی به معنی گاو است یا یعنی که بصورت (yigenek) نوشته شده و این کلمه هم به معنی گاو و یا جوهر گاو است یا کوه قاضلیق ... یا قاضلیق قوجا... یعنی اسبی که در درشتی به مانند کوه است و این همان چیزیست که بعدها بصورت

۱- در مورد جفت‌اش مباحثی وجود دارد که بعداً مورد مذاقه قرار می‌گیرد

۲- ادبیات شفاهی، ص ۱۴۴

کوه گوشت استعمال شده است. اسمی و انواع کاراکترهای دده‌قورقد تعداد معدودی هستند که در حد وسع خود آنها را خواهیم شناخت.

قبل از هر چیز لازم است اصولی که براساس آنها گزینش مقدمه و متن داستانها بعمل آمده ذکر شود. اضافه می‌شود در بعضی قسمت‌ها تصرفات بعمل آمده جهت تکمیل قسمت‌های ناقص نیز متکی بر همین اصول بوده است. اینجا چیزیکه بعنوان اصل الاصول در نظر گرفته شده، (غیر قابل قبول بودن فرم کنونی داستانهاست) و نیز در متون و مقدمه گزیده شده اضافات و نواقصی هست که برای دست یافتن به متن زلال‌تری، کار تخصصی‌تری لازم است. این گزینش به معنی بهترین گزینش نیست و احتمال انتخاب‌های بهتر و نیز دسترسی به منابع غنی‌تری همیشه نیست. اینک اصول:

۱- با توجه به سوزه اصلی کتاب که غلبه نیروهای آهورایی بر نیروهای اهریمنی است معیارهای اوستایی و قبل از اوستا مد نظر قرار گرفته و احتمال اینکه در این معیارها نواقصی باشد، هست.

۲- در متن و مقدمه، قسمت‌هاییکه صراحتاً مربوط به بعداز میلاد مسیح است. مثل مسیحیت گرجی‌ها... و سایر مورد مراجعته قرار نگرفته و از کلمه کشیش فقط مفهوم استعاری آن مورد نظر بوده است.

۳- مسائل مربوط به آمدن ایل اوغوز<sup>(۱)</sup> به آذربایجان والصاق مضامین کتاب به حرکات قالب‌گیری شده آنها در تقسیمات تاریخی - سنتی آنها تا جاییکه به مفاهیم اصلی خللی وارد نیاورد کنار گذاشته شده است.

۴- اسمی مکان‌ها و تقسیمات جغرافیایی ثبت شده، به صورت مجازی استعمال شده است.

۵- کلمه اوغوز به صورت استعاری در ارتباط با اساطیر، خدایان بکار برده شده است و به معنی قوم تاریخی اوغوز نیست. اصولاً بکار بردن مفاهیم دارای وضعیت

---

۱- اوغوز بخاطر نزدیک بودن به کلمه اوکوز، بیشتر مفهوم استعاری است تا قوم تاریخی.

معین تاریخی برای پدیده‌هایی که قبل از پیدایش تقسیم‌بندی تاریخی و جغرافیایی پیموده شده، حادث می‌شوند عملی بیهوده خواهد بود، اگر موضوع کار بررسی پیدایش کابینات در زمانی که زمانی نبوده است باشد طرح آن در قالب تئوری [انفجار بزرگ Big Bang] آفای هاوکینک نخواهد گنجید.

۶- در اغلب قسمت‌ها برای درک مطلب اصلی لازم بود اسمی خاص کنار گذاشته شود. با این عمل مقاهم اسطوره‌ای بیشتر نمایان می‌گردد. مثلًاً در داستان یغمای خانمان سالور قازان در جایی گفته می‌شود. «مادر قازان را به پسر یای خان کشیش می‌دهیم.» اینجا اگر اسم یای خان حذف شود مفهوم عالی «مادر قازان را به پسر کشیش می‌دهیم.» در قالب اصلی خود رخ می‌نماید. این پسر باید پسر کشیش اصلی و کرم باشد. کنایه فارا کشیش در بعضی جاها استعمال شده است و نشان می‌دهد که از مرگ کرم و کشیش. نسلی گذشته و این پسر حلقة ارتباطی، گاه سوم و گاه چهارم است و نیز ارتباط اصلی و کرم را با دده‌قورقد نشان می‌دهد.

۷- با انتخاب زمان قدیمی ترین سوژه کتاب. معیاری برای سنجش رویدادها و پدیده‌ها و اپیزودها بوجود می‌آید و با آن سره از ناسره تشخیص داده می‌شود. مثلًاً در داستان دلی دومروول می‌شود گفت بخاطر در برداشت مضماین غیراوستایی یا بعد از اوستا در ردیف مجموعه نیست. فقط می‌تواند تشکیکی برای جبر زروان که مرگ را نمی‌شود عقب انداخت باشد منتها، چهارجوب. این طرح در قد و قواره کتاب نیست. معیارها تفاوت دارد. یا در داستان شماره ۱۲. به علت کشته شدن به یهود که دست یک عنصر آهورائی یا وجود عناصر غیراوستایی می‌شود وضعیتش را نسبت به داستانهای دیگر سنجید.

۸- با توجه به اسمی افراد در داستانهای مختلف، مثل بوغاج که اطلاعات زیادی در مورد کاراکتر مربوطه به ما می‌دهد متون واریانت‌های مختلف نیز می‌توانند مضماین بکر و دست‌نخورده‌ای که از میان آنها استخراج متن زلالی قابل حصول باشد در اختیار ما قرار دهد.

- ۹- با توجه به عدم تکرار حوادث مشابه و انتخاب اپیزود اصلی و قرار دادن در محل مناسب خود، بسیاری از مشکلات حل می‌گردد.
- ۱۰- با توجه به خدای شکار و جنگ بودن بگیل در فرهنگ ترکی و آهورانی بودن او، کارهایی نظیر قهرکردن و پناه بردن به گرجستان و نصیحت‌های همسرش قطعاتی مردود بنظر می‌رسند که در خلاصه قسمتی حذف یا چیزهایی اضافه شده است.
- ۱۱- در قطعه شعری از یغمای خانمان سالور قازان، در نسخه ترکی، با تغییری جزیی هم شعر فرم اصلی خود را پیدا می‌کند و هم حلقة ارتباطی آن کامل می‌شود.
- ۱۲- در قسمت‌هایی بعلت نارسایی متن فارسی نظیره ترکی آن آورده شده است. اینک با این اصول گزیده‌ای از مقدمه را ارایه می‌نماییم، البته این گزیده فقط برای رفع مشکلات مقدماتی کار است.

## گزیده‌ای از مقدمه کتاب دده قورقود:

- هر چه رودها بخروشند و طغیان کنند، دریا پر نمی‌شود.
- فرزند ناتنی جای فرزند تنی را نمی‌گیرد، چون بزرگ شود راه خویش پیش گیرد و قدر می‌نشناسد.
- خاکستر هر چه جمع شود تبه نمی‌گردد. داماد هم جای پسر را نمی‌گیرد.
- دراز گوش با لجام زدن هرگز یک قاطر خوب و راهوار نمی‌شود. لباس فاخر نیز کنیز را خاتون نگرداند.
- برف هر چه آبیه باشد تا تابستان نپاید، آبیه علف‌های سرسبز هم تا پائیز نمی‌پایند.<sup>(۱)</sup>
- اگر بر اسب سوار نشوید، سفری انجام نگیرد. اگر شمشیر<sup>(۲)</sup> فولادین از نیام برنکشید دشمن عقب نمی‌نشیند اگر مرد ثروت خود را خرج نکند شهرتش افزوون نشود.

---

۱- یاپا، یاپا، قار یاغسا، یازا قالماز.

- ۲- قارا پولاد اوز قلنچی چالماینجا، قیریم دئنمز - اینجا صحبت از تعویض دوره است.
- بندهشن ص ۱۳۵، او بنچار برای از کار افکنند اهریمن زمان را افزار آفرید. آن را سبب این است که اهریمن جز به کارزار از کار نیفتند..

- یک دختر<sup>(۱)</sup> جز از رفتار مادرش پند نمی‌گیرد، پسر نیز بخشنده‌گی نمی‌آموزد مگر از پدرش.
- پسر پرورده پدر است و یکی از دو چشم اوست، پسر شایسته آتش<sup>(۲)</sup> اجاق پدر است.
- پسر خوبی خوبی همانند نیری است در ترکش پدر و پسر بدیخت همانند احگری است در دل او.
- اگر پدری بمیرد و ثروتی از او باقی نماند پسر چه باید بکند؟ اما از ثروت پدر چه سود اگر او خود اقبال خوبی نداشته باشد خان من خدا شما را از شر بدافالی حفظ کند.
- نامرد نمی‌تواند روی زمین هموار قاضلیق براند. اگر هم میراند بهتر است که نراند.
- بهتر است که شمشیر بران به دست فرمایه و دون نیفتد، چه برای دلاور چماق همچون شمشیر و تیر است.<sup>(۳)</sup>
- چادرهای سیاه که، هیچ مهمانی در آن‌ها پای نمی‌گذارد همان بهتر که ویران شود.
- علف تلخی که اسب آن را نمی‌خورد بهتر است که از زمین نروید. آب ناگواری که انسان آن را نمی‌نوشد بهتر آن که از زمین نجوشد.
- پسر نااهل که نام نیک پدر را پاس نمی‌دارد بهتر آن که نطفه‌اش از صلب پدر جدا

---

۱- ضرب المثل ترکی: «نه به باخ، فیزی آل».

- ۲- مهرداد بهار، ادبیات آسیایی، ص ۲۶. هنوز هم در نزد ما ایرانیان اصطلاح احاقش کور است به معنی نداشتن فرزند و دودمان است.
- ۳- چالا بیلن ایگیده، ارخلاف، قلنج دان بیر چماق بیی - اینجا مقطع تاریخی هم ارائه می‌شود.

نشود، و اگر هم در بطن مادر افتاد، بهتر آن که اصلاً به دنبای نباشد. درود بر پسر سعادتمندی که در اندیشه نام نیک پدر است.

- بهتر آنکه هیچ دروغی در دنیا نباشد، بهتر آنکه حقیقت سه سی سال و یک ده سال به پاید، امید که عمرتان به درازی سه سی سال و یک ده سال باد! امید که خدا به شما بد ندهد، امید که سعادت شما پای دار باشد خان من!

- باز دده قورقود بر سر سخن آمد اکنون بینم خان من او چه گفت، گوزنی که آزادانه می‌گردد مراتع را می‌شناسد، الاغ وحشی می‌داند که علف سبز کجا روئیده، شتر نشانه راههای گوناگون را می‌شناسد. روباه، بوی هفت رود را می‌شناسد. چکاوک می‌داند که کاروان شب هنگام از کجا می‌گذرد. مادر می‌داند پدر پسر کیست، تنها اسب می‌داند که سوارکارش سنگین است یا سبک. تنها قاطر می‌داند سنگینی بارش جقدر است. در دمند می‌داند درد کجاست. در دسر بی‌هوا را مغز می‌شناسد.

این گزیده‌ایست از مقدمه که به قسمتی از آن مراجعه خواهد شد، در اینجا لازم است، نظیره ترکی [گرچکلرین اوچ اوتوز، اون یاشینی، دولدورسا، یئگ]. که البته با جمله بالا متفاوت می‌نماید، آورده شود. در مورد جمله مادر می‌داند که پدر پسر کیست. اینجا صحبت از مادر و پدر و پسر معلومی است. در مقاطع زیادی از طول تاریخ جوامع انسانی زمین بعنوان مادر تلقی شده است، و در اینجا پدر، با توجه به کشته شدن هرمز، بدست اهریمن، در جلو دروازه جهنم باید انسان اول گاه سوم و پسر باید انسان اول گاه چهارم باشد. مخصوصاً در گاه سوم بعد از حمله اهریمن بغیر از شش بن و تعداد محدودی اسیر و چند تخم، چیزی باقی نمانده است. بعلاوه گفته می‌شود که: [زیرا فرزندان هدیه خداوند و مزد تن مادرند.]<sup>(۱)</sup>

---

۱- اوتاکرکلیما، تاریخچه مکتب مردک، مترجم جهانگیر فکری ارشاد

این مزد تن مادر زمین، در گاه چهارم منجی جامعه و منذر و مبشر و هادی است. در مقدمه بغير از اين جملات تعدادی جمله نيز وجود داشت که با اين اصول مى‌بايست انتخاب مى‌شدند مخصوصاً چيزهایی در مورد جبر مثل، «بدون اراده قادر مطلق کسی گنجور نشود.»، «قضايا جز به حکم تقدیر بر بنده نازل نشود.»، «تا اجل فرا نرسد کسی نمی‌میرد.» - با توجه به اینکه اين کار، کاري مقدماتی حساب مى‌شود. فقط برای راه افتادن و شروع کار لازم بود اقدام گرددیده است.

## بررسی مقدمه جفری لویس (Jeofry Lewis)

جفری لویس می فرمایند: [کتاب بابا قورقدود مجموعه ۱۲ داستان است که مربوط به قهرمانی ترک های اوغوز می باشد] قبل از هر چیز ملاحظاتی در مورد کلمه اوغوز: [اوغوز عموماً دو معنی دارد. یکم به معنی ایل و طایفه .... دوم مفهوم استعاری یعنی انسان بسان شخصیت دیگری تصویر می شود. اوغوز به مفهوم استعاری، به بن مایه های اساطیر مربوط می شود. با دیدگاه های اساطیری زمانهای خیلی قدیم هم صدا می شود.]<sup>(۱)</sup> «نقل فارسی به مضمون».

تعداد داستانهای مجموعه را خواهیم دید که چند تاست. اما اضافه شدن کلمه ترک به کلمه اوغوز دقیقاً معنای اوغوز قبیله و طایفه را طرح میکند. اینجا منظور ایشان همان قبایلی است که از قرن ششم به بعد به آذربایجان سرازیر میشوند. در صورتی که در متن کتاب و داستانها صحبت از اوغوز ایل و طایفه زیاد طبیعی و جا افتاده بنظر نمی رسد. با اینکه زحمات زیادی برای تطبیق داستان و افراد آن به سر

---

۱- پاشا افندیئو، ادبیات شفاهی خلق آذربایجان، ص ۱۴۵.

اوغوز عمومیت ده ایکی معنادا ایشله نیر، بیر طایفا، ایل .... بیری ده ای پونیم EPONIM یعنی انسان آیری بیر شخصیت کیمی تصویر اولونور. اوغوز ای پونیم کیمی میفولوژی کوکله با غلی دیر، چوخ قدیم دؤورلرین اساطیر گُوروش لریله سس لش مکده دیر.

کرده‌های قوم اوغوز، که در تاریخ صاحب موقعیت و در جغرافی صاحب مکان خاصی بوده‌اند بعمل آمده ولی اگر گرد نشسته زمان برروی این داستانها را بتوانیم بتکانیم خواهیم دید که اوغوز چه سهمی از استعاره و چه سهمی از طایفه را دارد. ایشان در ادامه میفرمایند. [روشن است که داستان‌ها زمانی شکل حاضر را به خود گرفته‌اند که ترکان خود را «اوغوز» نامیدند] جملاتی درباره کتاب دده‌قورقود: [در داستان دده‌قورقود، تأثیر دین اسلام، در حال آبراز است. داستان خود مجموعه سوژه‌های قدیم، روایت‌های بهادری، اساطیر و سوژه‌های اسطوره‌ای است. از این‌رو، سوژه به میدان آمده تپه گوز و سوژه (جان در مقابل جان) در دلی دومروول، یا (بازگشت شوهر) در، بامسی به یerde ک، یا سوژه‌های مربوط به بگیل و غیره در دنیای ترک، سوژه‌هایی بودند که قبل از اسلام در میان خلق‌های دنیا، در جریان بوده است.]<sup>(۱)</sup> [«نقل به مضمون».]

در مورد داستانها باید گفت که همه‌شان در یک زمان شکل نگرفته‌اند و براحتی میشود فهمید که داستانها در شکل فعلی در مراحل و زمانهای مختلف شکل گرفته‌اند. در جای جای کتاب مضامین اساطیری در کنار رسوم تاریخی که در زمان معینی بوده‌اند دیده میشود. خودشان در جایی فرود آمدن تیر پرتایی را برای تعیین محل چادر عروسی، را در کنار جمله «دروع بین نجبای اوغوز ناشناخته بوده.»

---

---

۱- همان کتاب، ص ۳۲۲

ده‌قورقود داستان‌بندان، اسلام دینی نین‌ده، تأثیری اوزونو گؤسترمه ک ده‌دیر. داستان اوزو قدیم سوژتلر، روایت لر، باهادیرلیق ماهنی‌لاری، میفار و میغولوژی سوژتلری تویلوسودور، بو جهت‌دهن تورک دنیاسیندا مئیدانا گلمیش تپه گوز سوژتی (جان عوضینه جان ایستدمه) دلی دومروول سوژتی (ارین قاییتماسی) بامسی به یerde ک، اووچى آلاھى بگیل لە علاقه‌دار سوژتلر (بگیل او غلو امران بۇیو) و سایر، اسلام دان اول، دونبا خالق‌لاری ایچه‌ری‌سینده، گزنه سوژتلر دیر.»

آورده‌اند که اولی رسم قبیله‌ای، دومی مشخصه‌ای اسطوره‌ایست. در مورد شخصیت‌های اصلی کتاب فرموده‌اند: [شخصیت‌های اصلی کتاب، نجبا و شاهزادگان (بیگ لر) و بانوان ایشان هستند، زن سالور قازان «بورلا» خاتون بالابلندی است که تجمعات زنان را رهبری میکند، صفت اصلی بانوان اوغوز «سبید چهرگی» است که لازمه‌اش بر خورداری از تغذیه خوب می‌باشد. ضمناً در جوامع مذهبی ندیدن آفتاب مشخصهٔ ثروت و مقام اجتماعی است.]

آقای لویس از پشت پرده با فرهنگ انگلیسی خود نگاهی به دده‌فورقد دارند. که نه تنها معمول فرهنگ ما نیست بلکه در اغلب موارد نیز متضاد آنست، این سبیدی که ایشان دلایلی برایش طرح کرده‌اند در قسمت‌های دیگر داستان هم بچشم می‌خورد. در جاهائی پوست بدن‌ها هم سپید هستند. مثلاً در داستان دوم، یغمای خانمان سالور قازان گفته می‌شود که [اوروز، پسر قازان را بیاورید، از شاخه‌ای بیاویزید، بدن سپیدش را تکه کرده، از مغز گوشتش کبابی تهیه کنید]. پس این صفت فقط مال چهره زنان نیست. در توصیف بدن مردان نیز بکار رفته است، در جاهائی دیگر صحبت از چادرهای اسپید هست که شاید این سبیدی از تغذیه خوب و ندیدن آفتاب باشد.<sup>(۱)</sup> در ادامه در مورد خانه‌های مردان و زنان گفته می‌شود که [خانه‌هایی که مردان و زنان قهرمان در آن‌ها بسر می‌برند به شکل چادرهای قبایل کنونی ترکمن که از نمد ساخته شده و بر روی اسکلت چوبی بشکل کندوی عسل قرار گرفته‌اند]. در متن داستان از چنین کندو و عسل خبری نیست و شکل بعضی از خانه‌ها که به قرینه بدست می‌آید خیلی متفاوت از فرمایش آقای لویس است. در سوی‌ها (Coy) از چادر اسپید قبه زرین صحبت می‌شود که باز هم به معنی چادرهایی با اسکلت چوبی بشکل کندو نیست و اینها در زمین‌های اغلب سیاه افراشته شده‌اند و دختران کافر در آن خدمتکار هستند، کلمه کافر ضمن اینکه در اکثر

---

۱- این سبیدی در یونان نیز هست، در قسمت ضمایم ایلیاد، ص ۷۶۳، هرا: همسر زئوس و الهه آسمان و ماه «الله‌ایکه بازوان سفید دارد». یا «الله‌ایکه چشمان گوساله ماده دارد.»

متن‌ها هست بعنوان مشخصه فرهنگ اسلامی برای کتاب محدوده زمانی معینی اعلام میکند که خودشان میگویند: [اگرچه به داستانها اندک رنگ اسلامی داده شده ولی در تمام آنها اشاراتی به رسم قدیمی وجود دارد و در بعضی از آنها به زمانی بر میگردد که مذهب ترک شمنی بوده است.] در ص ۴ میگویند: [برای بی‌بردن به اینکه داستانها بطور عمدۀ مربوط به دوران قبل از اسلام است و رنگ اسلامی، بعد آزاده شده، تیزه‌وشی زیاد لازم نیست.]

با توجه به اینکه خودشان اذعان دارند که داستانها مربوط به قبل از اسلام است ولی به مسایل نظری بعداز اسلامی دارند و در مورد دده‌فورقد میفرمایند [دده‌فوقود داستانها را بد دور از وقایع معاصر خود در کنار هم‌دیگر قرار میدهد، در اکثر آنها خودش شرکت دارد ولی نصف آنها با شعری اینچنین یا اندکی متفاوت با آن آغاز می‌شود:]

اکنون کجا هستند آن خانها که گفتہ‌ام هر دم ز آنان  
زمان جنگید و شد چیره، خاک تیره پنهان کردشان

اینها نمی‌توانند کلمات دده‌فورقد باشند. [شاید دده‌فورقد هم اشتباه کرده است. تختی که برای اندازه‌گیری قدر دده‌فورقد قرار دارد، کوتاهتر از قد اوست، علی‌الاصول اضافات او احتمالاً، تا اندازه تخت، باید حذف شود. در مورد زنان نیز میفرمایند: [سالجان و چیچک سرزنه و دوست داشتنی هستند و بوغازجه فاطمه نیمه قهرمان با چهل عاشقش ...] لازم است ذکر شود چنین تعارفاتی معمول فرهنگ ما نیست. شاید در فرهنگ انگلیسی مودبانه باشند ولی نه تنها مقبول عرف ما نیست، بلکه طعنه‌ای هم بحساب می‌آید. از بوغازجه فاطمه، ما تا اینجا ربع قهرمانی هم ندیدیم. مگر اینکه تعداد عاشقانش را به حساب قهرمانی او بگذاریم در اینصورت عدد هشتاد، نشانه تمام قهرمانی خواهد بود. تازه، اگر اینها بنی نوع بشر نباشند، تعاریف چه معنی خواهند داشت؟ فرموده‌اند: [برای ما همواره نامعلوم بوده که چه کسی کتاب را

تألیف کرده، ولی آشکار است که زاده نبوغ نقال با ذوق و سخنوری بوده است. [البته اگر نقال یک نفر بوده باشد و با توجه به وجود نسخه‌های متفاوت و دقت در خود داستانها یکنفر بودن نقال مورد تردید است و نیز نوشته‌اند: ] به هر حال نقال نابغه به عنوان یک مؤلف کمبودهای نیز داشته است، اسمی نجبا و شرح نبردهایشان در داستان چهارم کلمه به کلمه همان‌های است که در داستان دوم نوشته شده، فازان دوباره سلطان شوکلی کافر را می‌کشد. در داستان دوم او را دنبال می‌کند و سرش را می‌برد.<sup>(۱)</sup> در داستان سوم باز هم سر وی را می‌برد.<sup>(۲)</sup> در داستان چهارم او را رزمی و دستگیر می‌کند در حالیکه در داستان نهم با پذیرفتن اسلام از مرگ رهایی می‌یابد]. در داستانهایی که مرده‌اند احتمالاً برای داستانهای بعدی زنده شده‌اند، زیرا در اوستا، در گاه چهارم مرده‌ها زنده می‌شوند. باید گفت برای ایشان فضای داستان و ارتباط کاراکترها با هم دیگر ناشناخته است و در ادامه می‌فرماید [داستان به یه‌ره ک، در داستان سوم پایانی بی‌ربط دارد].

پایان این داستان، اتفاقاً یکی از کلیدهای اصلی حل مسایل کتاب است، و شاید با پایان داستانهای مورد نظر ایشان فرق دارد. مهمتر از همه در مورد تپه گوز فرموده‌اند شخصیت ویژه‌ای دارد. [در اعتراف دهشتناک هنگام مرگش آشکار می‌شود «منظورم این است که ... یکبار دیگر دل سیر گوشت آدمیزاد بخوردم»]. شخصیت تپه گوز قبل از اعتراف دم مرگش هم معلوم بود. کاش در مورد او دقت بیشتری می‌شد. شاید ایشان در مورد افسانه هومری و پلیفوم که در کتاب دده قورقود! آمده است صحبت می‌کنند به بینید: [داستان تپه گوز برخی تنافضات را که در زیر نویس‌ها مورد بحث قرار گرفته‌اند نشان میدهد. این داستان آمیزه‌ایست از اغلب عناصر داستان «غول یک چشم» که در کتاب او دیسه آمده است! جوهر

- 
- ۱- البته کلمه بربیدن بکار برد نشده، بلکه گفته شده سر سیاهش را گرفت و از تن جدا کرد و بدنش را از هم درید. این توصیف با بربیدن فرق دارد.
- ۲- ( جدا می‌سازد).

زیادی باید صرف گردد تا این معما که چگونه یک افسانه هومری، در کتاب دده قورقود راه یافته، حل شود. گزارشی از تنوعات افسانه‌های فولکلوریک داستان هومر در اودیسه Mary-Riddle آمده است که ضمن دیگر مطالب، از آن طریق در می‌یابیم، داستان فرعی حلقه جادوی که در هومر نیست روایتی بزبان لاتینی بوده و به سبک داستانهای رومی قرن دوازدهم می‌باشد.<sup>(۱)</sup> در حالیکه در داستان فرعی هیچکس که در داستان مانیامده، با روایت استونی پیدا شده، مری وریدل و همچنین پیش از آنان ویلهلم گریم Grimm فکر می‌کردند داستان غول یک چشم، تکه‌ای از آثار اودیسه نیست، اگرچه آنان مانند «گریم» تا این حد پیش نرفتند که اعتقاد یابند داستانهای فولکلوریکی چون روایت دده قورقود و داستان هومر، خواستگاهی مردمی دارند ولی از آنجاییکه برخی بازتابهای روشن دیگر از اودیسه! در داستان به یهود ک دیده می‌شود، ساده‌تر است تصور کنیم که این دو داستان و داستان تبه گوژ به هر تقدیر از هومر سرجشمه گرفته‌اند. من در ترجمة فارسی، تناقضات بحث شده در زیرنویس‌ها راندیدم، اصولاً تشیب به روایات لاتینی و استونی و داستانهای رومی قرن دوازده، علاج درد این تفکر به سبک یونان نیست. جوهر زیادی برای اثبات اینکه چگونه یک افسانه هومری در کتاب دده قورقود راه یافته لازم است، و ای بسا که، دریاها مرکب اثبات چنین مطلبی بشوند و اثبات نگردد. ولی بر عکس، اثبات اینکه هومر از منابع تبه گوژ استفاده کرده، با نظر سیدن از هبیت و آوازه هومر و بدون تمسک به حلقه جادوی که آنهم باز دلیلی است و با دقت و امعان نظر در وسایل و روش‌های اثبات مربوط به چنین مسابیلی، باید مشکل زیادی در پیش نباشد، در منطق مناطق صدق و کذب قضایا، استفاده از عکس و عکس مستوی است، اینجا راه حل‌ها باید ساده‌تر هم باشد من نمی‌دانم یک کارشناس به ازای ترجمه، حق دارد چیزی از یک فرهنگ را به فرهنگ دیگر به بخشید یانه، ولی این را می‌دانم که در صورت بخشش، از کیسه خلیفه می‌بخشند. جالب است

---

۱- توضیح نویسنده: (ما خواهیم دید که زمان داستانها، چه زمانی میتواند باشد).

آقای فون دیتس (H.Von Diez) فولکلورشناس و مترجم آلمانی تپه گوژ آن را از روی نسخه دستنویس (درس دن) ترجمه کرده است. در این اثر می‌گوید (در اینجا تپه گوژ هم به سیکلوب‌های دیگر و هم به سیکلوب هومر از تمام جهات شبیه است اما سیکلوب اوغوز از یونانی‌ها گرفته نشده، بلکه مال یونانی‌ها نقلیدی از این است). آقای دیتس برای این گفته چندین دلیل، می‌آورد. یکی از آنها این است که «شرق شعر یونانی را نمی‌شناسد (نمی‌داند)». در همین مورد با مقایسه، خیلی قدیمی بودن اثر را ادعا می‌کند. بهر حال برای آقای لویس ساده است تصور بکنند که هومر منبع تغذیه بوده است. ولی لازم است، ما حقیقت را جستجو کنیم اگرچه مشکل باشد. اشاره‌ای به گوئی خان، داشتند که در این کتاب با نام [کام خان (kam khan)] آمده. خوب بود بیشتر توضیح داده می‌شد. بایندرخان پسر گوئی خان، یک نسل با او فاصله زمانی دارد. برای اینکه بدانیم گوئی خان کیست. متن زیر گویاست: [حیات اوغوز تماماً عبارت از معجزه‌ها و غیر عادی است. روزی از روزها به بارگاه خدا دعا میکرد یکدفعه هوا تاریک و از آسمان شعاعی برنگ آسمان می‌تابد. این شعاع پرنورتر از آفتاب، تابنده‌تر و درخشان‌تر از ماه بود. اوغوز مشاهده میکند در داخل این ساعع، دختر زیبایی هست، دختر بقدری زیبا بود. که اگر می‌خندید. خدای آسمان بخنده بود. و اگر میگیریست. خدای آسمان. خون گریه میکرد.]<sup>(۱)</sup> اوغوز خان از او خوشنیش می‌آید و او را میگیرد. اوغوز از این دختر صاحب سه پسر می‌شود. گون خان - آی خان - آولدوزخان از این حادثه مدتی میگذرد. روزی اوغوز به شکار میرفت در داخل برکه‌ای درختی می‌بیند. روی کنده درخت. دختر زیبایی نشسته بود. چشمان او آسمانی تر از آسمان، زلفهایش مثل امواج رودخانه و دندانهایش مثل مروارید بود. اوغوز از او هم خوشن می‌آید و این دختر هم صاحب سه پسرمیشود. گوئی خان -

---

۱- بعلت اینکه خون غلیظتر یا جرثومه‌دارتر از قطره اشک است بین‌لاماق به خون گریه کردن برگردانده شده که حدوداً معنی را میرساند. یعنی شماق يتحمل از این کلمه است.

دانگ خان - دنیز خان: <sup>(۱)</sup>

با توجه به نظر کتاب میتولوژی ترک <sup>(۲)</sup> که پسر اوغوز گون خان، بغیر از آفتاب چیز دیگری نیست، بایندرخان پسر آفتاب با یک نسل فاصله، در میدان است. و اوغوز قبل از وجود آمدن آفتاب و ماه و ستاره و آسمان و زمین و دریا بود، اگر حادث مربوط به زمان بایندرخان پسر گوئی خان باشد این توضیح ما را از قید محدوده‌های تاریخی آق قویونلو، قره قویونلو و جغرافیای ایل و طایفه اوغوز رهانیده و یکسره از حدود اعصار تقسیم‌بندی شده تاریخی به زمان‌هایی با تقسیم‌بندی دیگر می‌رساند. با در نظر گرفتن محفوظات بالا، ایشان نوشته‌اند [همان طور که تقریباً خواهیم دید مقدمه علی‌رغم این حقیقت که در باره «دده قورقود» صحبت میکند هیچ

- ۱- ادبیات شفاهی، ص ۱۴۶: [اوغوزون حیاتی بوتون معجزه‌لردن عبارت دیر، غیرعادی دیر، گونلرین بیر گونونده اوغوز آلاما دعا ائدیرمیش، بیردهن هاوا قارالیر، گوئی‌دهن گوئی رنگلی بیر شعاع دوشور، بو شعاع گونش دن ایشیقلی، آیدان پارلاق‌ایمیش، اوغوز گوروکی بو شعاع‌نین ایچینده بیر گوزل قیز وار، قیز اوقدر گوژله‌ایمیش‌کی «گوله‌سه، گوئی تانزی گوله دورور، آغلاسا، گوئی تانزی بیخ لایا دورور، اوغوزخان اونو سه‌ویر و آلیر. اوغوزون بو قیزدان، اوج او غلو اولور، "گون خان" - "آی خان" - "اولدوزخان" بو حادثه‌دهن بیر مدت گنچیر. بیر گون اوغوز اووا گنده‌ی؛ گوزلون اورتاسیندا، بیر آغاچ گزوک، آغاچین کوغوشوندا گوژله بیر قیز او تورموشدو، اونون گوزلری سمادان داها ماری، ساچلاری چای دال غالاری، دیشلری میروارید کبیمی ایمیش، اوغوز اوندا سه‌ویر، بو قیزداندا، اونون اوج او غلو اولور، "گوئی خان" - "دانگ خان" - "دنیزخان" -].

- ۲- مرات اوراز، «ترک میتولوژی»، ص ۱۷. [اوغوزون او غلو (گون خان) گونشدن باشقا بیر شنبی دنیلدی].

ارتباطی به داستانها ندارد. [البته منظور ایشان مقدمه کتاب ددهقوقد است نه مقدمه‌ای که خودشان نوشته‌اند. مقدمه درباره ددهقوقد صحبت نمی‌کند بلکه از زبان ددهقوقد گفته می‌شود و ارتباط زیادی به داستانها دارد که خواهیم دید. در جائی از مقدمه ایشان از کتاب درالتیجان Durar - altijan بقلم Dawadari مورد تپه‌گوژ می‌نویسد: اکتایی که اوغوز نامه خوانده می‌شود و بین ترک‌های اوغوز دست به دست میگردد. در این کتاب داستان فردی بنام تپه‌گوژ بیان می‌شود که به سرزمنی‌های ترک‌های اولیه می‌تازد و بزرگان آنها رامی‌کشد. می‌گویند او مردی زشت و نفرت‌انگیز بوده که فقط یک چشم در بالای سر داشت هیچ شمشیر یا نیزه‌ای بر وی کارگر نبود. مادرش یک پری‌ادریائی بود. کلاه پدرش از پوست ده قوچ تهیه می‌شد تا سر او را بپوشاند.] و در ادامه میگوید: [بخشن سیزدهم (مقدمه کتاب حاضر) که من آنرا خرد ددهقوقد نامیده‌ام. در آغاز هر دو نسخه‌ی دست‌نویس می‌آید و اول بار چنین بنظر میرسد که مقدمه‌ای برای داستانهاست ولی این‌نظور نیست من آنرا در آخر قرار داده‌ام.] البته این قسمت باید کار مهم ایشان باشد. این اشکال با بصیرت مترجمین محترم در ترجمه فارسی حل شده. و مقدمه بجای مخرجه آورده نشده است. به بینیم مقدمه کتاب حاوی چه مطالعی است که مورد غضب ایشان واقع شده است. در جائی در مقدمه از زبان ددهقوقد گفته می‌شود که: [پسر پرورده‌ای پدر است و یکی از دو چشم اوست. پسر شایسته احراق پدر است.] پسر وقی یکی از دو چشم پدر است، این چشم پدر. در وجود پسر، در حدقه چشم او قرار خواهد گرفت یعنی یک چشم پسر از پدر است و طبیعی است چشم دیگر پسر از مادرش خواهد بود. این قانون ژنتیکی کتاب ددهقوقد است که منع آفرینش موجودی به نام تپه‌گوژ است. پدر او کونور قوجا ساری چوبان است. در نسخه ترکی پدر او قاراجیق چوبان و مادر او پری است. در افسانه‌های ما بربان موجودات خیری هستند و از آنها شر بر نمی‌آید اما در اوستا پربیان شرور را داریم. این پری نباید مادر او باشد: [دواداری در اثر خود. در رابطه تپه‌گوژ. از کتاب ددهقوقد ابیزود زیبایی را نقل می‌کند - تپه‌گوژ آدم عجیبی است. در کلۀ خود یک چشم دارد. مادرش از

جن‌های دریای بزرگ است. پدرش، آدمی پیرانه سر نهنگ‌وار است. (اینجا مشخصات قاراجیق چوبان نوشته می‌شود).<sup>(۱)</sup> در زبان ترکی قارا معانی مختلفی دارد یک معنی آن نیز (بزرگ) است. منظور از دریای بزرگ (بؤیوک دهندیز) دریای سیاه فعلی است، مادر مورد اجتنّه در فرهنگ خود، چیزهای زیادی شنیده‌ایم و حدوداً می‌شناسیم، میدانیم اولاً مردم آزارند. ثانیاً بچشم دیده نمی‌شوند مگر در جلد و شکل دیگری.<sup>(۲)</sup> حال اگر موجودی از پدری بنام قاراجیق چوبان (که بعداً نوعش را خواهیم شناخت) و مادریکه یک جن است بدنیا آمده باشد. مطابق قانون زنتیکی مقدمه کتاب یک چشم از پدر دارد که دیده می‌شود و یک چشم از مادر دارد که دیده نمی‌شود. طبیعی است که این موجود بصورت تپه گوز آفریده شود. این موجود بغير از این جهان‌بینی و این اساطیر آفرینش‌اش ممکن نیست. اگر تعریف موجودی بنام جن را از آفای هومر به‌پرسیم شاید مشخصه‌هایش با مشخصه‌های موجود بالا تفاوت داشته باشد. من نظریه آفای فون دیتس را که این موجود آفریده بینش غیر یونانی است صائب میدانم و منابع کتاب دده قورقوه را اصلی میدانم. در داستان تپه گوز با توجه به ارتباط مجموعه داستانها با بایندر و گؤی خان الان راحت می‌شود، در مورد نتیجه آمیزش نیروهای آهورانی را با نیروهای اهریمنی بحث کرد و عملکرد محصول و نتایج آن را ارزیابی کرد. تپه گوز زائیده غلیان هوس و اشتباه فردی هرمزدی است که بعداز رویین تن

- 
- ۱- ادبیات شفاهی ص ۳۲۸: [دواداری اوز اثرینده، کتاب دده قورقدان تپه گوز احوالاتی ایله علاقه‌دار چوخ ماراقلى بير اپیزود گنیریر. تپه گوز بير عجایب آدام ایمیش. تپه سینده بير گوزو واریمیش، آناسی بؤیوک دهندیزین جین لریندن، آناسی دا قوجامان نهنگ بير آدام ایمیش (بؤرادا قارا چوبانین مشخصاتی یازنیر)].
  - ۲- الجن یتشکل باشکال المحتننه حتی کلب و الخنزیر: جن در اشکال مختلف دیده می‌شود حتی در شکل خوگ و سگ.

شدن بتوسط مادرش به کمک انگشتتری که به دستش میکنند. برآیند سرانجامش عبارت از شریست که دامنگیر قهرمانان اسطوره‌ای جامعه و خود جامعه می‌شود. هیچ سلاح عادی بر او موثر نیست. پیروان آهورا مزدا باید دست آوردهای خود را دو دستی تقدیم او نمایند. اصولاً بحث از درد و درمان آنس است [دردمند میداند درد کجاست] و درمان این درد با وجود آمدن تپه گوز خیلی مشکل است و بهای زیادی میطلبد. مگر قهرمانی باشد هم سطح باسات. در مورد درمان چنین دردی در مقدمه یا بقول‌های لویس در مخرجه دستورالعملی هست که تماسائی است. [یسر نااهل که نام نیک پدر را پاس نمی‌دارد بهتر آنس است که نطفه‌اش از صلب پدر جدانگردد. اگر هم در بطن مادر افتاد بهتر آنکه اصلًاً بدنبال نیاید. درود بر پسر سعادتمدی که در اندیشه نام نیک پدر است.] اگر فاراجیق چوبان این دستورالعمل را بکار می‌بست با جن دریائی در نمی‌آمیخت. یا اگر هم اشتباهی هم اتفاق افتاده بود. نطفه موجود در رحم مادر، می‌بایست بدنبال نمی‌آمد. این حدیست که در کتاب برای این عمل معین شده است، با توجه به شرایط و زمان. قانون صریح و متقن است. البته در مقابل تپه گوز کاراکتر دیگری هم هست. کسی که عنوان می‌شود از کوج افتاده و بتوسط شیری ماده، دایگی و بزرگ می‌شود (باسات). ایندو در یک محمول<sup>(۱)</sup> باهم بزرگ می‌شوند. وقتی باسات پای در جمع می‌گذارد به یکی از قهرمانان جامعه تبدیل می‌شود. در مقدمه گفته می‌شود [یسر شایسته اجاق پدر است] بنابر اوستا آتش از روح هرمزد خلق شده است معنی این جمله اینست که پسر شایسته روح هرمزدی پدر است. اینجا ارزش گنجینه‌ایکه آفای لویس به هومر می‌بخشد معلوم می‌شود. تپه گوز بdest پسر مقدس و قهرمان جامعه و تیپ مقابل خود کشته می‌شود. این ارتبه پر ارزش خلقی صاحب فرهنگ است که سالهای سال آشخور تفکر بزرگترین سرایندگان و متفکرین بوده است.

در ادامه در مقدمه داریم: [جادرهای سیاه که هیچ مهمانی در آن‌ها بای

نمی‌گذارد. همان بهترکه ویران شود.] چادرهای سیاه، همان چادرهایی هستند که افراد بدون اولاد که نشانه‌ای از آفرینش اهریمن یا سلطه او، با خود دارند. به آن راهنمایی شوند خوبست در محیط‌های آهورانی نباشند و سیاهی و ظلمت مطابق اوستا از آفریده‌های اهریمن است و ملک اهریمن ظلمت ابدی نام دارد. آقای لویس فرموده‌اند که این جمله یک ضرب المثل ترکمنی است. و طبیعی است که براساس آن حدود تاریخی برای این جمله و مفهوم تعیین می‌گردد که مطابق با واقعیت نیست این مقاهمیم ریشه در جهان بینی اوستانی و پیش از آن دارد و این معیارها در جای جای کتاب هست. [بهتر آنست که هیچ دروغی نباشد. بهتر آن که حقیقت سه سی سال و یک ده سال بیاید، امید که عمر تان به درازی سه سی سال و یک ده سال باد! امید که خدا به شما بدنده امید که سعادت شما پایدار باشد خان من.]

بهتر آنست که هیچ دروغی نباشد. این اعلام براثت از اهریمن در جامعه آهورانی است. وقتی گفته می‌شود دروغ در میان نجای اوغوز ناشناخته بود یعنی آنها آهورانی بودند و در این جامعه آهورانی حقایق پایدار خواهند بود. وقتی گفته می‌شود بهتر آنست که حقیقت سه سی و یک ده سال بیاید. کدام حقیقت. ما در آنالار سؤزو داریم «حقیقت ایشگه‌لر اوژولمز» یا آفتاب را با گل نمی‌شود اندود. معلوم می‌شود از یک حقیقت خاص صحبت می‌شود، راحت‌تر بود گفته شود یکصد سال. چرا سه سی سال و یک ده سال؟ ما در جاهای دیگر نیز به این سی سال بر می‌خوریم: [مطابق اوستا، در دنیا انسان اول Gaja Marta هست. او بعداً بنام کیومرث مشهور و حتی در شاهنامه آمده است - مطابق قولی که در اوستا هست از نسل انسان، اولین شاه کیومرث بود ۳۰ سال حکمرانی کرده، پا بر هنه دنیا را گشته. کیومرث شیطان را کشته و کسی که اولین قانون را به انسان داده کیومرث است.]<sup>(۱)</sup>

---

۱ - (ا.ش. ص ۱۴۴): [اوستایا گوره، دنیادا ایلک اینسان Gaja Marta دی، او سو زن‌لار کیومرث کیمی شهرت نمی‌شود و حتی شاهنامه به دوشمش، اوستاده تصویر اولوندوغونا گوره، انسان تسلیت‌نده ایلک شاه، کیومرث اولوب، ۳۰ ایل حکمران لیق الله بیب، دونیانی ←

پس این سی سال مفهوم بحث شده و تثبیت شده است. مثلاً: [زروان مقدار میدارد تا کیومرث انسان راستکار. اولین پدر نژاد انسانی به مدت سی سال بعد از حمله موقوفیت آمیز اهریمن بر جهان مادی بزید.<sup>(۱)</sup>] در ادامه نیز میگوید. [کیومرث مقدس ترین مخلوقات اهرمزد بود و آفرینش او به مدت سه هزار سال اهریمن را در گیجی فرو برد.] اینجا توضیحات بیشتری هست: [اهریمن برای بار اول، سلطنت نور را می‌بیند. نسبت به آن احساس نفرت میکند و برای انعدام سلطنت هرمز شروع به محاربه مینماید. هرمز با آگاهی قبلی از آنجه پیش خواهد آمد با افاده‌های مقدس شروع به حرکت نموده اهریمن را می‌ترساند و سه هزار سال مهلت می‌گیرد. گاه دو که تمام شود هرمز در مملکت خود زمین، آب، نباتات، عالم حیوانات، آسمان، گاو اول و انسان اول را آفریده است.<sup>(۲)</sup>]

اولین بار که اهریمن چشمش به انسان اول میافتد، سه هزار سال بیهوش میافتد، این اولین بار در گاه سوم اتفاق نیفتاده، چون با آن گاه سوم را در بیهوشی سپری خواهد کرد این حادثه در اول گاه دو اتفاق می‌افتد و بعد از این اتفاق اهریمن سه هزار سال بیهوش می‌افتد و این تمام دوره گاه دوم هست. و فرصتی است که آهورامزدا آفرینش خود را تکمیل کند یا مهلت سه هزار ساله‌ای اوست یا همان سی سالست که

---

→ چیلپاق دولانیب، کیومرث شیطانی اژلدوروب و انسان لارا ایلک قاتونو وئره‌نده کیومرث دیر].

- ۱- آر، سی، زنر، زروان معمای زرتشتی‌گری. ص ۳۶۰
- ۲- اش. ص ۱۳۸: [اهریمن اینک دفعه ایشیق سلطنتی نی گوئرور، اونا نفرت اندیر، هورموزون سلطنتی نی داغیتماق او چون محاربیده باشلاماق ایسته‌بیر، بونلاری اولجه گوئرنه و مقدس افاده‌لرله حرکته باشلایان هورموز اهریمنی قورخودور، داها اوج مین ایل مهلت آلا بیلیر، ایکینچی اثرا (epa) گلیر، برو وقت ایچه‌ری سینده هورموز، گئی و یئری، سویو، پیتگی‌لری. حیوان‌لار عالمی‌نی، ایلک اؤکوز، ایلک انسانی یارانمیشدی.]

هرمز دنیا را پابرهنگی او اینست که انسان اول هنوز پاپوش ندارد. در این سی سال (یا سه هزار سال) مهمترین کمک آهورامزدا در آفرینش بوده، بعلاوه سلامت و حفاظت گاو یکداد با او بوده است. البته اینجا ترکیب گایا - مارتا نیز قابل بررسی است. گایا یکی از دو بن اساطیر یونان، از مجموع شش بن به معنی زمین مادر است.<sup>(۱)</sup> گایا - مارتا یعنی مرد زمین. یا زمین مرد. که انسان اول بودنش در ترکیب واضح است. مخصوصاً با توجه به این متن: [چنین گویند بهه دین که سه هزار سال هستی مینوی بود که، آفرینش بی اندیشه و بی جنبش و نابسودنی بود که هزاره خدایی بره، گاو و دو پیکر بود. سه هزار سال کیومرث را با گاو هستی بی پیماره بوده.<sup>(۲)</sup>] یعنی، سه هزار سال کیومرث با گاو یکتا آفریده بوده و مراقبت از او نیز بعده‌اش بوده است: [در دین گوید که (آن گاو) زنده به نام آن گران مرد است (که برای حفظ او).<sup>(۳)</sup>] بعلاوه اگر بخواهیم از این سه هزار سال با زبان رمز و نماد صحبت کنیم، سی سال دسترس ترین و ساده‌ترین. طبیعی شده یا عادی گشته زمان اسطوره‌ای و دوره‌ای است. در اینصورت معنی سه سی سال و یک ده سال. عبارت از هزاره اول گاه چهارم.

در چنین شرایطی باید زمان وقایع اتفاقیه کتاب دده قورقود خیلی قدیم تر از زمان سراسری شدن قبایل و عشایر به آذربایجان باشد. در واقع منظور از حقیقت در این کتاب، زمان وقوع ابیزوده است. با وجود چنین اشاره‌های نفی و انبات‌های کمرشکنی برای التصاق و انتساب حوادث اصلی این کتاب به فرون و اعصار تقسیم‌بندی شده و مکان‌های پیمایش شده با مدارات و نصف النهارات و تقسیمات زمانی به مبدأ تولد یا مرگ لازم است. بازگوئی جهان‌بینی قبل از اوستا در جارچوب سرکردگان اقوامی با مشخصه‌های حک شده بر قلعه‌ها و ممالک و طوابیف تماشانی است باز آفرینی. حفظ

۱- گایا، در زبان فلی ترکی به معنی صخره است

۲- مهرداد بهار، *Bundahšn* بندۀشн، ص ۱۲۲، بند ۲۳۹

۳- همان کتاب، ص ۱۰۲ بند ۱۵۲

و نگهداری این اثر و نمایاندن نقش توتهم‌ها در مبارزه با اهریمن، در خورستایش است اما اثبات انتساب‌ها بیهوده است. برای اینکه بیشتر در فضای این اثر باتسیم جمله [امید که خدا به شما بد ندهد خان من.] را عمولأً بعداز مصیبت اتفاده بر زبان می‌رانیم. یا در برابر کسی که دچار شدن به مصیبت را برای او آرزو نمی‌کنیم، میگوئیم. اگر این مصیبت عبارت از مرگ گاویکتا آفریده و انسان اول درگاه سوم باشد، پس امید که خدا به شما بد ندهد به خاطر اینست که روزگار بدی را پشت سرگذاشته‌ایم. ولی امید که عمر شما به درازی سه گاه و یک هزاره باشد تا شاهد فتوحات پی در پی آهوراییان و آزاد شدن اسیرانمان باشیم.

اگر کتاب دده‌قورقد پالوده شود، سراسر فتح است. غلبه است و هیچ شکستگی در آن نیست و این هزاره و هزاره بعدی منصوریه است. چهارگاه است. گفته می‌شود: [مبارزه در گاه چهارم و نهائی تمام می‌شود، که سه هزار سال مدت آنست نیروهای خیر فتح مینمایند، مرده‌ها زنده می‌شوند.]<sup>(۱)</sup>

بیرونی می‌نویسد: اهرمز که بر اهریمن فائق آمده بود شروع به عرق کردن می‌کند. از عرق پیشانی او کیومرث زاده می‌شود. کیومرث بر اهریمن غلبه پیدا می‌کند و بر پشت او سوار می‌شود و او را می‌راند در نزدیکی درب جهنم ترس بر کیومرث غلبه می‌کند. در این زمان اهریمن او را به زمین پرتاب کرده می‌خورد. اما در عرفه مرگ، کیومرث تخم جفت انسان اول و انسان اول را می‌تواند بریزد. باین طریق انسان اول بوجود می‌آید.<sup>(۲)</sup> پس انسان اول درگاه سوم بهمراه گاو خاستگاهی بدست اهریمن

---

۱- ادبیات شفاهی ص ۱۳۹: [مبارزه دؤردونجو و آخرینجی اثرا (epa) دا، تمام‌لانیر، یشه اوچ مین ایل دوام اندیر، خیر قوه‌لری، غلبه چالیر، اولولر دیرینلیرلر.]

۲- ادبیات شفاهی، ص ۱۴۴: [بیرونی پازیر اهریمنه غلبه چالان هورموز، ترله‌مه به باشلاییر، آلنینداکی تر دامجی سیندن، کیومرث دوغولور، کیومرث اهریمنه غلبه چالیر و اونون دالینا مینیب سورور، جهنه‌مین فاپی سینا چاتارکن، کیومرث قورخویا دوشور، بو زمان

نابود شده، دوباره انسان اول گاه چهارم، از تخم‌های ریخته شده انسان اول گاه سوم بوجود می‌آید. در داستان هشتم ذکر می‌شود. [خان من روزی دشمن به جادرهای اوغوز تاخت و در تاریکی شب افراد ایل شکست خوردند و پراکنده گشتند. در این هنگام که افراد پراکنده می‌شدند و پا به فرار می‌گذاشتند پسر نوزاد او روز قوجا بجا ماند. شیر ماده‌ای این نوزاد را یافت و با خودش برد و شیرش داد و بر این واقعه روزگاری گذشت، ایل اوغوز به سرزمین خود بازگشت و زندگی را از سرگرفت. روزی از روزها مهتر خان اوغوز خبر آورد که: خان من شیری از بیشه بدر آمده می‌غرد. ولی همانند انسان با غرور و تکبر راه می‌رود. او به اسبها حمله آورده خونشان را می‌مکد]. اینجا قبل از همه چیز دشمن روز حمله کرده و شب اینها شکست خورده‌اند. یعنی تا وقتی روشنائی بود شکست نخورده بودند. این دقیقاً مشخصه نبرد با اهریمن است. این بجهایکه شیر ماده او را پرورش داده، بنظر میرسد باید از کاروان ایل در شرایط جنگی جا مانده باشد. بلکه رشد یافته تخم‌هایست که هرمز در عرفه مرگ ریخته است این تخم در جلو دروازه جهنم، رشد یافته، و شیری ماده او را شیر داده است. در اینجا زمینه اساطیر و افسانه‌های نظری پرورش زال بدست سیمرغ و نظایر آن، یا زمینه پیدایش افسانه‌های نظری قنوس که فرزندانش از مرگ او در آتش به دنیا می‌آیند مشخص می‌گردد.

در این مجموعه توتم‌های قبایل مختلف نقش‌های حساس را ایفا می‌نماید. در داستان بگیل، که در مقدمه کتاب دده قورقد به قربه از او با این جمله [چکاوک میداند که کاروان شب از کجا می‌گذرد] یاد کرده، ما میدانیم که بگیل خدای شکار است. [اگیل بگیل پرنده‌ای بود، بر روی درختی نشسته، رفتم او را بگیرم، او مرا گرفته بود.<sup>(۱)</sup>] مرزدار بودن او و پسرش و مبارزات آنها، جای مهمی را در کتاب اشغال

---

اهریمن → اونو بیله آئیر و پشیر اما نولومو عرفه سینده، کیومرث دنیاد، ایلک اینسان جو تو بارانلیقی، نوز تو خومونو بوراخا بیلیر، بتله‌لیکده دونیاد، ایلک اینسان گلیر.]  
۱- اگیل بگیل قوشودو - آگاجا قونموشودو، گنتدیم اونو تو تماغا، او منی تو تموشودو.

میکند. اصولاً جای جای کتاب حاکی از شرکت رب‌النوع‌های انواع مختلف در مبارزه هست و این به معنی یافتن منبع و مبانی کتابهای نظری کلیله و دمنه و یا افسانه‌ها، از زبان حیوانات خواهد بود من نمونه‌هایی از متن داستانها را ذکر میکنیم تا به موقع در خلاصه خود داستان بررسی شود.

از داستان اول:

نسیم جانفرای صبحگاهان  
بر دشت‌های باز می‌تازد  
چکاوک نفمه خوش می‌سراید  
اسبهای تازی از دیدار مردان  
شیوه‌ها سر می‌دهند  
سم خود را بر زمین میکوبند...  
سپیدی بر سیاهی چیره میگردد  
و هنگامی که  
خورشید سحر با پنجه‌های زرین  
ستیغ کوهساران را طلای ناب میگیرد.

یلان جنگجو گردن فرازان بلند آوازه بر هم گرد می‌آیند  
در این سوی (Coy) اگر دیدار مردان را حذف کنیم، اولین تجمع توتم‌های گردن  
فراز، با گزارش بگیل آغاز می‌شود، چیرگی سپیدی بر سیاهی قابل تعمق است. یا در  
داستان قان تورالی در یکی از سوی‌ها (Coy):

[دختر کافر بالباس زرد خود  
بالای قصرش ایستاده  
از نگاه وی چنین پیداست  
که در عشق تو می‌سوزد]

این به غیر از وصف خورشید چیز دیگری نیست. بخصوص در اغلب افسانه‌های ما خورشید دختر است. و این خورشیدی است که اسیر دست اهریمن است و جالب

است، فردی که برای رهائی آفتاب آمده است. یک توتم است. با توجه به وضعیت عمومی داستانها، که همه‌اش فتح نامه گاه چهارم است و کلید رمز آن در راهنماییهای مقدمه موجود است و بدون این مقدمه درک داستان و تعیین مقاطع اساطیری برایشان مشکل بود. من دلم برای خوانندگان انگلیسی این اثر می‌سوزد زیرا مجموعه حقایق این اثر را به علت عملکرد آفای لویس درک نخواهد کرد اطلاعات زیادی در مقدمه در مورد داستانها هست که احتمالاً اشاره به قدیمترین آنها دارد. مثلاً اگر جمله مربوط به چکاوک را اشاره‌ای به نوع بگیل یا داستان او بحساب آوریم، تعداد جملات نظیر کمتر از ۱۲ خواهد بود و این نشان میدهد که بعضی از داستانها بعداً تنظیم شده است. مثلاً داستان دلی دومردل می‌تواند ناشی از افسانه مرگ گریزی دده قورقود باشد. یا تشکیکی بر جبر زروان که مرگ را نمی‌شود عقب انداخت. باشد که با توجه به نبودن قهرمانان اوغوز و داشتن نیم نگاهی به مسئله اساطیر و جان در برایر جان متفاوت از بقیه داستانهاست. با در نظر گرفتن اهمیت مقدمه جای دارد، این عملکرد تصحیح و مقدمه در چاپ‌های بعدی در جای خود قرار گیرد.

ما تا حدودی با راهنماییهای مقدمه بعضی حقایق را در مورد کتاب دده قورقود درک کردیم در متن داستانها نیز مطالب زیادی هست که ما را برای دانستن قسمتی از مقدمه رهنمون می‌گردد. منتهای خود داستان‌ها در وضعیت فعلی کمک زیادی به ما نمی‌کنند. برای تکاندن گرد و خاک ایام از روی داستانها من تغییراتی جزئی در خلاصه داستانها بالحظاً کردن اصول ذکر شده به عمل آورده‌ام. با توجه به وجود متون کتبی متعدد و مباحثات متمادی روی آنها، این کار اگر ما را به مسیر صحیح هم هدایت نکند، لطمہ‌ای به کتاب نخواهد زد. من قسمت‌هایی که مربوط به زمان اساسی کتاب دده قورقود نیستند، مورد مراجعته قرار نداده‌ام، و برای آسانی شروع کار از معلوم‌ترین قسمت، یعنی بگیل شروع کرده‌ام، تکراراً می‌گویم پالایش این کتاب و رسیدن به متنی اصلی‌تر احتیاج به تخصص دارد و من کمترین آشنایی با این الفباء را ندارم.

بگیل در ادبیات کلاسیک و اساطیر و افسانه‌های ما اگرچه با لباسهای متفاوت، شناخته شده قدیمی است. از وقتی که شکار تنها منبع یا یکی از منابع حیاتی تهیه غذای انسانها در قدیم بوده است. این خدای شکار بود که می‌توانست شکار را میمون، یا نامیمون بنماید. از دست شکارچی بگیرد یا او را بر شکار مسلط نماید. یا در مبارزه با طبیعت، سحر و افسون نقش زیادی داشت، ما در منابع مکتوب ترانه‌هایی یا وردهایی که برای موقع شکار خوانده می‌شد داریم:

ای کسی که به شکار می‌روی

شکار در دسترس تو

شکار تو غزال و پرندگان باشد.<sup>(۱)</sup>

این جا افسون و معاونت نیروهای فوق طبیعی بیشتر مطمح نظر بوده است. در مورد بگیل این مسحوریت بیشتر مشهود است. جنانچه در خود داستان از زبان قازان خان اشاره‌ای در مورد بگیل است: [اگر سیصد و شصت و شش دلاور به شکار می‌رفند و گوزنی سرسخت و قوی را دنبال می‌کردند. بگیل تیری پرتاپ نمی‌کرد، بلکه کمانش را از شانه پایین آورده و آن را به گردن گوزن می‌انداخت ....]

مامی‌دانیم بگیل کمانی بشکل ذکر شده در شانه ندارد. این جملات نشانه افسون او و جثه بزرگ او که با پنجه‌اش می‌توانست گوزنی را بگیرد می‌باشد. البته در مورد بگیل نشانه‌های بیشتری نیز داریم. در جائی می‌گوید: [بگیل رو به آسمان کرد و گفت از اینجا تا آسمان راه درازی است و زمین هم سنگدل است]. برای رفتن به آسمان پیش پسر گوئی خان بال و بیر لازم است و فقط یک پرنده یا معراج رونده می‌تواند آن را طی نماید. یا در جائی در مورد امران پسر بگیل می‌گوید: [بیشاھنگ کافران خوب نگاه کردید، گرچه اسب، اسب بگیل است، اما سوار پسری باریک، همچون پرندۀ است]. یا در جای دیگر: [ملک کافر گفت که یکصد مرد با خود بیر، غوغای برانگیز و پسر را بترسان، پسر بزدل است. میدان را خالی خواهد کرد و خواهد گریخت]. هنوز

---

۱- اُزو اگنده‌ن، / اُزوون توژن، / اُزوون اویسون، / مازال فوش/

هم مرسوم است برای حفاظت باعها از دستبرد پرنده‌گان کوچک، بچه‌ها را با آلاتی که سر و صدا راه می‌اندازد نظیر جفعجهٔ چوبی، برای غوغای انگیختن به باعها می‌فرستند این دقیقاً، همان توصیف بالاست منتها برای پرنده‌ای بزرگتر.

من با انتکاء به این معلومات خلاصه‌ای از داستانها تهیه کرده‌ام در مقدمه جمله (چکاوک میداند که کاروان شب هنگام از کجا می‌گذرد). اشاره‌ای به بگیل و مرزداری اوست اگر چنین اشاراتی برای هر فرد یا هر داستان بطور صریح بود، راحت‌تر و مطمئن‌تر میشد عمل نمود.

با توجه به اطلاعاتی که از مقدمه برای داستانها و شخصیت‌های کتاب بدست آورده‌ایم، چیزهای ناشناخته زیادی مانده قطعه مربوط به چکاوک را اگر کلاً در نظر بگیریم. [باز دده قورقود بر سر سخن آمد به بینیم خان من چه گفت. ۱- گوزنی که آزادانه می‌گردد مراتع را می‌شناسد. ۲- الاغ وحشی میداند که علف سبز کجا روئیده است. ۳- شتر نشانه راههای گوناگون را می‌شناسد. ۴- روباه بوی هفت رود را می‌شناسد. ۵- چکاوک میداند که کاروان شب هنگام از کجا می‌گذرد. ۶- مادر میداند که پدر پسر کیست. ۷- تنها اسب میداند که سوارکارش سنگین است یا سبک. ۸- تنها قاطر میداند سنگینی بارش چقدر است. ۹- دردمند میداند درد کجاست، در دسر بی‌هوا را مغز می‌شناسد.]

بعضی از این جملات بنظر میرسد دگرگونی داشته‌اند و بعضی دست نخورده‌اند بهر حال ما اگر بتوانیم تأثیرات زمانی را حذف کنیم. کار عظیمی در اینمورد صورت می‌گیرد. ما به زمان بی زمانی عودت داده می‌شویم. چیزیکه در تئوری آفجبار بزرگ (Bjg Bang) عملًا ناممکن است. ما از لایبرنت زمانی می‌گذریم و همراه انسانهای قدیم در محل زندگی این انسانها حضور خواهیم داشت، تنها، شروع کار را باید صبورانه، متحمّل، ... عاشقانه پیش ببریم. همراه این انسانها، طلوع فجر برای ما، از تکرر و تکرار درآمده و شادی بخش خواهد بود. و خورشید را و مقدم نور را گرامی خواهیم داشت و نفرت از اهربین را و برائت از ظلمت و سیاهی را. اعلام خواهیم نمود.

## خلاصه داستان «امران، پسر بگیل»

### داستان نهم کتاب دده قورقود

(چکاوک میداند که کاروان شب منکام از کجا میکند)

بايندرخان پسر گؤی خان، پرده سرای سفید خود را برگستره زمین سیاه افراشته، سایبان رنگارنگش سر بر آسمان می‌سود، در همه جا قالیچه‌های ابریشمین و زرین وی گستردۀ شده بود. نجباي او غوزگرد آمده بودند. چنین مجالسی هر موقع که باج و خراج آورده میشد بربا میگردید، در میان اشیاء قیمتی کمان بزرگ و سنگینی بود که بايندرخان پرسید. با این کمان چه باید کرد؟ نجبا هر کدام نظری دادند و آخر سر دده قورقود گفت خان من، بسلامت، بهتر است این کمان را به دلاوری داده و او را مزدادار این سرزمین نمائیم. خان گفت درست گفتی: ما یک مرزدار لازم داریم، خان پرسید چه کسی شایسته است؟ همه بروی بگیل نگاه کردند. خان بگیل را بنام خواند و گفت بگیل تو مرزدار ما خواهی بود. بگیل زمین ادب بوسید و دده قورقود کمان را حمایل بگیل کرد، همگی او را مشایعت کردند، او راهی مرز شد.

بگیل در مرز هر حرکتی از بیگانگان و دشمنان می‌بیند، سرکوب می‌کرد. از دشمنان احدي نمی‌توانست از مرز تحت نگهبانی او عبور نماید. هر سال یکبار برای

ادای احترام و کسب دستورات جدید پیش بایندرخان آمده و دوباره بر میگشت. روزی مردانی از جانب بایندرخان آمدند و خبر دادند که خان بزرگ او را فرا خوانده است. بگیل به حضور خان بزرگ رسید و هدایائی را که آورده بود تقدیم کرد. خان به او خوش آمد گفت. بگیل سه روز مهمان خان بود بایندرخان دستور داد با گوشت شکار<sup>(۱)</sup> از او پذیرایی کنند.

مجلسی برپا شد صحبت از هر چیز و هر کس بود، یکی در مورد شمشیر خوب صحبت میکرد، دیگری در مورد اسب خوب، و اسب‌هایی که از کره دریائی بعمل آمده بود و آن دیگری از مهارت تیراندازان، سالورقازان در این موقع شروع به صحبت از بگیل کرد. او از مهارت‌های مرزدار تعریف کرد و گفت اگر سیصد و شصت و شش دلاور به شکار گوزنی سرخست می‌رفتند. بگیل تیری پرتاب نمی‌نمود. او خود را به گوزن میرسانید کمانش را به گردن گوزن می‌انداخت و اگر گوزن لاغر بود، علامت کمان بگیل در گردن، آزاد میشد. اگر چاق بود بگیل او را میکشت. زمانی که نجای او غوز شکاری را میگرفتند که در گردنش رذ کمان بگیل بود، برای خشنودی بگیل، پیش او میفرستادند. خان بعداز این صحبت پرسید «حال شما بگوئید این هنر از آن کمان بدانیم، یا کماندار؟. «عده‌ای از نجباء گفتند هنر از آن کماندار است و عده‌ای نیز گفتند هنر از آن کمان است. مجلس تمام شد. بگیل از بایندرخان رخصت خواست و با هدایای بایندرخان به مرز برگشت.

بگیل در تمام مدت بازگشت به فکر این مسئله بود «کماندار یا کمان؟.» در نزدیکی‌های مرز خبردار شد که دشمنان در قسمتی از مرز جمع شده‌اند. بدون لحظه‌ای درنگ خود را به محل رسانید. از دشمنان کسی را نیافت، آهی نر خالداری را در برابر خود دید و خواست شکارش کند که مسئله کمان و کماندار یادش آمد. وقتی کمانش را به گردن گوزن انداخت گوزن بالا پرید و خود را بزمین زد. در این اثناء بگیل تعادل خود را از دست داد و پایش به صخره خورد و شکست.

---

۱- چون به غیر از گوشت شکار چیزی نمی‌خورد.

بگیل به محل خود برگشت. پسر کوچکش و همسرش به پیشوازش آمدند. بگیل میخواست شکستگی پایش را به کسی نشان ندهد و بفکر چاره بود و از طرفی درد محل شکستگی زیادتر میشد. در موقع برگشتن همسرش به پیشوازش آمد و طی سروودی خواند:

سرور اورنگ زرینم

ای که گاه دیده بگشودن

ترا بینم

وای گُردی که تا رویت بدیدم

دل بتو بستم

تو هنگامی که از جای خود برخاستی

جنگاوران را جمع کردی

شبانگاه از میان کوههای رنگ وارنگ و بهم پیوسته بگذشتی

به درگاه بایندرخان رسیدی؟

مگر حالا چه پیش آمد که غمگینی؟

چه آمد بر سر تو؟

«بگیل جواب داد»

در آن وقتی که من از جای خود

برخاستم

بهمراه دلیران

شبانگاه از میان کوههای رنگ وارنگ بهم پیوسته بگذشتیم

و از رودهای زیباییش گذر کردم

به درگاه بایندرخان رسیدم

و با نجیبزادگان چشم بلوطی

و با هر کس که پیش آمد

به خوشروی سخن گفتم

کنون شاداب، شادابم.

همسر بگیل بعداز شنیدن سخنان او، برای بازدید از محل استراحت او رفت.

پسرش امران دقت کرد. دید رنگ پدرش پریده. گفت:

پدر

وقتی تو از جای خودت برخاستی

برای صید سوی کوههای رنگ و وارنگ بهم پیوسته رفتی

مگر با دشمنان درگیر گشتی

چند کلمه از زبان خود بگو با من

بگو جانم به قربانت.

بگیل در جواب گفت: آه فرزندم

من از جای خودم برخاستم

رفتم به سوی کوههای سر به گردون سای

به رصید

و هرگز بر نخوردم

به کفار سیه جامه

خودم تنها میان کوهها بودم

کنون از خستگی خواهم

درون بسترم آرام گیرم

بچه شیر هم یک شیر است او پدر را کمک کرد و به بستر رسانید، مرزداران و  
یاران بگیل با شنیدن خبر بازگشت بگیل جمع شدند. بگیل برای اینکه کسی از  
شکستگی پایش خبردار نشود پنج روز به میان جمع نرفت. در این پنجروز همه‌اش  
بفکر کمان و کماندار بود.

روزی در بستر از درد نالان بود که همسرش رسید و گفت: تو که در جنگ‌ها هم  
اگر دشمن زخمی‌ات میکرد من نالهات را نمی‌شنیدم، چرا اینچنین نالانی؟ بر تو چه  
رفته است که در این پنج روز از بستر خارج نشده‌ای؟ بگیل ناچار شکستن پایش را  
به همسرش گفت، همسرش کنیزی را صدآزاد، و از او مقداری گیاه که برای دارو لازم  
داشت خواست. کنیز از واقعه باخبر شد. حرفي که از میان سی و دو دندان بیرون

آمده بود. در تمام اردو پیچید.

معالجه بگیل شروع شد. همسرش از گیاهان داروئی، درست کرد و پای بگیل را بست. اما برایتان از دشمنان بگوییم؛ خبر چین‌ها این خبر را به سرعت باد.<sup>(۱)</sup> به ملک کفار رسانندن. ملک کفار تمام نیروهایش را جمع کرد و گفت تا بگیل در بستر است او را گرفته، دست‌ها و بازویان سفیدش را به بندید و در دم خون سرخش را بریزید. خانه‌اش را غارت کنید و خانمانش را اسیر بگیرید. افراد بگیل از تجمع دشمن خبردار شدند و به بگیل گفتند که دشمن آماده باش داده و میخواهد حمله کند. بگیل رو به آسمان کرد و گفت (از اینجا تا آسمان راه درازی است و زمین هم سنگدل است). دنبال پسر جوانش فرستاد. حال به بینم خان من، او چه گفت:

آه فرزندم  
ای فروغ دیدگانم  
من زمانی  
بهر صید از کوهها بگذشت  
و در صیدم  
استخوان پای من بشکست  
این خبر از کوهها و رودها بگذشت  
و تو می‌دانی  
ملک شوکلی  
دمش بر کوهها افتاده گفته  
تا بگیل در بستر است او را بگیرید  
به دستانش طنابی بسته اینجا آوریدش  
کنون فرزند بی باکم  
شبانه کوههای رنگ و وارنگ بهم پیوسته را

۱- در آن زمان تنها چیزی که به سرعت باد حرکت می‌کرد خود باد بود.

زیر پانه  
تا خودت را نزد  
خان خانان اوغوز

بر رسانی  
به او بر گوی  
پدر پایش شکسته

بهر نحوی که باشد یاوریمان کن  
و گرنه خانه هامان بر سر خودمان  
آوار خواهد شد.

در این هنگام پسر در جواب گفت:

پدر با من چه میگوئی  
چرا بر قلب پر خونم تو آتش میزنی  
البته من از جای خواهم خاست  
ولی بدرگاه، بایندرخان نخواهم رفت  
من با کمانت

سینه‌های دشمنت را چاک خواهم داد  
کمانت گر، دهی بر من  
مردان دشمن را به هم  
بیوسته خواهم دوخت  
اجازت ده پا خیزم.

بگیل با خوشی می‌گفت پسرم مرا به یاد روزهای از دست رفتهام انداختی زرهم  
را با کمانم بیاورید و به پسرم بدھید، قبل از اینکه مردم رنج ببرند پسرم را روانه  
میدان کنید.

او لباس رزم بر تن کرد کمان پدر را حمایل نمود و زمین ادب بوسید و از پدر و  
مادر رخصت طلبید و روانه میدان شد. بهمراه دلاورانش به دشت پهناوری رسیدند.

بوی دشمنان به مشامشان<sup>(۱)</sup> رسید، دشمنان هم از دور دیدند همانند بگیل، با کمان او و پهلوانان دیگر، صفت آرایی کرده، گفتند اگر این بگیل باشد، واى بر ما. ملک دشمن گفت: نیکو بنگرید اگر دلاوری که در مقابل ماست بگیل باشد من زودتر از شما خواهم گریخت. پیشاوهنگان نگاه کردند دیدند زره مال بگیل است ولی سوار. سواریست چاپک، مثل پرنده است، خبر به ملک دشمن بردند «گفتند زره از آن بگیل است اما بگیل در میان دلاوران نیست». ملک دشمن گفت: یکصد مرد با خود ببرید. «غوغایرانگیزید، پسر را بترسانید. پسر بزرد است میدان را خالی کرده. خواهد گریخت.» یکصد نفر جمع و خطاب به پسر خوانند:

ای پسر  
تر سوی بزدل  
ای که شمشیر تو برا نیست  
نیزهات بشکسته  
زه پریده از کمانت  
ترکشت خالی است  
همراهانت<sup>(۲)</sup> لخت و مادرزاد  
دیدگانست روشنی از دست داده  
دشمنانست گشته نزدیکت  
و ملک شوکلی دستور داده  
که دستان سفیدت را به بندیم  
و سرت از تن جدا سازیم  
و خونت را به روی خاک ها ریزیم  
یکتنه اندر چنین روزی

۱- حس شامه در بعضی انواع قوى است.

۲- این مشخصه انواع میباشد.

پهلوان ویل نمی‌گردی  
ای قضا بگرفته  
از همین جا باز گرد  
راه خود در پیش گیر.  
پسر در جواب گفت:  
یاوه کمتر گوی  
تیزی شمشیر برآنم  
می‌شکافد خود نیامش را  
این کمان  
گوش دشمن را صفيرش مینماید کر  
خیزرانی نیزه‌ام  
چون در درون سینه پر کینه‌ات بنشست  
خواهی پسندیدش  
تیرهایم نیز  
یاورانم تشنۀ جنگند  
شرم بر هر کس که می‌ترسد.  
دشمن گفت: اوججه او غوز دیوانه است. گفتند:  
ما که میدانیم  
زرهت در تن  
از بگیل است عاریت  
او خود کجاست؟  
یاورانت جملگی  
یار بگیل هستند  
پس جرا  
او نیست در میدان؟  
پسر گفت مرا نمی‌شناسید. من پیشتاز خان خانان، بایندرخان، سالورغازان.

قاراگون سرفراز، دولک اورن که با عقب نشینی بیگانه است، آلب رستم، به یه ره ک صاحب است خاکستری و پدرم بگیل هستم. سپاهیان در پشت سر من، هستند. و با این گفتار جنگ شروع شد پسر مانند پدر کمانش را بگردن ملک شوکلی انداخت و او را نقش زمین کرد، ملک شوکلی چون جان خود را در خطر دید، با قبول شکست و پذیرفتن عقب نشینی و دادن خراج جان خود را خربد پسر خبرهای خوش به پدر فرستاد. در موقع مراجعت پدر به پیشواز او آمد. دده قورقد که به دیدن بگیل آمده بود. سوی (Coy) گفت و اضافه کرد که هنر هم مال کماندار و هم کمان است. چون هر دو یکی هستند. امران را در آغوش کشید و گفت بگذار اسم این داستان امران، پسر بگیل باشد.

## ملاحظات:

- با توجه به اشارات صریح متن و جمع بندی چیزهایی که در مورد بگیل میدانیم این قسمت، داستان پرنده‌ایست افسانه‌ای با نام بگیل که با جننه درشت، در هیات پرنده‌ای که بتواند گوزن بزرگی را با پنجه‌اش شکار کند، تصویر شده است در نسخه‌های ترکی اطلاعات بیشتری داریم.

[رفت و فرود آمد.<sup>(۱)</sup>] یا: [بگیل نه کمان میکشد، نه تیر پرتاب میکرد، همان کمان را از پنجه‌اش بیرون میآورد، به گردن گاو و ... می‌انداخت و میکشد. اگر لاغر بود... اما اگر چاق بود گلویش را میگرفت.<sup>(۲)</sup>] کمانیکه بگیل از آستینش در میآورد، چنگک‌های اوست. مخصوصاً گلوگیری مشخصه پرنده‌ایست افسانه‌ای که شکاری مانند بوغara از گلویش گرفته و بالا بکشد.

- در مورد زخمی شدن خودش، بگیل میگوید: [سه روز است پرنده‌گی ندارم.<sup>(۳)</sup>] معنی این جمله اینست که بالم شکسته است.

- گفته میشود: [طرف راستش به صخره خورد و شکست.<sup>(۴)</sup>]

- گفته می‌شود: [سر کرک دارش را ببرید. ایل و آفتایش را غارت کنید.<sup>(۵)</sup>]

- گفته می‌شود: [در زیر خفتانش پایش را محکم فشرد.<sup>(۶)</sup>] در قدیم خفتانی که روی

---

۱- آزاد نبی یثو، دده‌فورقد، ص ۱۰۴، [واریب قوندی] - فونماق فرود آمدن پرنده است.

۲- همان کتاب، ص ۱۰۱، [بگیل، نه یای قوراردی، نه اوخ آثاردی، همان یایی بیله گیندن چیخاردی، بوغانین، سیغیرین بوینونا آثاردی، چکیب دورقوزاردی .... اما سموز اولسا بوغازلاردی].

۳- همان کتاب، «اوچ گوندور قوش لوغوم يوخدور.»

۴- همان کتاب، ص ۱۰۵، ... ساع اویلوغو قابایا توخوندو سیندی.

۵- همان کتاب، ص ۱۰۶، «کرک لى باشین کسین - ائلين، گونون، چاپین»

۶- همان کتاب، ص ۱۰۵، «فافنانی آلتیندان آباغین برک ساردي.»

پای کسی را بپوشاند نبود باید پرنده‌ای ملتبس به لباس رزم که خفتش روی پایش را بپوشاند باشد.

- گفته می‌شود: [سیریست که دک و پیز پرنده را دارد.]<sup>(۱)</sup>

- گفته می‌شود: [دوستانش لخت، پسر.]<sup>(۲)</sup> [پرنده‌ها یا انواع معمولاً لخت هستند. در آقیش‌های ترکی گفته می‌شود [نک بالهایت کنده نشود].<sup>(۳)</sup>] این آقیش مخصوص رب‌النوع رزم و شکار است در اغلب متون ترکی، از جمله چاپ آقای محمدعلی فرزانه، محرم ارگین، چاپهای باکو، این آقیش هست. برای اثبات پرنده بودن و رب‌النوع بودن بگیل، مفاد و متون کتاب دده‌فورقد کافیست، اما از متن‌های خارج از این سلک مباحثات نیز استفاده می‌بریم:

إذا توجه به این نامهای جغرافیایی سگستان است که می‌توان معنی راستین بند چهل و یکم بهرام یشت را دریافت. آنجا که می‌گوید. «بدان سان که ابر بارور و مرغوشن کوهها را فرا می‌گیرند». من گمان می‌کنم که نام کنونی کوه خواجه «امران» در سیستان از نام سئین مایه گرفته باشد. سئین در اساطیر متاخر ایران به صورت «سین مرو» در آمده و به اختصار «امرو» خوانده شده است. واژه امران که بخشی از نام کنونی کوه خواجه امران را تشکیل می‌دهد جمع همان واژه «امرو» است، و عنوان خواجه را نیز برای بزرگداشت پرنده مقدس اساطیری همراه آورده است.

تنها در سرزمین سیستان که آینین بزرگداشت «سئین» تأثیر ژرف به جای نهاده بود امکان داشته است که ایزد رزم و پیکار، با این پرنده تطبیق داده شود.<sup>(۴)</sup>

در متن صراحة، دارد، اولاً، امران پرنده است، ثانیاً پرنده‌ای اساطیری است.

---

۱- همان کتاب، همان صفحه، «بیر قوش دکلی او غلاندیر».

۲- همان کتاب، ص ۱۰۷، «بولداشلاری چیلپاق او غلان».

۳- «فانات لارینین او جو قیریلماسین».

۴- ج. کویاچی، آئین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان ترجمه جنیل دوستخواه، ص ۵۴

ثالثاً مقدس و ایزد رزم و پیکار است. اینجا باید متذکر شد که کلمه سیمرغ باید ناشی از ترکیب سئین و مرغ باشد. بنظر میرسد ترکیب سیمرغ متأخر است که در شاهنامه تربیت کننده زال است. تأخیر مقولاتی نظری امران و بگیل، میتواند مورد مناقشه باشد. این بگیل در افسانه‌های بعدی، بنام سیمرغ در می‌آید مثلًا در داستان ملک محمد سیمرغ کسی است که او را از ظلمات و ملک اهریمن میگذراند این ممکن نیست مگر بگیل یا چکاوک باشد. که بداند کاروان شب از کجا میگذرد.

من به علی در خلاصه داستان عوامل زیر را حذف کرده‌ام:

- الف: در جاهائی اسب و شمشیر و در جانی گرز،

- ب: بعضی از جملات در بردارنده مشخصات زمانی بعداز میلاد.

در مورد حذف اسب تعمدی در کار بوده است. اولاً - یک پرنده تیزتر و سریع‌تر از اسب است، ولی برای عادی سازی و جا انداختن مطلب ممکن است، پرنده‌ای سوار بر اسب نیز بشود.

ثانیاً - در داستانهای بعدی ترکیبی از توتنهای بکار برده شده است که بودن پرنده‌ای سوار بر اسب، ما را از درک قسمت‌هایی حساس باز می‌داشت. مثلًا در داستان یغمای خانمان سالورقازان میگوید. [کابوس مرا بر کسی فاش نکن، سپاهیانم را پریشان مکن، من امروز سوار بر اسب بلوطی رنگم شده و یک روزه مسافت سه روزه را طی میکنم، قبل از غروب، به خانه میرسم، اگر امن باشد قبل از فرو افتادن شب بر میگردیم و گرنه منتظر شما هستم، من همانجا میمانم]. این وسیله‌ای که در آن زمان راه سه روزه را در یک روزه طی میکرده، فقط یک پرنده میتواند باشد.

- حذف شمشیر و اسب برای ساده کردن راه نتیجه‌گیری بوده است.

- مسئله کمان و کماندار از مسایل قدیمی فلسفه ما است. جنانچه داریم، «گرجه تیر از کمان همی گزدد - از کماندار بینند اهل خرد.»

- با جایگزینی پسر بگیل بجای او مبارزه با اهریمن، با نسلی دیگر و فتوحات جدیدتر ادامه دارد.

- با توجه به متن بالا، اگر بگیل یک شخصیت اسطوره‌ای است، در جمعی قرار گرفته

است که مطیع است، و از کاراکترهای دیگر فرمان می‌برد. مجموعه باید تیپ‌های اسطوره‌ای باشند.

- روال کتاب در داستان‌ها بر اینست که اپیزودها بیشتر برای نشاندادن یا معین نمودن نوع کاراکتر طراحی شده است و این عملکرد در اغلب داستانها، جاری است. -

- میر چالیاده می‌گوید: [ارتباط با آسمان در زمان سرآغاز آسان بود.]<sup>(۱)</sup>

در متن گفته می‌شود: «از اینجا تا آسمان راه درازی است و زمین هم سنگدل است.»

اگر بال پرواز داشته باشی به حضور گوئی خان رسیدن باید زیاد مشکل نباشد.

علاوه وجود کوههای مرکزی راه رسیدن به آسمان را کوتاه‌تر مینماید.

---

۱- اسطوره، رویا، راز، ص ۶۴.



## خلاصه داستان «بوغاج، پسر دیرسه خان»

### داستان اول کتاب دده قورقود

- روزی بایندرخان، پسر گوئی خان از جای خود برخاست. به فرمانش چادر و سایبانش را برا فراشتند. چادرهای رنگارنگ<sup>(۱)</sup> ایلش سر بر آسمان می‌سایید. دستور داد سه چادر به گسترانند. یکی سپید، برای هر کسی که پسر دارد. دومی قرمز. برای هر کسی که دختر دارد. سومی سیاه برای کسانیکه اولادی ندارند. دستور داد چادر سوم با نمد سیاه فرش شود. با آبگوشت گوسفند سیاه پذیرائی شوند. اگر آنرا خورد.<sup>(۲)</sup> که هیچ و گرنه مهمانی را ترک کند. و گفت [کسیکه فرزند ندارد خدا او را از نظر انداخته، پس ماهم او را از نظر می‌اندازیم]. تجمع و وقت آن چنین توصیف می‌شود:

هنگامیکه

نسیم جانفزای صبحگاهان

بر دشتهای باز می‌تابد

چکاوک نغمه خوش می‌سرايد

---

۱- مرسوم است. چادر ایلها و قبایل همنگ است. این باید وصف خورشید باشد.

۲- این به معنی قبول تحت سلطه اهربین بودن است. (نازائی، آفریده اهربین است)

اسب‌ها...

شیوه‌ها سر میدهند و

سم خود را بزمین میکوبند...

سپیدی بر سیاهی چیره میگردد

و هنگامیکه خورشید سحر با پنجه‌های زرین

ستیغ کوهساران را

طلای ناب میگیرد

یلان چنگجو، گردن فراز، بلند آوازه

بر هم گرد می‌آیند.

دیرسه خان با سرزدن خورشید از جا بر می‌خیزد و پیش بايندرخان می‌رود.

بعلت اينکه اولاد ندارد او را به چادر سیاه راهنمائی می‌کنند و او قبول نکرده و ناراحت

پیش همسرش بر میگردد. و جريان چادر سیاه را طرح و میگويد:

بیا تاج سرم

خوشبختی‌ام. ای وصله‌جانم

توئی که مثل آهو میخرامی

گیسوان مشک رنگت روی پایت بوشه می‌کارند

ابروانت چون کمانی بهم پیوسته

لبت یاقوت سرخ و

گونه‌هایت سیب‌های سرخ پائیزی است ...

دخت خان آیا کنون باید

(۱) زجای خویش برخیزم

آیا ترا من زیر پای سنگینم بیندازم

و یا باید بگوییم با تو، من

۱- (توضیع: برخاستن بعنت سنگین بودن، مشکل است).

زندگی زیبا و شیرین است

دخت خان جوابم ده سبب چیست؟

گر نه خشم من باران نفرت

بر تو خواهد ریخت.

همسرش جواب می‌دهد. این نه از من و نه از تست، بلکه از خدایی است که بالای سر ماست.

ای دیرسه خان

مرنج از من

برایم حرف‌های تلخ کمتر گو

تکانی بر خودت ده

خیمه‌های رنگ و وارنگی به صحراء زن

به باران وفادارت به فرما

قوچها و اشتران

بهر قربانی بیارانید....

پشته‌هایی از کباب و گوشت بر پا کن

لبریز کن دریاچه‌هایی از قمیز

در این مهمانی از آنان خواه

حاجت ما را از درگاه خدا

با دهان پر دعا خواهند

پس آنگه خالق یکتا، به ما فرزندی، ارزانی کند. (۱)

بعداز مراسم آنها صاحب فرزند شدند. «سم اسبان درگذر، همچون باد سریع است و زبان اوزان‌ها، مانند نفمه پرنده‌گان شیرین.» خان من هر استخوانداری رشد می‌کند و هر صاحب دنده‌ای بزرگ می‌شود. پسر پانزده ساله شد و دیر سه خان به

۱- اینجا برای صاحب فرزند شدن تنها دعا و خواستن کافی است.

اردوی بایندرخان، پیوست.<sup>(۱)</sup>

بایندرخان یک گاونر پر زور داشت و یک شتر نر قوی، وقتی پسر دیرسه‌خان، با بچه‌ها بازی می‌کرد، گاو به میدان آمد بچه‌های دیگر فرار کردند، پسر دیرسه‌خان مشت محکمی به پیشانی گاو کوبید و کف دستش را بر پیشانی گاو نهاد او راتا انتهای میدان راند. آنگاه گلاویز شدند، هیچکدام غالب نبودند. در این اثناء پسر با خود اندیشید، چرا من تکیه گاه این حیوان شده‌ام به محض خطور این فکر دستش را از پیشانی گاو برداشت، گاو با کله به زمین خورد، خنجر را کشید سر گاو را برید.

دده قورقد آمد و چنین سرود:

ای دیرسه‌خان

بیا و این پسر را تاج برسر نه

او سزاوار چنین تاجی است

به او گردن کشیده اسب تازی ده ...

به پا کن بهر او

خیمه‌های قبه زرین ...

این پسر در میدان سفید بایندرخان جنگید. گاونری را کشت. بگذار اسم پسرت بوغاخ باشد. پدر چهل جنگجو داشت، این چهل جنگجو با نام گرفتن بوغاخ برعلیه او توطنه را شروع کردند. دو دسته شدند. یک دسته پیش پدر رفته از او بدگوئی کردند به پدر گفتند، پسرت بدکاره شده، چهل جنگجوی خود را ترک و برعلیه او غوز شوریده، هرجا دختران زیبا می‌بینند تجاوز می‌کند، به ریش سفیدان بد می‌گوید، گیس زنان سالخورده را می‌کشد. [خبر با آبهای زلال جریان می‌یابد و به گوش خان بزرگ می‌رسد.]<sup>(۲)</sup> او را بکش. دیرسه‌خان گفت: نزد من بیاورید به کشم. دسته دوم آمدند. گفتند وقتی شما نبودید به شکار پرداخت و شراب خورد و به مادرش ابراز

۱- دیرسه‌خان - بعداز آهورائی شدن به اردوی بایندرخان پیوسته است.

۲- چون در میان او غوز خبرچین نبود.

عشق کرد. او فصد جان پدر را دارد. گفت بیاورید به کشم. گفتند ما چگونه بیاوریم او را به شکار ببرید و خود تیری بر او بزنید. [توضیح: در اینجا *Coy* تجمع با یک سطر اضافی، زیبا دختران و نوعروسان خود را می‌آرایند] ذکر شده است.

بالاخره به شکار رفته، یکی از اهریمنان به بوغاج گفت پدرت گفته: [گوزن‌ها را به طرف من بران و آنها را در برابرم بکش].<sup>(۱)</sup> تا بینم پسرم چگونه سواری می‌کند و شمشیر می‌زند. بوغاج بی خبر از همه‌جا، گوزن‌ها را شمشیر در دست دنبال کرد. از طرف دیگر چهل اهریمنی، به دیرسه‌خان گفتند که پسرت وانمود می‌کند که گوزن‌ها را می‌خواهد بزند ولی این شما هستید که او می‌خواهد بکشد. آگاه باش تو او را بکش. وقتی پسر مقابل پدر رسید پدر کمانش را کشید و او را زد. تیر وسط شانه‌های پسر نشست، در حالیکه گردن اسبش را چسبیده بود به زمین غلطید. دیرسه خان سراسبیش را گرداند و رفت. وقتی به منزل رسید همسرش از پرسش پرسید:

بیا ای روشنی خانه‌ام

تاج سرم

بیا داماد آن خان بزرگ ایل

دلبند یگانه مادرم

توبی که والدین من سپردندم به تو

توبی که تا چشم بگشودم با من بوده‌ای

دل بر تو بستم

آه دیرسه خان

بهنگامی که تو از جای خود برخاستی ...

به همراه خود بند دلم

فرزندمان را نیز برداری

۱- در بعضی نسخه‌های ترکی طور دیگر نوشته شده است. مثلاً: «ددقه قورقود» آزاد نبی یئو، ص ۳۴. منیم اوّلگیمده دپله سون. این معنی اش کشتن نیست.

پس چرا خود بازگشتی  
او را نیاوردی

آن فرزندی که در ظلمت شب زندگی دادم کجا مانده؟  
دیرسه خان بدروغ گفت که او در شکار است و می‌آید. مادر نگران به دنبال  
فرزندهش رفت. دره‌ای دید که در آن لاشخورها جمع شده با عجله خود را بدان دره  
رساند. دید که پسرش زخمی است و توله‌های بوغاج اجازه نزدیک شدن لاشخورها  
رایمی دهند. به بالای سر پسر رسید و خواند:

قهرمان برخیز  
خواب بر چشمان زیباییت خزیده

قهرمان  
خویش را جمع کن

برخیز  
بلادیده سرم گردد به قربانت  
الای ای کوه قاضلیق  
تمام جویبارانت به خشکد.<sup>(۱)</sup>

این کار، کار کیست؟

بلادیده سرم گردد به قربانت  
بگو با من

یک کلامت بهر من کافیست.

پسر مادر را بالای سر خود دید و گفت:  
مادر گیسو سپیدم  
ای که با شیر سپیدت  
باگرفتم

۱- توضیح: اینجا شوهرش را نفرین می‌کند. کوه قاضلیق شوهرش است.

مکن نفرین<sup>(۱)</sup>  
کوه قاضلیق را  
کوه قاضلیق بیگناه است

او ادامه داد خضر بر من ظاهر گردید<sup>(۲)</sup> و دستش را بر زخم کشید و گفت:  
معجونی از گلهای<sup>(۳)</sup> این کوهستان و شیر مادرت ترا شفا خواهد داد. با شیر مادر و  
معجون گلهای، پسر بمنزل برمی‌گردد و کم کم سلامتی خود را باز می‌یابد. پدر از نمردن  
او خبر ندارد. ولی چهل اهریمنی می‌دانند و با هم می‌گویند اگر دیرسه خان این توطنه  
را بهمدم از مانع گذرد. بیانید او را دستگیر کنیم. [داستانش را از پشت به بندیم.  
طنایی دور گردن سفیدش بیندازیم و او را کشان کشان تا سرزمین کفار ببریم.] و  
چنین می‌کنند. دیرسه خان را می‌زنند و او را پای پیاده به پشت اسب می‌اندازند و به  
طرف سرزمین اهریمن می‌برند. اما زن دیرسه خان، بعد از اینکه فهمید دیرسه خان  
را اگرفته‌اند. آمد پیش پسر و گفت:

پسر جانم چه آمد بر سر ما  
تکانی نخورده صخره‌ها  
اما زمین از هم گسسته  
نیست یک دشمن به ظاهر  
دشمنی‌ها لیک  
چیره گشته  
چهل جنگاور نامرد دیرسه خان

- ۱- ت : پدر را نفرین مکن.
- ۲- توضیح: در نسخه ترکی پریها نوشته شده است.
- ۳- در مقدمه گفته می‌شود: گوزنی که آزادانه می‌گردد مواتع را می‌شناسد. مادر با شناختن  
گلهای پسر را از مرگ نجات می‌دهد.

دستگیرش کرده، بستندش

سپیدین دست‌های او

ز پشت سر

طنابی زیر دور گردنش انداخته

با پای پیاده پشت اسب‌هاشان

کشیدندش

.....

خودت را جمع در حق پدر

دین‌ات ادا کن.

بوغاج پاشد و برای راهی پدر اقدام کرد. چهل جنگاور دیدند حریف پسر نیستند گفتند از دیرسه‌خان بخواهیم با او برای برگشتن به منزل صحبت کند. قوپوز در دست برای صحبت با پسر آمد. او پسر را نمی‌شناسد و نمی‌داند که زنده است:

تمام اسب‌های گردن کشیده زآن من هستند

اگر از بین آنها اسب می‌خواهی بگو با من

بدون هیچ جنگی بتو خواهم داد

فقط برگرد

تمام اشتران سرخ موی تندرو

از آن من هستند

گزیدی گر ز آنها

من بدون هیچ جنگی

بتو می‌بخشم

فقط برگرد

تمام خیمه‌های<sup>(۱)</sup> قبه‌زین سپید

۱- خیمه‌های قبه‌زین وصف آفتاب است.

از آن من هستند

اگر تو خانه‌ای زیبنده می‌خواهی

بگو با من

(۱) بدون هیچ جنگی به تو می‌بخشم

تمام پیرمردان قبیله

مطیع امر و فرمان منند

ای جنگجو! در بین آنها اگر پدر داری

بگو با من

بدون هیچ جنگی می‌دهم به تو

فقط برگرد

اگر هم از برای خاطر من آمدی

هرگز سزاوار ترحم نیستم

زیرا کشته‌ام تنها فرزند خود را جنگجو برگرد.

پسر در جواب پدر می‌گوید. اسب و اشتر و خانه را به چهل نامرد می‌بخشم (به شعر) .... تمام پیرمردان تحت فرمان تواند:

پدر من نیز آنجاست

او که احوالش پریشان گشته

عقل از کف داده

من او را هم نمی‌بخشم

به چهل نامرد خائن.

بعد از این دیالوگ، جنگیدند او به کمک یارانش پیروز شد، پدر آزادگردید. با هم

به پیش خاتون رفتند، دده قورقود آمد و سرورد:

آنان نیز مانند همه

۱- توضیح: اینجا خورشید است که هدیه داده می‌شود.

در این دنیا به سان کاروانی  
چند روزی، خیمه‌ها افراشتند و  
باز کوچیدند  
زمان چنگید با آنان  
و شد چیره  
و خاک تیره پنهان کردشان  
کدامین وارث اکنون صاحب دنیاست  
همان دنیا که مردم  
پیوسته می‌آیند و می‌کوچند  
همان دنیا که پایانش فقط مرگ است و  
دیگر هیچ ....  
کوههای پابرجایتان واژگون نشد، درخت سایه‌افکتتان قطع نگردد، رود زلال  
جاری تان خشک نشد، نیزه رنگارنگتان به گاه فرورفتن خرد نشد،  
ای خان من،

## ملاحظات:

- بی اولاد بودن (سترون بودن)، مرگ، مرض .... از طرف اهریمن آفریده شده است.
- نحوه صاحب اولاد شدن. دعای نجای اوغوز است. [یک بار دیگر شهرستانی بر ماهیت این قربانی صحه می‌گذارد. می‌گوید: زروان ایستاد و زمزمه کرد .... تا فرزندی داشته باشد ....<sup>(۱)</sup>] نحوه صاحب اولاد شدن، در زمان زروان نیز دعاکردن و کلمه است. در جاهای دیگر سیب‌های قرمز، انار.... است.
- در جایی مادر می‌گوید: خطاب به دیرسه‌خان: [داماد بایندرخان] - در مجموعه یک نفر بنام قازان خان است که داماد بایندرخان است. بنابراین دیرسه‌خان و قازان خان باید یک فرد باشند.
- بوغا در ترکی به معنی گاو است. قبل از انسان اول گاه چهارم وظيفة نامگذاری اشیاء و انواع بوجود آمده با نوع منتخب بوده است. وقتی کسی نام می‌گیرد، یعنی حق حیات پیدا می‌کند، نام داده شده، اولاً نوع او را تعیین می‌نماید. ثانیاً: اضافه شدن حرف جیم به کلمه بوغا، افاده معنی جوهر بوغا بودن را می‌نماید. در اینصورت اشاره به رب‌النوع بودن بوغاج، کافی خواهد بود.
- ثالثاً: نحوه مبارزه پسر با گاو، نشان می‌دهد که دو گاو با هم سر شاخ شده‌اند و یکی دیگری را تا انتهای میدان، عقب رانده است. و بعداً با جا خالی دادن، گاو مقابل زمین خورده است. اگر این قسمت را تا نام گرفتن بوغاج یک اپیزود در نظر بگیریم - (اپیزود بوغاج) - وصف این اپیزود، بطور کامل در داستان ششم هست، گاو مقابل گاویست سیاه رنگ، پر زور، که اگر به تخته سنگی شاخ بزنند، آن را مثل آرد از هم می‌پاشد. اگر این اپیزود وظيفة شناساندن نوع طرف مبارزه را داشته باشد، کل داستان بغیر از این اپیزود، زخمی شدن پسر توسط پدر (مثلًاً مبانی داستان رستم و سهراب) معالجه پسر توسط مادر با شناختن انواع گیاهها، دستگیری و اسارت پدر و آزادی او توسط پسر خواهد بود. پس پسر باستناد اسمی که گرفته است، و مبارزه با

---

۱- زروان معماه زرتشتی‌گری، ص ۱۰۶.

گاو سیاه، گاویست سپید، خاصه نشانه‌های بیشتر نیز موجود است.  
[بدر گفت: شکار را برآند و در مقابل من لگدمال کند.]<sup>(۱)</sup>

اینجا صحبت از کشتن نیست. این جا نشان داده می‌شود که عامل باید نوع باشد.

- در جمله نفرین مادر: [ای کوه قاضلیق ... / تمام جویبارانت بخشکد.] که نقل فارسی متن ترکی، آن چنین است. [ای کوه اسب، چه جاری است آبهای تو، در عین جریان کاش جاری نباشد... کوه اسب گناهی ندارد.]<sup>(۲)</sup> اولاً به قرینه جمله‌ای از مقدمه [نامرد نمی‌تواند روی زمین ناهموار اسب قاضلیق برآند، اگر هم می‌راند بهتر است که نراند]. کلمه قاضلیق به معنی اسب است و ترکیب کوه اسب، این معنا را افاده می‌نماید، اسبی بدرشتی کوه یا اسبی که منبع و معدن و جوهر اسبان دیگر است. این خودبخود به معنی رب‌النوع، اسب بودن است. نشانه دیگری هم در متن کتاب موجود است. همراه داشتن چهل نفر همنوع، این همنوعان مطیع و تحت رهبری این فرد قرار دارند. در آخر عبارت، جمله‌ای مبنی بر بیگناهی پدر از زبان پسر وجود دارد. «کوه قاضلیق بیگناه است». علت بیگناهی پدر این است. بعد از نام گرفتن پسر و بدست آوردن حق رب‌النوعی ... همان رب‌النوع اسب، احساس می‌کنند که ممکن است شان و متزلت داشته را از دست بدنهنده توطئه را شروع می‌نمایند و خود پدر در این توطئه مسئول اصلی نیست. قابل ذکر است ترکیب کوه اسب بعدها بصورت کوه گوشت استعمال شده است.

- جنگ پدر و پسر با هیات‌های رب‌النوعی، مبانی اولیه جنگ پدر و پسر با هیات‌های انسانی است.

---

۱- کتاب دده قورقود، آزاد نبی بنو، [بابان دئدی، کی بیکلری قووسون، منیم اوگیمده ڈپلهسون].

۲- [نه قاضلیق داغی، آخارسین سولارین، آخارکیمی آخماز اولسون، ... قاضلیق داغی نین سوچو یو خدور].

- هر نوع با از بین بردن ضد خود، حق حیات و حیات اجتماعی پیدا می‌کند و در رابطه با موقعیت خود نیز هدایایی را صاحب می‌شود وقتی گفته می‌شود به این پسر آفتاب بده، اکرام و بزرگداشت موقعیت جدید است. در این ثنویت همزیستی با نفاذ وجود ندارد. تنها بعداز، از بین بردن طرف مقابل، حق حیات بدست می‌آید.

1

## خلاصه داستان «یغمای خانمان سالور قازان»

### داستان دوم کتاب دده قورقود

روزی سالور قازان پسر اولاش جوجه قوش، داماد بایندرخان، صاحب اسب «بلوطی رنگ» که نود چادر قبه‌زین داشت و بر بهنة زمین سیاه برافراشته بود.<sup>(۱)</sup> هشتاد خم بزرگ در مکانهای مختلف گذارد، نه دختر کافر ساقی مجلس اش بود، قازان خان روی زانوان بزرگش، چرخید. گفت برویم شکار. همه موافق بودند اما اوروز قوجای دهان اسب، روی زانوانش بلند شد. گفت: «سرورم نیکوست. ولی شما در نزدیکی دشمنان هستند. چه کسی را می‌گمارید تا از چادرها مواظبت کند؟» قازان گفت پسرم اوروز همراه سیصد سوار می‌ماند. در میان جمع بیفنق (بیق‌اینک yig enek) بیگ که قازان را یکبار کشیش مسیحی خوانده بود.<sup>(۲)</sup> بود، به اسب کهرش همراه همه، سوار شد.<sup>(۳)</sup> جاسوسان ملک شوکلی به او خبر دادند او با سپاهی گران حمله کرد. در اثر این

---

۱- توضیح: صاحب نود خورشید بود.

۲- توضیح: کشیش بودن توهین است، این کشیش در اصلی کرم، نماینده اهربین است.

۳- توضیح: تا بر اسب سوار نشوی سفری انجام نگیرد.

حمله: چادرهای قبه‌زین<sup>(۱)</sup> را به یغما برداشتند. بورلاخاتون و چهل ندیمه‌اش را اسیر برداشتند. مادر پیر قازان را به سینه شتر سیاهی بستند و برداشتند. اوروز پسر قازان را نیز اسیر کردند. دشمنان با خود گفتند ضرر دیگری نیز می‌شود به قازان خان وارد آورد. در «دره» دریند او ده هزار گوسفند دارد. آنها را بدست بیاوریم. ششصد نفر از دشمنان آمدند. آن شب قاراجیق چوبان خوابی دید. از خواب بیدار، بلا فاصله دو برادرش قیان کوچی، دمیرکوچی را بیدار کرد. آنها دهانه آغل را محکم بستند و تل سنگ انباستند. بعد از اینکه دشمنان رسیدند و رجزخوانی شروع شد. دشمنان خواندن:

تو ای چوبان  
که با پیدایی آن سایه‌های غم‌فزای شامگاهان  
غرق تشویشی

.....

جواب قاراجیق چوبان به دشمنان:  
به بند آن پوزهات را  
کافر بی ارج تر از سگ<sup>(۲)</sup>

قاراجیق چوبان، با پرتاب سنگ و کشتن سیصد نفر، هنگام کم آوردن سنگ بز و گوسفند هم در فلاخن گذاشت و پرتاب کرد و دشمنان را فراری داد. دو برادرش کشته شدند. آنها را خاک کرد و خودش زخمی شده بود، دامن قبایش را سوت و خاکستریش را به زخم‌هایش ریخت.

حالا بشنو از قازان خان - همان شب خواب دید. به برادرش گفت در خواب دیدم که، شاهینم روی دست‌هایم مرده و رعد و برق به چادر سفیدم افتاده، دیدم که

۱- اسارت خورشید

۲- طرف مقابل ارج و ارزشش کمتر از سگ است. صحبت‌های صریح و بدون استعاره را ناظر هستیم.

مه غلیظی چادرهایم را پوشانده و گرگهای وحشی خیمه‌ام را می‌درند و شتر سیاهی گردنم را گرفته است. دیدم که موهای سیاهم مانند نی بلند می‌شوند تا چشمها بیم را گرفتند. دیدم که دستهایم به خون آغشته شد. به برادرش گفت: خواب مرا تعییر کن، برادرش نتوانست به طور کامل تعییر کند، قازان گفت: [کابوس مرا بر کسی فاش نکن. سپاهیانم را پریشان مکن، من امروز سوار اسب بلوطی رنگم شده، یک روزه مسافت سه روزه را طی می‌کنم قبل از غروب به خانه می‌رسم اگر امن باشد قبل از افتادن شب بر می‌گردم، و گرنه منتظر شما هستم، من همانجا می‌مانم.] قازان خان یکروزه<sup>(۱)</sup> به محل رسید. دید همه چیز به یغما رفته است، با خانه‌اش صحبت کرد و پرسید:

الا ای قوم من

ای خانه‌ام

ایلم

که در اینجا پناه آهوان بودید

ای زادگاهم

خانه‌ام

با من بگو.... چسان با اسب‌های ابلق وحشی

بناغه تاخته ویرانهات کردن؟

هان اینجاست

همان جاییکه تنها مادر گیسو سپیدم می‌نشست.

.... سیاهی هم اجاقی بود از ایشان ...

قازان خان در مسیرش به سرچشمه‌ای رسید و گفت: [آب دیدار حق را داشته، بگذار از او خبری بگیرم.<sup>(۲)</sup>] از آب پرسید، می‌بايست آب مأوقع را باو گفته باشد. رد

۱- در بعضی متون قدیمی مثل اوستا و بن دهشن سه روز سرگردان بود.

۲- در نسخه ترکی می‌گوید: سوحق دیداری گورموش قوی خبرلهشیم.

شده و گرگی را دید. «گفت دیدن گرگ خوش‌یمن است» از او پرسید:  
تو ای گرگی که با افتادن شب  
آفتابت می‌دمد

.....

اگر چیزی ز چادرهای من، می‌دانی و دیدی  
بگو با من  
به قربان تو گردد  
این سر سودایی‌ام  
ای گرگ<sup>(۱)</sup>

بعد از گرگ به سگ می‌رسد. سگ به پیشوازش می‌آید:  
و تو

ای باوغا سگ، که با افتادن  
آن سایه‌های غم‌فزای شامگاهان  
غرق تشویشی

.....

اگر چیزی ز چادرهای من می‌دانی و دیدی  
بگو با من.<sup>(۲)</sup>

بعد از سگ، به چوبان می‌رسد.  
جواب چوبان چنین است:  
کجا بودی فازان؟  
در کدامین گور  
خود گم کرده بودی

- 
- ۱- توضیح: علی‌الاصول گرگ می‌بایست راهنمایی‌های زیادی کرده باشد.  
۲- قطعه‌ای که برای چوبان خوانده می‌شود تفاوت زیادی با قطعه سگ ندارد.

سرور من، بخت برگشته، قازان!<sup>(۱)</sup>

چوپان می‌گوید: دشمنان بورلا خاتون، اوزور و چادرهای سفیدت را به یغما بردنده. من مادر پیر ریزاندامت را دیدم که به سینه شتری بسته بودند و به همراه دشمنان کشیده می‌شد. اوروز را دیدم که قلادهای دور گردنش بود. قازان گفت: «زبانت در دهانت خشک گردد. لال شوی چوبان. چوپان می‌گوید چرا مرا نفرین می‌کنی. من از سه جا زخم برداشتیم، برادرانم را خاک کردم، دشمنان یک بزه هم نتوانستند ببرند. سلاح‌هایت را به من بده. دنبالشان می‌روم. قازان فکر کرد اگر او را با خود ببرد، خواهند گفت چوپان غلبه کرد. لذا او را به درختی می‌بندد. او درخت را از جا می‌کند و در پشت خود حمل و دوان دوان دنبال قازان می‌دود. بعد از سوال و جواب قازان دست او را باز کرده، با خود می‌برد.

از ملک شوکلی بشنوید، که بزمی برپا می‌کند و قرار می‌گذارند که زن قازان را ببابند و بباورند ساقی‌گری کند و با او همبستر شوند. بورلا این صحبت‌ها را می‌شنود، به پیش چهل دوشیزه کمرباریک بر می‌گردد و می‌گوید اگر آمدند و پرسیدند که زن قازان کیست. بایستی هر چهل نفر با هم بگویید که من هستم. می‌آیند و می‌پرسند همه با هم جواب می‌دهند که من هستم. ملک شوکلی می‌گوید: [اوروز، پسر قازان را بباورید، از شاخه‌ای بباویزید، بدن سفیدش را تکه تکه کرده و از مغز گوشتش کبابی تهیه می‌کنند تو هم باید بخوری. والا تو را زیر لگد سنگین‌ام می‌اندازم. یا روی سپیدت را بر خاک می‌مالم. اوروز را به پای درخت می‌آورند. او با درخت صحبت می‌کند:]

ای درختی که ریشه‌ات در خاک هست اما  
چو من بر شاخه‌هایت جشم می‌دوزم

---

۱- توضیح: این جواب باعث ناراحتی او می‌شود.

ندارد انتهایی  
مرا آنان ز شاخ تو می‌آویزند  
مکن از من حمایت<sup>(۱)</sup>  
سپس اوروز می‌گوید:  
دریغ از اسب‌های اهلی ام!  
از یاران باوفایم

... در این لحظه فازان و قاراجیق چوبان سرمی‌رسند. در توصیف قاراجیق چوبان گفته می‌شود [جرم فلاخن او از پوست گوساله‌های سه‌ساله ساخته شده بود. تسمه‌هایش از پوست سه بز و در هر پرتاپ سنگی به وزن صد چارک می‌انداخت. سنگی که فلاخن پرتاپ می‌کرد. نمی‌بایست به زمین بیفتند. در محلی که می‌افتد و به صورت گرد پخش می‌شد و تا سه سال هیچ علی‌نمی‌روید]. چوبان به محض رسیدن فلاخن را در دست گرفت. فازان خان گفت صبر داشته باش من باید سراغ مادرم را از کافر بگیرم، گفت:

تو ای شوکلی

قبه زرین خیمه‌ام را کرده‌ای تاراج  
گنج‌هایم با زر و سیم فراوان را  
به یغما برده‌ای  
ارزانیت باد!  
به اسارت برده‌ای بانوی من (بورلا) به همراه، ندیمانش  
ندیمانش کنیز تو ولی  
بانوی من را بازگردان  
تو فرزندم اوروز را برده‌ای

۱- توضیح: معنی اینکه حمایت از من مکن این است در گاه سوم با مرگ انسان اول و گاو یکداد، تمام طبیعت نیز با او می‌مرد، الان گاه سوم نیست.

با جنگجویانش  
اوروز را بازگردان  
غلامان تو باشد، یا اورانش  
تو تازی اسبهایم  
اشتران سرخ موی تند رو را  
به یغما بردهای  
ارزانیت باد!  
اما مادر گیسو سپیدم  
که شیرش را مکیدم  
به اسارت بردهای  
ای پست کافر  
مادرم را باز گردان!

من بدون هیچ جنگی باز خواهم گشت و خواهم رفت.

شوكلی جواب می‌دهد. خیمه‌های قبه‌زین از آن ماست. اوروز، بورلاوندیمانش از آن ماست، مادرت هم، کنیز ماست. ما او به تو نمی‌دهیم. به پسر یای خان کشیش می‌دهیم تا از او پسری به دنیا بیاورد و ما او را دشمن تو خواهیم کرد. چوبان عصبانی می‌شود. می‌گوید:  
کافر بی عقل دیوانه  
پیر گشته کوههای دوردست و  
روی آنها  
سیزه و خاری نمی‌روید  
رودهای سرخرنگ پیر  
بازمانده از خروش و جوش  
اسپ‌ها و اشتران سرخ موی پیر هم  
کرده نمی‌آرند....

در این موقع یاران فازان خان می‌رسند، در توصیف اوروز قوجای دهان اسب گفته می‌شود اگر از پوست شصت بره دوساله برایش پوستین می‌دوختند نهایت به پاشنه‌هایش نمی‌رسید. از پوست شش بره برایش کلاه می‌ساختند، حتی به گوش‌هایش نمی‌رسید. بازوan و ران‌هایش لاغر بودند. ساق پاهایش باریک بود.<sup>(۱)</sup> بزودی قارابوداچ چهارنعل<sup>(۲)</sup> رسید، به یهود ک صاحب اسب خاکستری نیز رسید. الپ ارن Alperen پسر ایلیک قوجا Eylek koja رسید که با آوردن نامش سگ‌های شکاری پارس می‌کردند، کسی که سرزمین خود را ترک گفت و با وادر کردن اسب‌ها به گذشتن از رودخانه نرینه‌ها، شناکنان گذر کرد، کسی که کلید پنجاه و هفت قلعه را بدست دارد و با دختر آغ ملک چشمۀ ازدواج کرد. بعد از اینکه همه رسیدند حمله شروع شد. [فازان به ملک شوکلی حمله کرد و وی را از اسب بزرگ شدید. سر سیاهش را گرفت و از تن جدا کرد و بدنش را درید]. خونش را بر زمین سیاه ریخت. در خاتمه گفته می‌شود فازان بر تخت بلند و زرینش نشست و قاراجیق چوبان را مهتر خود کرد و دده قورقود آمد و دستان سرود کجا هستند. شهرزادگانی که از آنان گفته‌ام.

---

۱- این ساق‌های باریک مشخصه بهرام است.

۲- اگر قارابوداچ مرکبی نداشته باشد در این صورت خودش چهار نعل رسیده است.

## ملاحظات:

— قازان خان در این مبارزه کفو خود را که عبارت از ملک شوکلی اصلی ترین نماینده اهریمن را از بین می برد و مقام رهبری و هدایت قازان خان ثبت می شود. قارا توکور قبل از رسیدن قازان خان قادر شده اوروز و آفتاب را از صحنه بیرون ببرد. قسمتی از حوادث قبل از رسیدن قازان خان صورت گرفته است. مثلاً گفتگوی اوروز با درخت. و از اینجا مسیر حرکت‌های بعدی مشخص خواهد شد. — در مورد طی کردن یک روزه راه سه روزه:

[او سه شب از روز پیاپی به سوی خانه خویش در پرواز بود و نمی‌توانست در آن فرود آید. چون سومین شب پرواز او به سپیده‌دمان رسید هنگام بامداد روش و توانا به سوی اردیسسور آناهیتا بانگ برداشت:

اینک مرآ پناه بخش که به زمین آهوره آفریده و به خانه خویش برسم، هر آینه ترا در کرانه آب «رنگها» هزار روز به آین ساخته و پالوده به هوم و آمیخته به شیر نیاز آورم. بازوانش را به جالاکی گرفت. دیری نبائید که به یک تاخت، او را تندrst و بی‌هیچ ناخوشی و گزندی همان گونه که از آن پیش‌تر بود. — به زمین آهوره آفریده فرود آورد و به خانمانش رساند.]<sup>(۱)</sup>

— در داستان یغمای خانمان سالورقازان به خانمان رسیدن ذکر شده است. این می‌تواند توضیح چگونه رسیدن باشد و جوابی به سوالی در داستانهای بعدی که اگر راه را گم کردید، امید شما کیست؟ متنها فاصله این اساطیر با اوستا باید ملحوظ گردد.

— با دقت در متن و داستانهای قبلی، قازان خان یک اسب است و در طی کردن یک روزه راه سه روزه باید سوار پرندۀ غول پیکری شده باشد. این همان ترکیب اسطوره‌ایست که قبلاً ذکر شد. این اسب با پرندۀ (یا اسب بلوطی) بعداز ترکیب دو کاراکتر مجزا و تبدیل به یک کاراکتر، مبانی اسبان بالدار اساطیری است.

---

۱- جلیل دوستخواه، اوستا ۶۲، ص ۳۰۸.

همان‌هایی که، بعدها بالهایشان آنقدر کوچک و ظریف شده است، که در قیرآت با مسامحه در نگهداری او از بین می‌رود. رنگ بلوطی اسب قازان‌خان باید مشخصات بیشتری در مورد این پرنده به ما بدهد. در مورد این ترکیب و سایر داریم: [روی بالهای نیرومند وازغن اسبی نر و شتری سرمست و قایقی که رودخانه را بیماید جای دارد.]<sup>(۱)</sup> وازغن باید بگیل باشد. زیرا در بند نوزدهم بهرام یشت نیز از وازغن سخن می‌رود: [...] که شکار خود را با چنگال بگیرد و با نوک پاره کند. در میان مرغان، تندرین و بلندپروازترین، نیکپروازترین است. در بگیل دیدیم که شکار را با کمانیکه از آستین خود درمی‌آورد، می‌گیرد. این اشاره حلقه ارتباط را کامل می‌کند. - قازان خان در رسیدن به خانه یا جاییکه شبیه غار است (پناه آهوان) از خانه در مورد یغما می‌پرسد. اطلاعاتی در مورد خانه: [ محل ماسه‌خوابی من، ماسه بوم یورد من، همسایه آهو... است.]<sup>(۲)</sup> مشخصه‌های ارائه شده بالا فوق العاده است. یا: [جای آفتاب، در محل نصبش باقیمانده است.] و [در محلی که مادر پیرم بوده (مثلًا روی شن‌ها)، نقش تن او مانده است.]<sup>(۳)</sup>

این چند جمله موقعیت و محل خانه را بشکل خوبی نشان میدهدن. و این خانه شاید بتواند حتی مسیر غارت را هم به قازان خان بگوید. بعد از سئوال از آب قازان خان از گرگ می‌پرسد. گرگ باید راهنمایی‌های زیادی کرده باشد. در متن ترکی گفته می‌شود [روی گرگ مبارک است. بگذار خبری بگیرم.]<sup>(۴)</sup> [گرگ اینجا مبارک و

- 
- ۱- جی کوپاچی، کتاب آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان، ترجمه جلیل دوستخواه، بند سی و نهم، بهرام یشت.
  - ۲- فوم قوملامایم، قوما یوردم / قولانلا، سیغین، گییکله قوشو یوردم.
  - ۳- [آغ بان انویم دیکیلینده، یوردو قالمیش].  
[قاری جیق آنامین اولوروندا، یتری قالمیش].
  - ۴- [قرد یوزو مبارک دیر، قوردايلن بیر خبرله‌شیم].

قدس است. زمانیست که هنوز حیوانات اهلی نیستند. این دیالوگ باید مهم باشد. زیرا اولین کسیکه به اوغوز راه را نشان داد گرگی بود خاکستری رنگ که از میان نور ظاهر شد. با توجه به نقش گرگ در مجموعه، این دیالوگ می‌تواند عالی‌ترین تابلوی کتاب باشد. زیرا گرگ شخصیتی است که در زیر تعریف می‌شود.[در شب تار، آفتابش طلوع کننده.]<sup>(۱)</sup> کسی است که در شب آفتاب دارد و این آفتاب در شب طلوع می‌کند.

- صحبت با سگ هم شایان توجه است. اولاً Coy سوال از سگ با Coy سوال از چوبان با هیات انسانی فرقی اساسی ندارد و نشان میدهد که بوجود آمدن چوبان با هیات انسانی بعدی و مصنوعی و جانیفتاده است. بعلاوه با دقت در اسامی برادران چوبان، قیان کوچی، دمیر کوچی معلوم می‌شود - کلمه کوچی یا کوچوه، هنوز در زبان ترکی به توله سگ گفته می‌شود، در اینصورت ضمن معنی دار بودن این اسامی، نوع چوبان نیز اثبات می‌شود. و بغير از آن اسم خود چوبان نیز معنی دار است.  
- سگ امروزه نیز در زبان ترکی با کلمه Sari Sari مورد خطاب Konur koja sari قرار می‌گیرد، معنی اسم می‌شود، سگ پیر پرنده، یا سگ پیری که<sup>(۲)</sup> دارای اسب پرنده است. دلیل دیگری نیز در Bundahiš وجود دارد. سگ چوبانست. این جمله بقدرتی مورد استفاده بوده است که الان هم در بعضی جاها این معنی تکرار می‌شود و بعضاً سگ‌ها را فقط برای نگهداری گله تربیت می‌کنند. در قسمت‌هایی بندهش و اوستا شراح دده قورقود است. اگر منظور نظر این متون اساطیر مذکور نباشد، جای دیگر مصداقی نخواهد داشت. در اینصورت جواب چوبان با هیات انسانی به قازان، جواب رب‌النوع سگ به قازان خواهد بود که جواب سربالانی است برای رب‌النوع سگ در مقابل قازان خان، و به خاطر همین نیز به درخت بسته

---

۱- (قارانقو آخشام، گونو دوغان).

۲- البته در مورد پرنده‌گی سگ، مادر کتاب چیزی حتی بقایه هم نداریم، در اینصورت Konur به معنی قونماق نباید باشد.

میشود. این خود نیز مشخصه دیگری برای سگ بودن چوبانست و الا در قدیم انسان به درخت بسته نمی‌شد.

- نگاه آنیستی به خانه، آب، درخت... شایان توجه است.

- وقتی گفته می‌شود سوار اسب شدند. یعنی از محوطه دور شدند و دورهای طی شد.  
در صحبت فاراجیق چوبان با ملک شوکلی گفته می‌شود.<sup>(۱)</sup>

[شتر سرخ،<sup>(۲)</sup> سرخ هم پیر شده، دیگر بجه نخواهد داد.] اولاً - سلطه اهریمن باعث سترونی است. نازانی آفریده اهریمن است و داشتن اولاد معادل آهورانی بودن است. این اصل در بعضی دستگاههای فلسفی بصورت [شتر صیرورت ندارد.] در آمده است.

ثانیاً - اینجا نوع مادر قازان هم اعلام میگردد. (مادر قازان شتریست سرخ موی - این رنگ سرخ هم رنگ زنانگی است. که در سه چادر در سپید و سرخ و سیاه دیدیم و هم تقابلی است در مقابل رنگ سیاه، این تقابل متفاوت از تقابل سفید و سیاه است. و نیز [مادر پیر شده قازان خان، آویزان از گردن شتر سیاهی رفت.<sup>(۳)</sup>] اینجا شتری را شتری سیاه رنگ کشان کشان می‌برد. رنگ سرخش اعلانیست برای برائت از اهریمن.

- صحبت اوروز با درخت هم جالب است. [مرا آنان ز شاخ تو می‌آویزند. /مکن از من حمایت / اوروز به درخت میگوید از من حمایت نکن، با مرگ من تو هم نمیر، این ارتباط با طبیعت نزدیک و بیواسطه است. درجاهاتی با شروع مبارزه کوهها به با

۱- «قیزیل - قیزیل دوهله، قاری ییب دیر، کوششک و ترمز».

۲- تأکید بر رنگ سرخ معنی دار است رنگ سرخ رنگ زنانگی است، زن زن، بعلت پیری و سترونی در سلطه اهریمن بجه نخواهد داد.

۳- کمال عبدالله یشو، گیزلی دده قورقود КИЗЛИ.D.D

«قازان بین قاری جیق اولموش آناسی قارا دوهه بوینوندا، آسیلی گنتدی».

می‌شوند و رودها بجوش می‌آیند. متاسفانه در این نسخه‌ها جواب درخت را نداریم. خود این مکالمه مکان بزرگی را در فلسفه مدرسي، و عرفان دارد، اين صحبت در کلام حضرت موسى با درخت نيز هست. «انتي انا الله» - يا در مورد حلاج بن منصور داريم «روا باشد انالحق از درختي، چرا نبود روا از نيك بختي،»

اینجا به غیر از اینکه نباتات، درختان زبان دارند، انواع نیز با همدیگر صحبت می‌کنند و در مبارزه با اهریمن نقش اصلی دارند. عصر، عصر مینوی است. [مشخصات خاص انسان‌های عصر مینوی، صرف نظر از زمینه‌های مربوطه ... دوستی با جانوران و فهمیدن زبان آنانست.]<sup>(۱)</sup>

- در متن ترکی اشعار، که متفاوت با متن فارسی است، با دقت در ویژه‌گی‌ها، اطلاعات زیادی بدست، می‌آید:

[پراهنش از طلا، خانه‌های بلند مرا آورده و هستی، سایه تو باشد

خرینه سنگین و پول فراوان مرا آورده‌ای، خرجی تو باشد.

بورلا را با چهل ندیمه‌اش آورده و زنده‌ای، یه سیبر تو باشد

پسرم اوروز با چهل دلاورش آورده‌ای.

و هستی اسیبر تو باشد

اسبهای شهباز مرا، آورده‌ای، سواری برای تو باشند

قطار، قطار شترهای مرا آورده‌ای، وسیله‌ی باربری تو باشند

مادر پیر مرا آورده‌ای، ای کافر، مادرم را به من بده، بدون نزاع و نبرد.

۱- میر چالیاده، اسطوره، رویا، راز ص ۵۸.

منصرف از مبارزه برگردم و بروم. اینرا بدان - گفت.<sup>(۱)</sup> [نقل به مضمون]  
نسخه واتیکان:

[پیراهنش از طلا، بلند خانه مرا آورد و زنده‌ای، سایه برای تو باشد.  
خزینه سنگین مرا گرفته‌ای، خرجی تو باشد،  
بورلا با چهل دختر، یه سیر تو باشد  
پسرم با چهل دلور، یه سیر تو باشد،  
گیسو بافت، که شیر سپیدش را مکیدم، مادر پیر گسیو بافت‌ام را به من بده  
بدون نبرد برگردم و بروم، گفت: بگو بامن.<sup>(۲)</sup> [نقل به مضمون]

۱- آزاد نبی یتو، فرهاد زینال یتو، صمد علیزاده، دده قورقود، ص ۴۸.  
دونلوگو آلتون بان ایولریمی گتیریب دورورسان، سانا کولگه اولسون،  
آغیر خزینم بول آخجامی گتیریب دورورسان، سانا خرج لیک اولسون،  
قیبخ اینجه بلی قیزلا، بورلا گتیریب دورورسان، سانا یشییر اولسون،  
قیبخ ایگیدله اوغلوم اوروزو گتیریب دورورسان، قولون اولسون،  
تزو لا شاهباز آتلاریمی گتیریب سن، سانا بینت اولسون (BİNHET)  
قاتار، قاتار دوهملریم گتیریب دورورسان سانا یوکلت اولسون  
قاری جبق آنامی گتیریب دورورسان، مره کافر آنامی و ترگیل مانا،  
ساواش‌مدادان، و وروشمادان، قاییدیم، گثی دؤنه‌ییم، گنده‌ییم، بلی بیل گیل، ددی،  
۲- در نسخه واتیکان ص ۶۴

[شوکلی ملک! دونلوگو آلتون بان ائویمی گتیریب دورورسان، سانا کولگه اولسون  
آغیر خزینم آلب سان سنه خرجلیک اولسون،  
قیبخ قیزلا بورلا خاتون سانا، یشییر اولسون،  
قبخ ایگیدله اوغلوم سانا، یشییر اولسون، ←

اینجا ضمن اینکه مسیر حوادث بعدی معین می‌شود، قازان قبول دارد [در نسخه درس دن و آزاد نبی بشو] اوروز غلام و بورلا یئسییر، فقط مادر را بردارد و ببرد. در تمام نسخه‌ها، «دونلوگو آلتون بان اثولریمی گتیریپ دورورسان، سانا کولگه اولسون.» موجود است، گفته می‌شود، خانه‌هایم را که پوشش طلائی دارند و بلندند و (مخصوصاً اشاره‌ای به طلوع دارد) آورده‌ای، سایه تو باشد. این سایه اولاً وقتی وجود دارد که آفتانی باشد، ثانیاً وقتی گفته می‌شود، سایه تو باشد، یعنی، دستور داده می‌شود که آفتاب تابد. آفتانی که اسیر دست اهریمن است. درخشندگی نباید داشته باشد. در اینجا آفتاب بودن خیمه‌های قبه زرّین، از روی متن اثبات می‌شود. البته در متن قراین زیادتری وجود دارد، و با توجه به ترکیب شعر و وجود کلمه‌ای یئسییر، و کلمه غلام، و اینکه آهوراییان نباید دست آوردهای خود را به اهریمن به بخشند این Coy را باکمی تغییر می‌شود بصورت زیر نوشت:

ملک شوکلی،

پیراهنی اش از طلا، خانه بلندم را آورده‌ای و زنده‌ای سایه باشد برای تو،  
خرزینه سنگین، پول فراوان مرا آورده‌ای و زنده‌ای، اماتی باشد برای تو،  
بورلار با چهل ندیمه‌اش آورده‌ای و زنده‌ای، یه سیر باشد برای تو  
اسبهای شهباز مرا آورده‌ای و زنده‌ای، متنی باشد برای تو،  
پسرم اوروز با چهل دلاروش آورده‌ای و زنده‌ای، اسیر باشد برای تو،  
مادر پیر مرا آورده‌ای و زنده‌ای، ای کافر، مادرم را به من بده،  
بدون نبرد و نزاع، منصرف از مبارزه، برگردم و بروم.<sup>(۱)</sup>

---

→ هؤرمه ساچلی، آغ سودون امدییم، اورمه ساچلی قوجا آنامی و ترگیل مانا،  
ساو اشمادان گتري دۇنه ييم، خېر و ئەمنە، دىدى،]

- ۱- ملک شوکلی: دونلوگو آلتون بان اثولریمی گتیریپ دورورسان، سانا کولگه اولسون.  
آغیر خزینه‌م، بول آخچامى گتیریپ دورورسان، سانا اماتت اولسون.  
قيرخ اينجه بئلللى قىزلا، بورلا خاتون گتیریپ دورورسان، سنه یئسییر اولسون.  
تۇولا، تۇولا شاهباز آتلارىمي گتیريپ دورورسان، سنه، مئت اولسون.

با تغییرات فوق، الان اوروز و آفتاب اسیر، نه غلام (چون غلام را هر وقت صاحبش آزاد کند، می‌تواند بروود ولی مقوله اسارت چیز دیگریست). - بورلا یشسیر و در دست ملک شوکلی است. او در جنگ با ملک شوکلی بورلا و مادر رامیگیرد و ملک شوکلی را میدرد. ولی اوروز و خورشید در دست نماینده دیگر اهرین، یعنی فارانؤکور، اسیر میمانند. و داستان مسیر خود را طی میکند.

- در صحبت چوبان با شوکلی، شوکلی میگوید که مادر قازان را به پسر یای خان کشیش میدهیم. تنها کشیشی که معروف است کشیش اصلی گرم است. این نشان میدهد که نسلی بعداز کشیش و مرگ گرم گذشته است، این کلمه حلقه ارتباطی گاه سوم و چهارم است و در ضمن ارتباط اصلی و گرم را با اساطیر مزبور نشان میدهد.

- گفته می‌شود. [حتی امروز شمن‌های اقوام اورالی - آلتایی در سفر به آسمان و در تشریفات رازآموزی دقیقاً همان آداب و مناسک را بجا می‌آورند...]

قریانی است که آئین مذهبی عمدۀ اقوام اورالی - آلتایی، است هر سال انجام میگیرد، دوالی سه شب به درازا میکشد. نخستین شب یورت نوئی برقرار میکنند و در درونش درخت قانی (bouleav) که شاخه‌هایش را زده‌اند، و در آن هفت پله (taptly) می‌تراشند. اسب سفیدی را برای قربانی کردن بر میگزینند. آتشی در خیمه می‌افروزند، و شمن، با فرا خواندن ارواح، یکی پس از دیگری، طبلش را دوداندود میکند (برفراز دود آتش میگیرد). آنگاه بیرون میبرود و بر عروسک پارچه‌ای غازی که در درونش کاه انباشته‌اند سوار می‌شود و دستانش را بنشانه پرواز تکان میدهد و چنین میخواند: بر فراز آسمان سپید

بالای ابرهای سپید

بر فراز آسمان نیلگون

قیرخ ایگیدله، او غلوم اوروز گنبریب دورورسان، سنه اسیر او لسوون،  
قاری جین آنامی گنبریب دورورسان، مره کافیر، آنامی وئرگیل منه،  
ساواشمادان و روشمادان، قاییدیم گنری دزنه بیم گنده بیم.

بالای ابرهای نیلگون  
ای مرغ به آسمان برسو!»

هدف این آثین به بند کشیدن روان اسب قربانی Pura که گویی با فرار رسیدن شمن گریخته است! شمن بعد از اینکه روان اسب را اسیر کرد و باز آورد. غاز را رها کرده، و به تنها یی اسب را قربانی میکند.<sup>(۱)</sup>

ما تا اینجا میدانیم که ترکیب اسب با پرنده، مخصوصاً قازان خان با گکیل چیست. اینجا به بند کشیدن روان اسب مطرح نیست. میرچالیاده در ادامه می‌گوید: [هر اسطوره مستقل از سرشنی که دارد. گویای واقعه‌ایست که در ازل (in illo tempore) روی داده است. بدینجهت پیشینه و سابقه نمونه‌ای برای همه اعمال و موقعیت‌ها به شمار میرود. که بعد آن واقعه را تکرار میکند.]<sup>(۲)</sup>

در این وضعیت شمن با تکرار مراسم آثینی پرواز قازان خان به آسمان، ضمن بازگشتن به زمان بی‌زمانی، که در آن به آسمان رفتن بتوسط یک درخت نیز ممکن است، زمینه عروج خود را آماده مینماید. قازان خان، اسب سپید است. گفته می‌شود: [هرگونه خلاقیتی تکراری است از مثال اعلای آفرینش یعنی خلقت عالم.]<sup>(۳)</sup> با توجه به تکرار سرمشق و مثال اعلای آفرینش، قابل ذکر است. شامانیزم نیز بر این اساطیر متکی است. در مقابل کلمه (کوراباش) گفته می‌شود: [روح گذرنده در دعاهای شمن‌ها، بالا پوشی از پوست نود گوسفند، کلاهی از پوست هشتاد گوسفند دارد.]<sup>(۴)</sup> حال با مشاهده اینکه در اغلب حرکات و مراسم آثینی، این اساطیر، اساس تفکر شمن‌ها و شامانیزم هست، این جمله خواندنی است: [در دده قورقود، دنبال (ولایی)، از غیب خبر دادن، شامانیزم، مخصوصاً ذره‌ای از خدای آفتاد و آتش)

---

۱- میرچالیاده، تاریخ ادبیان، ص ۱۱۵ ۲- اسطوره داستان نمونه، ص ۴۰۱

۳- میرچالیاده، مقدمه‌ای بر فلسفه‌ای از تاریخ، ترجمه سرکاری، ص ۳۶.

۴- مورات اوراز، تورک میتولوژی، ص ۸۹ (کوراباش): شامان دوعلاریندا کنجن بیر روح بونون دوقسان قوبون ده‌ری‌سیندن کورکو، سکسن قوبون ده‌ری‌سیندن کولاهمی واردیر.

گشتن بی‌جا و کاری بدون نفع خواهد بود.<sup>(۱)</sup>

قابل ذکر است اگر دده قورقود از مقولاتی که ایشان فرموده‌اند، پالوده شود، چیزی جز چند شاخه از طایفه بایات که در تاریخ، عملکردشان بیشتر از این میتواند مورد مدافعه قرار گیرد، نخواهد بود.

- گفته می‌شود: [در محل شرف چادر طلائی، خورشید خان نشست.<sup>(۲)</sup> اینهم تاکیدی بر آفتاب بودن چادرهای قبه زرین، که خورشید در وسط آن است.

۱- خلیل پناه‌اور، دده قورقود، استباء عابیده‌سی، ص ۱۳: [دده قورقود، بوندان آرتیق «اویالیق»، غبیدن خبر وئرمه‌لیک، شامانلیق] خصوصاً قدیم «او، گوشن الله‌نین ذره‌سینی آختارماق پترسیز و خبرسیز ایش اویور.]

۲- ترکمن‌لرین شجره‌سی، تورک میتولوژی‌سی، ص ۲۱۵: [آلین چادرین شرف پترینده (تور)، گون خان او توردو.]

## خلاصه داستان «بامسی به یه ره ک، صاحب اسب خاکستری»

### داستان سوم کتاب دده قورقود

در مجلسی که بایندرخان آراسته بود، بیبوره روی زانوانش چرخی زد و گریه کرد که من پسری ندارم، و بیبیجن هم گریه کرد که من دختری ندارم. نجبا دعا کردند، که اینها صاحب اولاد بشوند.<sup>(۱)</sup> قرار شد اگر پسر و دختری به دنیا بیاید، نامزد هم باشند. اینها صاحب اولاد شدند. بیبوره بازرگانان خود را فرستاد که برای پسرش هدیه بخرند. بازرگانان بعداز ۱۵ سال از سرزمین روم برگشتند. برای پسر، یک اسب خاکستری دریائی، یک کمان دسته سفید، و یک گرز شش پر خریدند. بازرگانان در بازگشت خود، وقتی بنزدیکی سرزمین اوغوز رسیدند چهار اهریمنیان شدند. مالشان به تاراج رفت. یکی از بازرگانان توانست بگریزد، پیش پسر بیبوره آمد و از او تقاضای کمک کرد، پسر بیبوره رفت و جنگید، اموال بازرگانان را باز پس گرفت و به بازرگانان داد. بازرگانان به حضور بیبوره رسیدند و پدر از ماجرا خبردار شد و دده قورقود آمد و به خاطر رشادتی که پسر از خود نشان داده بود سرود:

به گاهی که مسلمانان

علم سپید چیرگی را

---

۱- (توضیح با دعای افراد میشد صاحب اولاد گردید)

برمی افزارند

تکیه گاه و پشتیبانشان گردد

و هنگامی که از کوه بلند دوردست

تیره رنگ

او می‌رود بالا

راه خوبی پیش پایش باد

یا وقتی که بر خروشان رود

قرمز رنگ خونین می‌زند

ایزد نگهدارش.

در نسخه‌های ترکی چنین است: [در موقع رسیدن به قاراداغ، پر پرواز داشته باشی / گداری از آبهای خونین داشته باشی.]<sup>(۱)</sup> در حضور پدر و دده قورقود او صاحب نام، اسب خاکستری، کمان و گرز شش پر شد. بعداً در شکار، بدنبال شکار به چادر قرمز (بانو چیچک) که نامزدش هست میرسد. و شکار را در جلوی چادر او سر می‌برد. و طی، ماجراهی همدیگر را می‌شناسند و در مسابقه سواری، تیراندازی، و کشتی‌گیری به‌هره ک برندۀ می‌شود. بعد از مسابقه به‌هره ک حلقه‌ای در دست او می‌کند و از او جدا می‌شود. در صحبت با پدر می‌گوید که دختری برایم پیدا کن که: [قبل از برخاستن من، او ایستاده باشد. قبل از اینکه من سوار اسب راه‌هارم بشوم او بر پشت اسب نشسته باشد. قبل از اینکه من به دشمن برسم او برایم سرهائی آورده باشد.] پدر گفت تو چیچک را می‌خواهی، چیچک برادری داشت که هر کس به خواستگاری خواهرش میرفت به دست او کشته می‌شد. پدر به‌هره ک بدنبال دده قورقود رفت و قرار شد دده قورقود با دو اسب پیش قارچار دیوانه‌سر ببرود.

۱- قاراداغا یئتتیپیندە / آشیت وئرسین / قانلی، قانلی سولاردان / کئچید وئرسین.

این قاراداغ به معنی کوه سیاه رنگ نیست، بلکه به معنی کوه بزرگ و نیز اسم محیطی کوهستانی در آذربایجان شرقی است.

قارچار دیوانه‌سر، دارای سراپرده سفید است و چادرهاش را بر روی زمین سیاه گسترده است. موقعیکه ددهقورقد به پیش او رسید او به ددهقورقد گفت: [هیچ جنبدهای از رودخانه من عبور نکرده، چرا اینجا آمدی؟] ددهقورقد جواب داد:

آدم بالا روم از کوههای تیره‌رنگ و دوردست تو  
از رود خروشان بگذرم...

قارچار وقتی شنید، شمشیر بدست به تعقیب ددهقورقد پرداخت. وقتی که قارچار داشت به ددهقورقد میرسید گفت [اگر دستت را فرود آوری. خدا دستت را بخشکاند]. دستش در بالا خشکید. قارچار به تضرع افتاد. ددهقورقد دعا کرد. دوباره دستش به حالت اول برگشت. قارچار، هزار قوج، هزار سگ و هزار شپش در مقابل خواستگاری خواهرش خواست. به نحوی خواسته‌های او تأمین و تدارک جشن عروسی دیده شد. در جشن عروسی سرکرده‌های اهریمنان خبردار شد، دختری را که قول عروسی با او را به این سرکرده داده بودند عروس به‌یه‌ره ک خواهد شد. ملک کافر با یارانش حمله کرد و طی جنگی به‌یه‌ره ک را سییر گرفت. به‌یه‌ره ک مادر گیس سپید و هفت خواهر داشت که سیاه‌پوش شدند. شانزده سال از اسارت به‌یه‌ره ک گذشت. یکروز قارچار دیوانه‌سر پیش بایندرخان رفت و گفت: [عمر خان دراز باد، اگر به‌یه‌ره ک زنده بود در این شانزده سال خبری از او میرسید، یا خودش آفتایی میشد. به کسی که خبر زنده بودن به‌یه‌ره ک را بیاورد شتلهای طladوزی شده گران‌قیمت و طلا و نقره خواهم داد. به آن کسی که خبر مرگش را بیاورد، خواهرم را خواهم داد]. یالتاچوق پسر یالانچی گفت من می‌روم خبر زنده یا مرده بودن او را می‌آورم. او پیراهنی از به‌یه‌ره ک داشت. پیراهن را به خون آلوده کرد و گفت این پیراهن به‌یه‌ره ک است و او کشته شده است. [دروغ بین نجای او غوز هنوز ناشناخته بود]. آنان با شنیدن سخنان یالتاچوق گریستند، خان گفت پیراهن را به چیچک نشان دهید. اینکار را انجام دادند. او گفت که پیراهن را خودش برای به‌یه‌ره ک دوخته است همه گریه کردن. یالتاچوق جشن نامزدی خود را اعلام کرد. پدر بازگانان را احضار کرد و آنها را برای یافتن خبری از پسر فرستاد. به‌یه‌ره ک در مجلس دشمنان

ساز می‌زد که بازگانان صدای ساز او را شنیدند و او کاروان را از دور دید و خواند:  
 بشنوید ای کاروانی که  
 از جنوب  
 از سرزمین‌های فراخ و دور می‌آید  
 کاروانی از اسب‌های کشیده قد راهوار  
 از دیار مادرم بر من پیام و هدیه‌ای دارید  
 از اهل و دیارم  
 از پدر، از مادر گیسو سپیدم  
 خواهرانم زنده‌اند؟ آن کسی که با تمام قلب و روحمن دوستش دارم  
 که بی من او عروسی کرده؟  
 یا در خانه خویش مانده؟  
 کاروان با من بگو  
 بلا دیده سرم، قربان تو! -  
 بازگانان جواب داند:  
 تمام ایلمان بامسی  
 سپیدین جامه را از تن بدر کرده  
 سیاه تو بتن دارند...  
 هفت خواهر در میان<sup>(۱)</sup> هفت ره  
 در سوگ تو پیوسته میگریند...  
 یالتجوق فرزند یالانچی  
 عروسست را، عروس خویش میسازد.  
 و اکنون باید از این قلعه بگریزی  
 و گرنه دختر محبوب خویش را از دست خواهی داد...

۱- چرا در میان هفت ره، مگر نوعشان چیست؟

بهبهه ک به محض شنیدن این خبر، پیش یارانش آمد و احوالات را نقل نمود. دختر دشمن که عاشق بهبهه ک بود و هر روز برای دیدن او می‌آمد. آن روز هم آمد. بهبهه ک را دلتگ دید. علت را پرسید، بهبهه ک علت ناراحتی خود را گفت. دختر ملک کافر گفت، که من طنابی تهیه کرده و ترا از این قلعه پایین می‌فرستم. بشرطی که برگردی با من ازدواج کنی. او این شرط را قبول و بازگشت برای ازدواج کردن با او را متعهد شد. با طناب او از قلعه گریخت. [بهبهه ک یکدفعه به زیر پایش نگاه کرد دید روی زمین است.] در همین موقع چشمش به اسب خاکستری دریابی خود افتاد. سوار اسبش شد. چهل کافر نیز بر اسبهاشان سوار شدند و تا فاصله دوری او را تعقیب کردند ولی نتوانستند او را بگیرند. او به سرزمین اوغوز رسید. در راه با یک اوزان روبرو شد. از او پرسید کجا می‌روی؟ وی در جواب گفت. [به عروسی سرور جوان]. بهبهه ک گفت سازت را به من بده، اسب مرا بگیر. هر وقت سازت را پس دادم اسبم را می‌گیرم. اوزان گفت باشد. سر راه چوبانان را دید که راه را با ریختن سنگ می‌بندند. به آنها آفرین گفت. در کنار چشمه خواهر کوچکش را دید. با خواهر کوچکش بدون شناساندن خود صحبت کرد. خواهر کوچکش ناراحت از عروسی گفت:

اوزان نتواز  
فسانه سر مده، نتواز!...  
چه میدانی تو اوزان ؟  
کوههای دوردست تیره  
ویران گشته  
تو گوئی آن درخت سایه دارم  
قطع گردیده...

بهبهه ک نزد خواهر بزرگش میرود. از او خفтан کنهای میخواهد. یکی از خفتابهای بهبهه ک را برای او می‌آورند. بامسی می‌پوشد. اندازه است. خواهر بزرگش میگوید تو شبیه بامسی مائی. او خفтан را درمی‌آورد که او را نشناسند. بامسی جهاز

کهنه شتری را پیدا می‌کند. وسط آن را سوراخ نموده و بر گردن خود افکنده، خود را به جشن می‌رساند. عده‌ای با داماد مشغول تیراندازی هستند. او به هر کسی که تیر انداخت آفرین گفت. وقتی نوبت به یالتاجوق رسید و تیر انداخت، گفت. [دستت بخشکد، انگشتانت بپوسد. ای خوک! خوکزاده! الهی که فدای همه دامادهای واقعی شوی.] یالتاجوق با عصبانیت جواب داد که تو نمی‌توانی کمان مرا بکشی. به یهره ک کمان او را چنان کشید که دسته از وسط نصف شد. روکرد به یالتاجوق و گفت که این کمان به درد شکار پرنده‌گان ناتوان می‌خورد. یالتاجوق گفت کمان به یهره ک را بیاورید. او کمان را گرفت و با تیری حلقه دامادی یالتاجوق را خرد کرد، نجای او غوز آفرین گفتند. قازان خان او را صدا زد. او پیش قازان خان چنین خواند:

ای خداوند چادر اسپید

سایبان آبی

که سحرگاهان با فرمانات

خادمان برپا نمودند

.....

سرور، خان اوروز<sup>(۱)</sup>

گوش کن به حرفايم

سحرگاهان همی برخیزی از جای خودت

و بر جان سپیداران

درون جنگل انبوه

لرزه‌ها می‌افکنی.

خان به یهره ک اجازه داد تا هر جا که دلش می‌خواهد برود. او به چادر دختران رفت، بورلا را مورد خطاب قرار داد. گفت ساز می‌زنم تا عروس برقصد. زنان، قیصیرجا ینگه را بپا داشتند که برقصد. به یهره ک خواند:

---

۱- اینجا به یهره ک، به جای اوروز صحبت می‌کند.

قسم خوردم

سوار<sup>(۱)</sup> مادیان یائسه

هرگز نگردم

و هرگز هم سوار چنین اسبی نگشته‌ام

ای که چوبانان

از بلندی‌ها

همیشه در تماشای تواند

رد پایت را بروی خاک‌ها پیوسته می‌جویند

بعداز قیصیر جاینگه، بوغازجه فاطمه را بپا میدارند. به بهره ک می‌خواند:

و این بار

از ته دل قسم خوردم

که نه نشینم به پشت مادیان هرگز

در آخر بانو چیچک رقصید و از روی نشانی‌هایی که او داد، بامسی را شناخت به پیش

پدر و مادر بامسی رفت و به آنها گفت:

کوههای تیره‌تان که سالها

پاشیده بود از هم

اینک به پا خاستند

رودهای سرخтан که خشکیده بودند

کنون لبریز گشتند.

پدر و مادر بامسی در مقابل این خبر، مژده‌گانی به بانو چیچک دادند:

کوههای تیره سرسر

بیلاق تو باشد

جاده اسپید زرین قبه، سایبانست باشد.

۱- صحبت‌ها صریح و بدون استعاره است.

چشمان پدر بامسی، بی بوره، که از فرط گریه کور شده بود با بریدن انگشت کوچک بامسی و کشیدن آن به چشم پدر، شفا یافت. به یه ره ک بالتاجوق را که درون جنگلی پنهان شده بود پیدا کرده و از گناهش گذشت. [به دختر ملک کافر قول داده بود. «به سوگند خود در باره دختر ملک کافر و فاکرد و او را با خود به چادر و پرده‌سرای سفیدش برد.»] به یه ره ک برای گرفتن دختر ملک کافر و یارانش برمی‌گردد. طی جنگی دختر را آزاد و قازان خان در نبرد شوکلی را از اسب به زیر می‌کشد و سرش را از تن جدا می‌سازد. فاراثُکور با شمشیر دوندار دیوانه‌سر، بر خاک می‌افتد. و دده قورقود می‌آید و سرود می‌سراید.

### ملاحظات:

- شروع داستان مانند اول کتاب است، بی بوره و بی بیجن بتوسط نذر و نیاز صاحب اولاد میشوند.

(در اصلی گرم بتوسط سبب صاحب اولاد میشوند). بعداز صاحب اولاد شدن، به بهره ک در پانزده سالگی صاحب اسب خاکستری دریائی میشود که آنرا از سواحل دریای سیاه خریده‌اند. دو نفر اسب متمایز دارند، یکی قازان خان صاحب اسب بلوطی رنگ که پرنده است. دیگری به بهره ک، صاحب اسب خاکستری رنگ دریائی است. که بقرینه باید پرنده باشد و چون دریائی است باید پری دریائی بوده باشد. با توجه به صفات ذکر شده برای او، مثل شانزده سال صبر کردن در پای قلعه و یا هر وقت لازم بود، پیدا شدن سروکله‌اش، سحرآمیز بودن او نشان داده می‌شود، بر عکس اسبان بالدار، از این ترکیب (گاوی سوار بر پری دریائی)، نشانه‌های کمی در اساطیر، مانده، از اسب بالدار در بیشتر افسانه‌های ما بصورت یکی از وسائل عروج به آسمان استفاده شده است، ولی از گاو بالدار فقط تجسد آن در مجسمه‌ها مانده است، اینجا ترکیب اولیه گاوهای بالدار، رخ مینماید.

- مشخصات زن خواسته شده عین مشخصات زن خواسته شده توسط قانتورالی در داستان ششم است. با توجه به وفا به سوگند به بهره ک و برگشتن برای گرفتن دختر قاراآنکور، مطابق شرایط ذکر شده در داستان ششم و موفق شدن و آزاد کردن او که بعد از این عمل، با آوردن او به چادر الان، به بهره ک دو دختر بعنوان عروس دارد. یکی بانو چیچک و دیگری دختر قاراآنکور. با توجه به روال منطقی داستانها، تا اینجا هر کس یک زن دارد. این قسمت مغایر با منطق کتاب مینماید. علت این مغایرت اینست که در افسانه‌های ما، خورشید دختر است. داستان ششم کتاب، داستان آزادی این دختر است از دست نماینده آهریمن. در داستان ششم، سالجان خورشید است. با توجه به وقایع یعنی خانمان سالور قازان و مخصوصاً اسارت خورشید و اوروز، بعداز شانزده سال اوروز به کمک اشعة آفتاب، از حصار پایین آمد و فرار میکند و خود را به مراسم نامزدی، نامزد خود رسانده و نشان میدهد که زنده است و

از عروسی نامزد خود جلوگیری نموده، و برمیگردد. خورشید را مطابق شرایط داستان ششم آزاد مینماید و می‌آورد در سراپرده سفیدش قرار می‌دهد و بعداً عروسی مینماید. به نص صریح گفته‌های انتهای داستان به‌هره ک و وفای بعهد او، دو داستان به‌هره ک و قان تورالی ادامه یک اپیزود هستند. بودن دو دختر بعنوان عروس. در یک عروسی و بقول آقای لیویس پایان نامقبول، ما را برای یافتن کل مسیر داستان هدایت مینماید. تنها گرهی که در کل مسیر داستان بچشم می‌خورد، رهایش آفتاب، این هم سلوی به‌هره ک قبل از عروسی یا بعد از آن بود، حال با توجه به صراحة انتهای داستان و منطق حاکم بر کتاب همه چیزهایی که مانع از درک سیر کلی داستان بود از بین می‌رود.

- اینجا بعضی از سوی (Coy)‌ها شکل قدیمی خود را حفظ کرده‌اند. مثلاً مادیان در سوی نام خود را دارد ولی در بوی نام قیصیرجا ینگه یا بوغازجه‌فاطمه نیمه قهرمان را دارد.

- در قطعه‌ایکه به‌هره ک در مقابل قازان خان می‌خواند و او را سرورخان اوروز خطاب می‌نماید. این از ویژگی‌های عاشیق‌هاست. کسی که می‌خواهد ترانه‌ای را شروع کند از نام خود چنین خطابی به راس جمعیت دارد.

اینجا به صراحة به‌هره ک، اوروز است و مزدگانی‌های داده شده به بانو چیچک هم جالب است:

بغیر از کوههای تیره رنگ که احتمالاً در ترجمه انگلیسی «قاراداغ» اشتباهی رخ داده و اینجا قارا به معنی سیاه نیست بلکه به معنی کوه بزرگ است. او صاحب خورشید می‌گردد.

- در اول قطعه از نام گرفتن پسر، در سوی (Coy) گفته می‌شود به گاهی که مسلمانان علم سپید پیروزی را برمی‌افرازنند. علم پیروزی مسلمانان به رنگ سفید نیست، این معنی در فرهنگ اوسنا و قبل از آن مطمح نظر هست. و در ادامه همین قطعه در متن ترکی، در یک آلقیش، «قارا داغا یت‌دی‌بینده، آشیت ویرسین»- تعریفی از اسب پرنده و خاکستری به‌هره ک است، این به معنی پیمودن نیست، بلکه

باید پر پرواز داشته باشی، و نیز کلمه قاراداغ ضمن اینکه به معنی کوه بزرگ است اسم منطقه مشخصی در آذربایجان شرقی است.

- با توجه به نقش انواع و ارباب انواع در این داستان، هواداران هومر و او دیسه او باید فکری برای دفاع از آوازه‌های التصاقی به او بنمایند، زیرا از لحاظ ساخت، این اساطیر فاصله خیلی زیادی با زمان هومر دارند. اینجا هنوز هیات‌ها، انسانی نشده‌اند و این دگردیسی خود زمان زیادی را طلب مینماید و نشان میدهد که اخذ این اساطیر، بعد از دگردیسی و در هیات انسانی بوده است. اکنون به سوالی می‌شود پاسخ داد. [آنچه بر سر قهرمان دنیای اساطیری قدیمی یونان، او دیسه می‌آید، راه حیات او غوز را به خاطر نمی‌آورد؟ تعجب‌انگیزتر اینکه، فوننکسیونی که او دیسه در دنیای یونان به تنهائی به انجام می‌رساند، در دنیای او غوز. از طرف دو نفر، به نهایت می‌رسد. از سوی به بهره ک و باسات. حوات اودیسه را بخشی باسات و بخش دیگر را به بهره ک انجام میدهد. مناسبات او دیسه پلیفوم، مناسبات باسات تپه گؤز است آنچه بعد از بازگشت به زادگاهش، بر سر او دیسه می‌آید (نبرد او با خواستگاران جوان پنلوب و معرفی خود به پنلوب...) با رسیدن به بهره ک به عروسی بانی چیچک و غالب شدن او به یالانچی اوغلی یالانچی و معرفی خود به بانی چیچک، این نهایت هم آوانی را می‌شود تصادفی شمرد؟<sup>(۱)</sup>] «نقل به مضمون»

۱- کمال عبدالله‌پژو، گیزلی دده‌قوقد. ص. ۵. [قدیم یونان میفولوژی دونیاسی نین قهرمانی، او دیسنهنین باشینا گلن لر او غوز قهرمانلارینین حیات یولونو خاطریلات میرمنی؟ او زوده ماراقلی سی بودورکی او دیسنهنین یونان عالمینده تک باشینا پشینه پتیردی بی، فوننکسیا، او غوزدا ایکی نفر طرفیندن حیاتا گشیربلیر، به بهره ک و باسات طرفیندن، او دیسی باء، گؤزدوکلری نین بیر حصه‌سی باسات، بیر حصه‌سی ده به بهره ک پشینه پتیریر. او دیسه پلیفوم آراسینداکی مناسبتلر، باسات تپه گوزون مناسبتی دیر، او دیسنهنین او ز دو غما آداسی ایتاکیه قایست دیدان سونرا، باشینا گلن لر (آروادی پنلوبیا) اثاجی دوشن گنج، کبارلارلا داواسی،

اینجا به یerde ک رب‌النوع گاو است، باسات را خواهیم شناخت که کیست و اصلًا قابل تطبیق به همدیگر نیستند. این یکی از دلایل اصلی اخذ است. بعد از مدت زمان زیاد، رب‌النوع گاو هیات انسانی پیدا کرده و بعداز این دگردیسی، شرایط تطبیق آماده شده و در این زمان اخذ گردیده است.

- در موقع بازگشت از خواستگاری، از دده قورقود پرسیده می‌شود دده اوغلان‌می‌سان، قیز می‌سان؟ دده قورقود جوابی برای این سؤوال در نسخه واتیکان دارد.  
[گرگ هستی یا بزه؟ البته گرگم.]<sup>(۱)</sup> در این نسخه اصل موضوع حفظ شده است. جواب اینست: «البته گرگم» - این جواب هم نوع اورا تعیین می‌نماید و هم معنی را به تمام افاده مینماید.

- گفته می‌شود: [حالا برایتان از دختر ملک کفار بگویم که عاشق به یerde ک گشته بود. هر روز بدیدن او می‌شنافت]<sup>(۲)</sup>. با توجه به هر روزی بودن دیدار، این باید وصف

او زونر پلنوبویا تانیت ماسی و سایر...) به یerde یین او ز نشانلی سی بانی چیچه یین تویونا گلیب چیخماسی، بالانچی او غلو بالانچی یا غالیب گلمه‌سی، بانی چیچه به او زونر تانیت ماسی ایله سون درجه سی لشیر، تصادفی سایماق اولارمی بوسس لش منی؟  
۱- نسخه واتیکان ص ۲۳۶: [قورد موسان، قویون موسان؟ جواب: ایدر، قوردام.]  
دده قورقود توسط محرم ارگین در تجدید چاپ ص ۳۰، سطر ۱۰.

DeDe Korkut kitabi

Vatikan noshasi

Prof. Ettore Rossinin IL. Kitab-I DEDE QORQUT

Roma 1952

adlı eserlerindan.

۲- کتاب بابا قورقود، ص ۹۸.

آفتاب باشد.

- اگر ترا از حصار، بتوسط اورغان، پائین بفرستم، به سلامتی به پدر و مادر خود برسی،  
به حلایت مرا میگیری یا نه؟<sup>(۱)</sup>

اورغان اگر کنایه از شعاع آفتاب باشد، در ضمن، ضمانتی که برای رسیدن به محل داده میشود، خیلی عالی است. فقط یک الهه میتواند چنین شرایطی را داشته باشد. بحالی گرفتن، به معنی عمل کردن به شرایط تعیین شده که عبارتست از مبارزه با متضاد خود، و این مبارزه در محمل (attribute) خود قرار دارد و زائیده ثبات است، (گاو و ضدگاو) و همچنین میگوید: [خدا به من راه داد، من رفتی شدم.<sup>(۲)</sup>] اینجا رب النوعی به کمک خدای آفتاب، بعد از ۱۶ سال اسارت از زندان فرار میکند.

- در جمله خطاب به یالتاجوق، نوع او و پدرش را تعیین میکند. خوک زاده و خوک.  
- فصیرجا ینگه: [دیوانه طوری صحبت میکند که گویی موقع آمدن من، با گوساله، ما را دیده است.<sup>(۳)</sup>] اینجا هم نوع آنها تعیین مشود.  
- گفته میشود: [زر طلا بیاورید، برای کوتاه کردن سم دختر خان.<sup>(۴)</sup>]  
و تا اینجا دلایل کافی برای تعیین نوع بامسی به بهره ک را بررسی نمودیم.

۱- آزادبی یعنو. کتاب. دده قورقد، ص ۵۹:

اگر سنی حاشاردان آشاغی، اورغانلا سالپنديراجاچ او لورسان، بابانا، آسانا ساغلیق لا  
وارجاجا او لورسان، منی بوندان حلال لیق لا، آلیرمی سان؟  
۲- همان کتاب، ص ۶۰: [نانری منه یول و نردی، گندهر او لدوم، مره کافر].  
۳- [ص ۶۴] - (فصیرجا ینگه: بوزوولا گله جک دلی منی گؤرموش کیمی سویلر). - در  
نسخه آقای فرزانه: بزی بوزوولا گله جک دلی منی گؤرموش کیمی دانشیر].  
۴- همان کتاب، ص ۶۵، «قیزیل آلتین گتیرین، خان قیزینا دیرناق بونون».



## خلاصه داستان «اسارت او روز پسر قازان خان»

### داستان چهارم کتاب دده قورقود

روزی قازان خان مجلس آراست و بچپ و راست خود نگریست همه مردان نام گرفته بودند جز پسرش اوروز، به او نگاه کرد و گریه نمود، بعداز سوال و جواب با پسر گفت: [پسر باید از پدر یاد بگیرد، یا پدر نیز در آموختن بر او اندیشناک باشد] قرار شد باهم به شکار بروند.

در آغوش کوههای سیاه شکار کردند و خوردند و خوابیدند. اهریمن که جاسوسانشان همه جا هست، به رئیس شان گفتند، [سرکرده قهرمانان، کسی که نمی‌گذارد سکنان عوو کند، با پسرش در خواب است] دشمنان با سپاهی برای جنگ آمدند. اوروز از پدر پرسید که آنها کیستند، پدر جواب داد. [دشمنان وحشی آئین مان] اوروز در سوی *CoY* ها میگوید:

من نیز هام را که خیز رانی است.

آن را بر تن های درست

سینه های صاف

خواهم کوفت

... قازان خان میگوید. که اینها

سه تیر از یک کمان در می‌کنند.

و حتی در یکی هم  
خطائی در میان نیست.

جنگ شروع می‌شود. فازان خان به پسر می‌گوید در کنار تبهای بهمراه یارانش باشد، و خود بجنگ میرود. بعداز مدتی بر می‌گردد، می‌بیند از پسر اثری بر جا نیست: فازان فکر می‌کند که پسر به خانه برگشته است. خود به خانه بر می‌گردد. چون پسر همراه او نبود مادر سراغ پسر را می‌گیرد. (در اینجا اغلب سوی‌های داستان بوغاج، دیرسه خان ذکر شده است با تغییراتی جزئی).

آه فرزندم  
قله کوه سیاه دور دستم  
جوشش رود سیاهم!<sup>(۱)</sup>  
اینهمه تقصیر من شد  
سبب گشتم گرفتارت کنند.

او دانست که فرزندش اسیر شده است. دشمنان به پسر لباس سیاه رنگ چوبانی پوشاندند. دم در نشانندن هر کس موقع آمدن یک لگد به او زد. در این لحظه فازان بهمراه یارانش برای رهایی او می‌آیند. پسر به پدر می‌گوید. برای اینکه او هم اسیر نشود. بهتر است برگردد.

مادر گیسو سپیدم  
همچنان که به سوگ من نشسته  
در عزای تو بگرید  
پدر برگرد...  
اگر چیزی زمان پرسد  
بگو فرزند تو با دست بسته  
پیش دشمنان بود

---

۱- قبل از سرخ بوده، اینجا تغییراتی را پذیرا شده است.

غل و زنجیر برپایش

طوبیله جایگاهش بود!

پدر میگوید:

واسبی هم که گشته پیر

کرهای هرگز نخواهد داد<sup>(۱)</sup>

اشتران هم وقت پیری بجههای هرگز نمی‌زایند.

بعد از این گفتگو، قازان خان جنگ را شروع می‌کند. خود در جنگ زخمی می‌شود، بورلا، با دلاوران اوغوز سرمی‌رسند ملک شوکلی بدست قازان خان کشته می‌شود و همگی، پیروز و فاتح باز می‌گردند. هفت شبانه روز جشن می‌گیرند دده‌قورقود می‌سراید:

آن بیگ زاده‌هایی که از آنان گفته‌ام

اکنون کجا هستند؟

همان‌هایی که می‌گفتند...

۱- در این Coy، نوع پدر و مادر حفظ شده است.

### ملاحظات:

- در این داستان هم اسمای و هم مضامین و هم اکثر سوی‌ها (Coy) شبیه داستان (بوغاج - دیرسه خان) است، این یک واریانت ناقص از داستان مذکور است.
- در این داستان چیزهای زیادی داخل شده است که متضاد با اصل خود داستانهاست . بعنوان مثال:

(کلمه پدر در زبانش او را گریانندن...)(۱)

این صحبت‌ها باید مال کسی باشد که آفتاب را از اسارت رهانیده است؟ یا: (بهمراه چهل دختر و پسر کمرباریک، اسبهای سیاهشان را بجولان در آوردند).<sup>(۲)</sup> اینجا کمر باریکی من نمیدانم برای چیست، اگر وصفی برای دختر است برای پسر معمولاً بکار نمی‌رود، ترکیب باید برای زمان‌های زیاد دور نباشد. این مسئله در انواع و ربات‌النوع‌ها که معمولاً از چهل هودار استفاده می‌شود. معنی اش اینست مثلاً: خوک نر کمر باریک.

یا: (فازان! کسیکه درخت سایه‌دار مرا بردیده است).<sup>(۳)</sup>

فازان متهم به چیزیست که شاید اهریمن هم انجام نداده است. این خنده‌آورترین قسمت کتابیست که با اساطیر هم‌صدا است.

۱- آزادنی‌یئر، دده قورقود ص ۷۱ - «بابادیوی آغلات‌تدیلار، آنادیوی بوزلات‌تدیلار.»

۲- همان کتاب، ص ۷۶، «قیرخ اینجه بتلی قیز - او غلان ایله، قارا آیقیرین دارت‌تیردی، بوتون میندی.»

۳- همان کتاب، ص ۷۷، «کولگه سیجه قابا آگاجیم که سن فازان!»

## خلاصه داستان «دلی دومرول پسر دو خاقو جا»

### داستان پنجم کتاب دده قورقود

ما بین ایل او غوز مردی بود بنام بنام دومرول پسر دو خاقو جا، که دلی دومرول خوانده میشد. او بر فراز بستر خشک رودخانه‌ای پلی افراسته بود. از هر کس که از این پل می‌گذشت ۳۳، آخچا پول میگرفت، و از آنان که نمی‌گذشتند یا باج نمی‌دادند ۴۰ آخچا میگرفت. میگفت «مگر از من شجاع‌تر مردی هست که با من بجنگد؟ بگذار آوازه شجاعت من در روم و شام به پیچد.»

روزی در حوالی پل جوان رشیدی مرد. خانواده آن جوان عزاداری کرد. دومرول پرسید چرا گریه میکنید. جواب دادند عزرا یل سرخ بال جان دلاور ما را گرفت. بدین سبب ما عزا داریم. دومرول، از خداوند، تقاضا کرد [ای خداوند، این عزرا یل را به من بنما، تا با او بجنگم و کشتی بگیرم، و زندگی دلاور را از او بازستانم]. خدا به عزرا یل فرمود، این دیوانه به وحدانیت من ایمان نیاورده است. برو در بر ابرش نمایان شو و بدینجا بیاورش.» وقتی دومرول با جنگجویانش بود در هیات پیرمردی ترسناک بر او ظاهر شد. دومرول از او پرسید. توکیستی که نگهبانان تراندیدند. بدن من از دیدن میلرزد. عزرا یل جواب میدهد. تیزی چشم من خوش آیند نیست. من جان عروسان و جوانان زیادی را گرفته‌ام مویم سپید شده است. آمده‌ام جانت را بگیرم. عزرا یل سرخ بال هستم. دومرول میگوید. «در آسمانها دنبالت میگشتم»

دومرول میگوید درها را بهبندید. نگذارید فرار کند. عزراپیل در هیات پرنده‌ای به بیرون میرود و طی مبارزه‌ای دومرول را بزمین می‌اندازد، عزراپیل روی سینه‌اش می‌نشیند. دومرول به التماس می‌افتد. عزراپیل میگوید. به من نباید التماس کنی، به خدا التماس کن. دومرول به خدا التماس مینماید. قرار میشود دومرول اگر جانی در برابر جانش پیدا کند، زنده بماند. دومرول می‌آید پیش پدرش. پدر قبول نمی‌کند، مادر نیز قبول نمی‌کند، می‌آید پیش زنش. زن قبول مینماید که بعض دومرول بمیرد. دومرول در برابر فدایکاری زنش ناراحت میشود. دوباره التماس میکند. خدا به عزراپیل دستور میدهد. جان پدر و مادر دومرول را بستان، به دومرول و زنش صدوچهل سال دیگر عمر بده. بعداً در داستان دده قورقوه آمد. گفت بگذار این داستان بنام دلی دومرول باشد. بگذارید بعد از من اوزان‌های دلیر آن را بسرایند و قهرمانان دست و دل باز و پاک نهاد آنرا بشنوند.

### ملاحظات:

- این داستان نسبت به داستانهای قبلی، داستانی با مشخصه‌های متفاوت است. اولاً از شخصیت‌های داستانهای دیگر کسی در این داستان شرکت ندارد، و در آخر داستان دده‌قورقد بالحنی متفاوت به میان آمده است. سوی‌ها (Coy) انسجام قبلی را از لحاظ مضمون ندارند. ثانیاً در داستانهای قبلی صحبت از صفات آهورائی بود. در این داستان دومرول فردیست زورگو، اگر چه کسی است که صاحب زور و بازو هست ولی در مقابل عزراپل عاجز است. با بسر آمدن عمرش حاضر نیست بمیرد. در مقابل پیش نهاد، جان در برابر جان، دومرول چشم دارد، پدر و مادرش بعض او بمیرند. پدر و مادر نیز حاضر به فداکاری در مقابل او نیستند اینها نه تنها با معیارهای آهورائی تطابق ندارند؛ بلکه صفاتی هستند که امروزه نیز جزو رذایل شمرده می‌شوند. و نیز برخلاف عرف عام و عادت مالوف هستند، مهر مادر ضرب المثل است و امروزه نیز خیلی‌ها برای خاطر مادر حاضر به فداکاری هستند. اینجا تنها کسی که حاضر به فداکاری است زن دومرول است.

دومرول بیشتر شبیه قارچار دیوانه‌سر است. اگر چنین باشد، در اینصورت با پرداختی ناشیانه، از چارچوب کتاب خارج شده است. و در این چارچوب می‌تواند. تشکیکی بر جبر زروانی که از مرگ نمی‌شود گریخت باشد. (برای گریز از زروان، هیچ چاره‌ای وجود ندارد. از مرگ هیچ گریزی نیست).<sup>(۱)</sup>

و همانجا گفته می‌شود: [به ویژه طهمورث که برای مدت سی سال بر اهربین به عنوان اسبیش سوار شد. چون زمانش رسید نتوانست خود را از دست مرگ نجات دهد]. - و اینجا با توجه به متن داستان دومرول با برخورداری از محبت توانست مرگ را به تأخیر بیندازد.

یک فرضیه دیگر هم هست، این داستان با رنگ و روی ظاهری پرداختی است. از افسانه مرگ گریزی دده‌قورقد، که از ترس مرگ یکصد و چهل سال روی دریا، بر

---

۱- آر، سی، زنر، زروان معنای زردشتن‌گری، ترجمه قادری، ص ۳۶۵

قالیجه‌ای، قوپوز نواخت. اگر این داستان بازسازی آن افسانه باشد عاری از مشخصه‌های کتاب دده قورقود است. حداقل دده قورقود باید کسی مبیود که برتر از افرادی که نام از او گرفته‌اند بود، یا در سطح آنها میباشد طرح میشند. مثلاً دومرول با بوغاج، باسات ... قابل مقایسه نیست. تازه دده قورقود را به خاطر عمر زیادش بیشتر می‌شناسند تا مرگ گریزی او... برای اینکه این چهره را بهتر بشناسیم، در زیرنویس کتاب باباقورقود ص ۱۲۲ - در جواب سؤالی که در برگشت از پیش قارچار دیوانه سر می‌پرسند. [گرگی - یا بره؟ میگوید گرگم،] این سؤال و جواب امروزه شکل‌های مختلفی بخود گرفته از جمله، شیری یا روباه... در آمده است. این جواب با توجه به ترکیب عناصر مجموعه، و اسمای هر نوع متجلی گردیده در اسم رب النوع خود، و دقّت در وقایع اوغوز نامه، نماینده نوع گرگ و اسم اولین فرد نوع است.

در اینصورت تفسیری که از نام او با  $\text{Гор}$  به معنی آتش و  $\text{Год}$  به معنی خوشبختی شده، تعبیری مجازی تلقی خواهد شد. معنی قورقود، باید گرگ آتشین یا خود گرگ، باشد. گرگ تو تم قبایل زیادی بوده و الان هم برای تعدادی مقدس است. ظهور او همراه با نور در اوغوز نامه و راهنمای اوغوز بوده است. در این کتاب همیشه حلال مشکلات، و دنانی جمع و کسی است که انسان اول گاه چهارم از او نام میگیرد. بنابراین باید جوهر صفات آهورانی باشد او ضرب المثل کاردانی، لیاقت در زبان ترکی است: [مثُلْ كَرْكَ - در هیچ کاری متوقف نمی‌شود.]<sup>(۱)</sup> و هموست که دارای عمر زیاد است، [یهمراه گرگ تا قیامت باقی خواهی ماند؟]<sup>(۲)</sup> - نظیره‌هایی برای این داستان در یونان هست:

[[اما قدیمی‌ترین اثری که از او بجا مانده نمایشنامه «الکس تیس

---

۱ - «قروددو ماشاء الله، هئچ زاددا، قالماز» - «قرودونان قیامته قالاجاگسان؟»

هست که در سال ۴۳۸، بجای نمایشنامه ساتیری، بعنوان نمایشنامه چهارم یک تترالوژی بنمایش در آمد. این اثر یکی از آن گروه نمایش نامه‌هایی است که به زنان می‌پردازد ایشان را در حالیکه تحت تأثیر عواطف و احساسات مختلف نیرومند قرار گرفته‌اند وصف می‌کند.

هسته فکری این نمایشنامه عشق شدید و مبتنی بر فداکاری زنی نسبت به شوهری است که شایستگی این عشق و فداکاری را ندارد. این موضوع که پیش‌ترها فور نیخوس بدان پرداخته بود از داستان‌های عاته بود که در زمانهای باستانی و پیش از آن شایع بود.

خلاصه‌ی داستان این بود که مردی مقدّر بود در زمان معینی بمیرد. لیکن قوائی که بر سر نوشت آدمیان حکومت می‌کند مقاعد شدند به اینکه چنانچه کس دیگری آماده باشد بجای او بمیرد او زنده بماند. پدر و مادر این شخص حاضر نشدند سالیان بقیه عمر خود را برابر او بیخشنند. اتا همسرش پذیرفت که بعوض او بمیرد. البته این فداکاری هم بی اجر نماند. چون خدایان جهان زیرین یعنی جهان اموات، تحت تأثیر این بزرگواری واقع شدند و به وی اجازه دادند به جهان بازگردد.<sup>(۱)</sup>

این یک نمونه از عین داستان، با تغییرات جزئی و ذکر باستانی و قدیمی بودن آن و شکل دگردیسی یافته از آن: [اما آپلون به فرونشاندن خشم خواهر شتافت نه تنها کس تیس را به شوهر مضطربش بازگرداند بلکه بعنوان پاداش اضافی ترتیبی داد، که آدمیتوس بتواند بهنگام مرگ البته در صورتیکه کسی راضی می‌شد بجای او بمیرد از پذیرفتن دعوت هراس‌انگیز ملک الموت سریاز زند.]<sup>(۲)</sup>

- با توجه به معلومات موجود، مجموعه کتاب گزارشی است از زبان دده‌قورقود، در

---

۱- اج، جی، رز، تاریخ ادبیات یونان در مورد اوریپیدس، ترجمه ابراهیم یونسی، ص ۲۵۶.

۲- باز نوشته راجر لنسلین گرین، اساطیر یونان، ترجمه عباس آفاجانی، ص ۱۲۵.

مورد مبارزه با اهریمن به حضور گوی خان یا مجمع خدایان. این گزارش باید خیلی جلوتر از شعرها و شاعرانی باشد که سخنگویان خدا بودند. [شاعرانی که از ایشان سخن داشتیم همه یک وجه مشترک داشتند: سخنگویان خدا بودند و شخصیت خود ایشان نمودی نداشت.<sup>(۱)</sup>] این ارتباط با آسمان در تاریخ ادبیات یونان حفظ شده است:

[مذہبیان تا آنجا که بتوان چیزی درباره آن گفت کیش پرستش خدای آسمان یا هوا، یعنی زئوس بود و زئوس تنها سیمای مشترک کلیه ویروها (Wiros) بود. يحتمل «مام زمین» را هم می‌پرستیده و مقدس سمرده‌اند.» در ادامه گفته می‌شود: آینه‌ها مردمی بودند که بزبانی سخن می‌گفتند که زیانهای موجود. کهنه یا نو، که عموماً به هند و ژرمنی، هند و اروپائی یا آربایی موسومند از آن نشأت نمودند. این نام را دکتر جایلز در میان آورده و صرفاً به معنای کلمه‌ای است شایع برای مرد Vir لاتینی، αλητی، یا Wolf انگلیسی.<sup>(۲)</sup>]

یعنی زئوس خدای آسمان در رابطه با گرگ یا صورت گرگ مطرح می‌شود یا: ادر زمان روتا دو برادر به نامهای گاو جیمزیری در هیئت دینگو (سگ استرالیائی با صورت شبیه به گرگ) از زمین بیرون آمدند سپس به غولهای انسان نما تغییر شکل یافتد و از چنان قدر بلندی برخوردار بودند. که سرهایشان به آسمان میرسد. آنها درست در سپیده دم اولین روز از زمین بیرون آمدند. ... پس دو برادر، جانوران، گیاهان را دیدند و به آن‌ها نام دادند و از آن لحظه بود که جانوران و گیاهان از آن جا که دارای نام شدند، هستی خود را به راستی آغاز کردند.<sup>(۳)</sup> نام دادن به جانوران، گیاهان شروع هستی جدید، مخصوصاً با صورتی شبیه

---

۱- اج، جی، رز، تاریخ ادبیات یونان، ص ۹۱.

۲- همان کتاب، ص ۱۳.

۳- میرچالایاده، اسطوره، رویا، راز، ص ۱۹۸.

گرگ، شایان دقت است. در کتاب دده قورقود، نوع گرگ و رب النوع آن یعنی دده قورقود مقدس‌ترین بوده و وظایف و امکاناتی نیز داشت: [شعاعی مانند آفتاب وارد چادرش شد. از آن شعاع گرگی نز، با پشم و یال خاکستری ظاهر شد و رو به او غوز کاغان گفت: آی اوغوز، تو برای یورش به اورمو حاضر می‌شوی.]<sup>(۱)</sup> تا اینجا اولاً بعنوان راهنمای اوغوز ثانیاً ظهرورش همیشه همراه نور، ثالثاً دانای غیب، نموده شده و این تقدس در زمان (اوشیدر منجی) به علت وجود و رشد دامپروری، به چهراه‌ای اهریمنی تبدیل می‌شود: [بخشی از آفریدگان اهریمنی، یعنی نوع گرگ نابود می‌شود.]<sup>(۲)</sup>

---

۱- اوغوز نامه‌لر، ترتیب و ترجمه ک. ولی‌بنو و ف. اوغرولی، ص ۱۹.

[جادیرینا گون نک بیر، شواع گیردی، او شواع دان، بوز توکلو، بوز یالله بوبیوک بیر ارک قورد چینخدی، او قورد اوغوز کاغانا اوز توتوب دندی، آی اوغوز سن اورمو اوستونه گشته به حاضر لاثیرسان].

۲- جان هینزلز، شناخت اساطیر ایران، ص ۱۰۷.



## خلاصه داستان «قانتو رالی پسر قانلی قوجا»

### داستان ششم کتاب دده قورقود

(در متن خلاصه شده اشعار، با تصرف و گزینش آورده شده است).  
[در افسانه‌های ما خورشید دختر است.]<sup>(۱)</sup>

در روزگار اوغوز<sup>(۲)</sup> جنگجویی بنام قانلی قوجا، پسری بنام قان تورالی داشت. قانلی قوجا خواست پرسش را داماد کند، پسر شرایط زیر را برای مشخصات زنش تعیین کرد. [قبل از من از خواب برخیزد، قبل از من سوار اسپش شود، پیش از اینکه من به سرزمین دشمن برسم، او برايم سرهائی<sup>(۳)</sup> آورده باشد]. پدر جستجو کرد دریافت که ملک دشمن بنام فاراتئکور<sup>(۴)</sup> دختری دارد با مشخصات گفته شده، [تبری که او می‌اندازد به زمین نمی‌نشیند]. ولی دختر را به کسی میدهد که با سه حیوان وحشی<sup>(۵)</sup> گاو و شیر و شتر مبارزه کند. تا اینجا هر کس به خواستگاری دختر

- 
- ۱- توضیح نویسنده
  - ۲- منظور اوغوز استعاری.
  - ۳- دقیقاً همان نشانه‌هایی است که به مرد ک خواسته است.
  - ۴- در زبان ترکی به معنی کسیکه سیاهی میریزد.
  - ۵- حیوانات وحشی آفریده اهریمن هستند. (اوستا)

آمده، فقط گاو وحشی همه را کشته است. سرهای ۳۲ نفر بر برج‌های قلعه آویزان است. پدر، پسر را نصیحت و مشخصات راهی را که باید طی کند می‌گوید:

فرزندم، به راهی که تو در پیش‌گرفتی

بیچ و خمهای خطرناکی است

سواران زیادی رفته‌اند

بیشه‌هایی بر سر راهست

قلعه‌های اهرمن بر آسمانها سینه می‌ساید

مرد دژیمی در آنجا هست

کله‌ها از تن جدا سازد.

جواب پسر:

به چه می‌گویند پدر، آیا ننگ مردان نیست

که از کاری بترسند

من ره پر پیچ و خم را

تند خواهم رفت

بیشه را با آتشی افروخته

طی می‌کنم چالاک

کله دژیمی را از تن

جدا خواهم نمودن

شاید آنجا ره نیابم

زیر پای اشتر سنگین بیفتم

جان سپارم

تا بدیداری دگر بدرود.

قاتن‌والی بهمراه ۴۰ دلاور بی باک راهی سرزمین اهریمن شد. او در سرزمین

دشمن چادر زده و رجز می‌خواند:

هر سه حیوان را به یک جا می‌کشم

زیبای زیبایان دوران را  
که سالجان زرد پوش است نام  
تصاحب کرده با او باز می‌گردم  
سرم گردد فدای  
فردفرد هر چهل تن.

قانتورالی برای جنگ با گاو وحشی وارد میدان شد. قاراتؤکور دستور داد که لخت<sup>(۱)</sup> شود. در سئوال و جواب قاراتؤکور، او [سرش<sup>(۲)</sup> را برهنه کرد و آستین‌هایش را بالا زد، در حالیکه بازوان سپید خود را نشان می‌داد]. بیارانش با قوبوز برایش خوانندند:

دختر زیبا  
پوشیده جامه زردش، بر فراز قصر خود  
غرق تماشای تو و کار تو است  
از هر نگاهش کاملآ پیداست  
که مهرت در دل و جانش نشسته است

قانتورالی گاو را بروش بوغاج (داستان اول کتاب) می‌کشد. بعد هنگام آماده شدن برای مبارزه با شیر، برایش می‌خوانند:

سلطان من  
تو آن نبودی که رگ شکارهای خود  
دریده خونشان را می‌مکیدی  
دختر زیبا  
بالباس زرد خود  
بالای قصرش ایستاده

۱- این یک مشخصه باید باشد انواع معمولاً لخت هستند.

۲- این کلمه باید پیشانی باشد. در نسخه‌های ترکی اشاره به پیشانی سفید هست.

از نگاه وی چنین پیداست

که در عشق تو می‌سوزد.

او با شیر هم جنگ کرد و پیروز شد. قانتورالی بعداً بر شتر هم پیروز می‌شود. سالجان را برمیدارد. می‌آید. در راه چهل یاورش را برای مژده دادن میفرستد در محل با صفاتی استراحت کرده و میخوابد. سالجان بیدار و احساس میکند که دشمن نزدیک می‌شود او را بیدار میکند:

برخیز، دیگر جای خواب و آرمیدن نیست

کمانت را برگیر

آماده شو!

نبرد شروع می‌شود. هر دو می‌رزمند در این حین پدر و مادر قانتورالی میرسند و به سالجان می‌گویند:

مادر دلاورم، دختر دلاورم

که با گستردن نور طلائی رنگ خورشید سحر

از جای خود برخاستی و آمدی

تو چطور حاضر شدی که فرزند ما را سر ببرند. او گفت شما به نشینید تا من برگردم. رفت و دید قانتورالی زخمی است و دشمنان محاصره‌اش کرده‌اند و از بالای چشم تیر خورده است. قانتورالی در می‌پابد که سلجان خاتون به کمکش آمده است. باهم مباحثه مینمایند بعداز مباحثه هر دو باهم دشمنان را شکست میدهند. ناگهان فکری به ذهن قانتورالی چطور میکند که او در میان قبیله خواهد گفت که من قانتورالی را نجات دادم، باید با او بجنگم. جنگ با او شروع می‌شود. سالجان می‌رود در جای بلندی می‌ایستد. از ترکش خود تمام تیرها<sup>(۱)</sup> را بیرون می‌ریزد. پیکان دو تیر را می‌شکند و تیری بدون پیکان برای قانتورالی رها میکند تیر بسرعت از میان موهای قانتورالی عبور میکند. قانتورالی می‌آید سالجان را در آغوش می‌گیرد. باهم

۱- توصیف آفتاد جالب است.

آشئ میکنند، سالجان میگوید:

من ترا زیر لحاف

رنگ و وارنگم به آغوشم نفشد

با در قطعه‌ای دیگر:

دلبرم

سر و خرامان

ای که گاه رفتن می‌خرامی

سنگینات را خاک هرگز در نمی‌یابد

تنت چون آتش داغی است

گونه‌هایت

همجون سرخی خونست.

در پایان قان تورالی عروس خود را به چادری که با طلا آذین بندی شده بود برده  
و بکام دل می‌رسد. و دده‌قورقد آمده و داستان می‌سرايد.

### ملاحظات:

این داستان بصراحت ادامه داستان به یه ره ک است که برای آزادی دختر فارنگوکور که ما حالا می‌دانیم آفتاب است. آمده است، به یه ره ک بعهدی که در برابر هم سلوکی اش داشته وفا کرده است و خود این دو قطعه داستان ادامه داستان یغمای خانمان سالور قازان است. خورشید و اوروز که در آن مقطع اسیر شده بودند مطابق تفصیلات داستان ششم و داستان به یه ره ک آزاد گردیده بخانمان خود باز می‌گردند. این بدين معنی است که اوروز، به یه ره ک، قاتنوارالی، هر سه یک شخصیت هستند. مخصوصاً در این داستان اطلاعات زیادی در مورد قاتنوارالی بدست می‌آید. مثلاً: [اشاخ زنان، شاخ زنان حمله کرد، پیشانی سپیدش را و ساعد سپیدش را بر همه نمود.]<sup>(۱)</sup> اینجا پیشانی قاتنوارالی سفید است، و نیز: [نقابدار به خاطر زیبائی اش. یکی از سه جوان نقابدار اوغوز، قاتنوارالی، در مقابل پدر زن آتی، نقابش را برداشت و قصد آ پیشانی سپیدش را نشان داد.]<sup>(۲)</sup> گاو پیشانی سفید در رابطه با آزادی خورشید وارد میدان شده است. اصولاً اینجا قصد آ گفته می‌شود که او apis است. البته تظاهرات دیگر نیز در اینمورد هم هست: [اگر ایرانیان باستان نکته‌ای را از تصویر بابلیان در مورد شاه اقتباس کرده باشند ظاهراً این نکته نیست که او را پسر خدا دانسته باشد، بلکه بهتر است بگوئیم او را نماینده خاص خدا بشمار می‌آورد که تحت حمایت او وظایفش را انجام دهد. شاه چنان مورد احترام بود که چهره او در برابر مردمان نقاب داشت.]<sup>(۳)</sup>

۱- آزاد نبی پتو دده قورقود ص ۵۸.

آپل، آپل بورو دو، آغ النبی آچدی، آغ بیلکلرین سیغادی.

آپ: بباء صلبه (ب) (به لغت ارغو) شاخزن از گاوان - گاو سرزن.

۲- پروفسور پناه خلیل اوو، دده قورقود انتباه عاییده‌سی، ص ۱۱۷.

[گوزه‌للی یمنه گوره او زونه نقاب تاخان اوچ اوغوز گنجین دهن بیری اولان قاتنوارالی، گله جک قابن آناسی قارشی‌سیندا، نقابی گئترووب، آغ آنینی قصد آ گوسته‌ریر.]

۳- جان هینزلز، شناخت اساطیر ایران، ص ۱۶۱

باید این نقاب شاهان، تکرار وضعیت و هیات رب‌النوعی او در برابر مردم باشد. اصولاً رب‌النوع‌ها در مقابل اهریمن نمایندگان خدایان بودند. و این نقاب از apis به شاهان منتقل شده و علت‌های نیز به غیراز نماینده خاص خدا بودن که آنهم علتی است باید داشته باشد ما این نقاب را در رب‌النوع اسب نمی‌بینیم. این باید بعلت حمل آفتاب و خویشکاری این رب‌النوع باشد. این رب‌النوع، جنگی نیز با آفتاب که بعد آن آشتی تبدیل شده دارد. این همان جنگی است که بعدها تبدیل به جنگ مهر با آفتاب شده است:

[هم چنین است اسطوره‌های مربوط به جنگ مهر با خورشید و دوست شدنشان پس از آشتی، که من گمان می‌کنم، با آداب کشتی زورخانه‌های ما، در بنیان و اساس خود یکی است و نمونه‌های ازلی کشتی زورخانه‌های است.]<sup>(۱)</sup> اینجا اشاره صریحی به آفتاب بودن سالجان و کشتی او با قانتورالی وجود دارد.

- در آخر داستان سوم معنی بکام دل رسیدن اینست که خورشید را اوروز حمل و بعداز رساندن به محل خودش، کیس و چروکش توسط فازان خان، باز و در محلش (سرپرده سفید) نصب می‌شود. در ترکیب کلی داستان قان تورالی، مبارزه با گاو سیاه عالی طراحی شده است. گفته می‌شود: او هر یک از امشاپسندان، با سر دیوان هماورد خود ستیز می‌کنند و دروغ در برابر راستی قرار گرفته است.<sup>(۲)</sup> گاو پیشانی سفید، رب‌النوع گاوها، با گاو سیاه اهریمنی مبارزه می‌کند. توصیف این مبارزه در کتاب دده‌قورقود، در داستان قانتورالی، یعنی سر شاخ شدن<sup>(۳)</sup> دو گاو، برای تعیین نوع او کافی است. او با از بین بردن متضاد خود، حق حیات، حق رب‌النوعی. و بالاتر از همه رهایش خورشید را بدست می‌آورد. مبارزه با شیر و شتر

---

۱- مهرداد بهار، کلک شهریور ۷۳، شماره ۵۴، ص ۲۲۲.

۲- دکتر ژاله آموزگار، تاریخ اساطیر ایران، ص ۴۴.

۳- این اصطلاح در ورزش کشتی ما، هنوز بهمان صورت اولیه بکار برده می‌شود.

عاریتی مینماید. اولاً مطابق اصل تضاد نیست. ثانیاً سوی‌ها متفاوت از قبلی است در Coy مبارزه با شیر بیشتر چیزهای گفته می‌شود که مناسب یک پرنده است، از آن گذشته بودن شیر و شتر در این اپیزود هم به موقعیت آنها در مجموعه اساطیر لطمہ میزند زیرا شیر پرورنده انسان اول گاه چهار است و شتر هم مادر قازان خان است و نقش مزبور، خویشکاری این دو را مخدوش مینماید.

این مبارزه حادثه‌ی عظیمی است در مجموعه اساطیر، رهایش آفتان از اسارت، اولین نظاهرات گاو پیشانی سفید در این اپیزود دیده می‌شود، و شایسته است این حادثه، اساس دینی با عظمت میترائیسم باشد. این برآمدن بجاست منتهای در مجموعه اساطیر، حادثه و اتفاقی بیش نخواهد بود. این برآمدن باعث تأثیرات عظیم‌تر و دیرپاتر شده است. مثلاً: [فرعون بر غم صفت الهیش میباشد در پیکاری سخت با نگاهبانان میدان «ورزه گاو میدان نذورات» بیروز شود، تا حق اقامت در آسمان را بدست آورد.]<sup>(۱)</sup> [یعنی فرعون با تمام ادعاهای و مقام‌ها و مناصب باید تکرار کننده مراسم مبارزه قاتنرالی با گاو سیاه باشد و با تکرار این مراسم حق اقامت در آسمان را بدست آورد و قربانی کردن گاو سیاه مایه خیر و برکت است: [بعضاً در پرتو این کار ویژه صنع و خلق (از ورزه گاوی که بدست میترا کشته می‌شود بذرها و دانه‌ها و گیاهان می‌رویند).] که در ید قدرت سازمان بخش یا آفریدگار جهان است.]<sup>(۲)</sup> تأویل مبارزه با گاو سیاه را دیدیم، با تأویل، بذرها و دانه‌های گیاهان نخواهند رُست ولی با رهایش آفتان و به تفسیر میشود که در اثر تابش آفتان بذرها و دانه‌ها خواهند رست. گاو اهریمنی، با گاو یکداد تفاوت دارد و برای این رهایش باید قاتنرالی زودتر از طلوع آفتاب بیدار باشد. [مهر سحرگاهان به پیکار

---

۱- میرجا الیاده، تاریخ ادیان، ص ۱۴۵.

۲- میرجا الیاده، تاریخ ادیان، جلال ستاری، ص ۱۵۴.

تاریکی اهریمنی بر میخیزد.<sup>(۱)</sup> اصولاً این عمل هر روز قبل از طلوع اتفاق می‌افتد. در دیالوگی گفته می‌شود: [قبل از سرزدن صبح، دختر را به من میدهی؟<sup>(۲)</sup>] دانیشی جایی است که آسمان اولین بار توسط نور شکافته می‌شود، آنجا صبح و قبل از صبح بهم آمیخته است، می‌پرسد خورشید را قبل طلوع بمن میدهی یا نه؟ او باید قبل از سرزدن آفتاب بیدار باشد، اصولاً مشخصه‌ها در متن داستان هست: [یشت مربوط به میترا شمه‌ای از کشور زرتشیان را بدست میدهد چنین میگوید که میترا پیش از خورشید بیرون می‌آید.<sup>(۳)</sup>] و بدین ترتیب الان می‌شود به یک سوال آفای گیرشمن جواب داد. [جه پیوندی بین نقش‌های برجسته میتراس در مقام گاوکش و متن‌های پهلوی که در ان گاو خاستگاهی بدست اهریمن کشته می‌شود وجود دارد.<sup>(۴)</sup>] ما دیدیم که گاوی که بدست فانتورالی کشته می‌شود، گاو اهریمنی است. سیاه، وحشی، نه تنها با گاو یکداد متفاوت است، بلکه متضاد آن هم هست.

- جای جای سوی‌ها، آکنده از ستایش آفتاب است و این آفتاب عاشق است. آفتاب عاشق بروش‌های مختلفی توصیف شده است:

دختر زیبا بالباس زرد خود  
بالای قصرش ایستاده  
از نگاه وی چنین پیداست  
که در عشق تو می‌سوزد.

- 
- ۱- هاشم رضی، آئین مهر و میترائیسم، ص ۲۵.
  - ۲- پروفسور پناه خلیل اُو، دده‌قوقد، انتبه عاییده‌سی، ص ۱۵۸.
  - ۳- گیرشمن، دین ایران باستان، روایا منجم، ص ۸۸.
  - ۴- دین ایران باستان، ص ۱۳۵.

آفتاب در افسانه‌های ما دختر است و یا این وصف: (سنگینیات را خاک هرگز در نمی‌یابد). نور از لحاظ وزن مطابق نظریه فوتون خیلی سبک است. و نیز این اوصاف مبانی پیدایش قسمتی از ایلیاد است. [هلن برفرار بادها)، هلن را در کاخ خود دید که روی بافته‌ای سفید مرمری سوزن دوزی میکرد هلن که پوشیده از پرده‌ای با سپیدی خیره کننده بود خود را از کاخ ببرون افکند و اشک شوق ریخت، وی تنها نبود بزودی به نزدیک دروازه سنهیس Scées رسید.<sup>(۱)</sup> ] به جرئت میتوان گفت، هلن، سالجان است. با همان هیات که در دده قورقد فعلی هست. با این تفاوت که اوروز قادر به آزاد کردن سالجان (خورشید) میباشد ولی در یونان اساطیر، سیر خود را دارند. و نیز سروд نخستین: خلاصه سرود [دهمین سال جنگ تروا است.<sup>(۲)</sup> آگاممنون پادشاه آرگوس به سرداری یونانیان بر تروا لشکر کشیده است.<sup>(۳)</sup> ]

اگر این ده سال، از سال‌های زئوس بزرگ باشند، یعنی به معنی هزاره دهم باشد. در اینصورت حوادث طابق النعل بالنعل باهم، هم آوا می‌شوند. البته باید به حرف‌های گیرشمن در دین ایران باستان گوش کرد [به هر صورت این ایزدان تماماً ایرانی هستند زیرا فهرست آنها توسط ایران قابل توضیح است نام‌های یونانی صرفاً، پوشش آنهاست.<sup>(۴)</sup> ]

در مورد وصف خورشید بیانات متفاوتی نیز هست:  
ساری دونلو سالجان خاتون - امروزه نیز به آفتاب ساری کوئینک میگویند، و نیز گفته می‌شود:

[خورشید درخشان]

---

۱- سعید نفیسی، ایلیاد، ص ۱۲۶.

۲- اسب چوبی هلن تروا، در رابطه با سمبول قازان‌خان بودن، و سحرآمیز بودن آن، عامل

۳- ایلیاد، ص ۴۳. فتح و پیروزی میتواند باشد.

۴- ص ۳۱۲.

دوشیزه شکوهمند روشنائی.<sup>(۱)</sup>

- ترکیب خود سالجان هم جالب است. در زبان فعلی ترکی، سالداش به معنی سنگ یکپارچه است. سالجان یعنی وجود یکپارچه و کامل و مطلق، با توجه به قضایای وجود در سیستم‌های مختلف فلسفی، قدیمی‌ترین قضیه‌های وجود و وحدت وجود به این منابع بر می‌گردد.

- اطلاعات بیشتر در مورد سلجان خاتون [مگر تکور دختری داشت محبوب، عالی دیدار، در چپ و راستش دو کمان جفت میکشید - تیری را که او می‌انداخت به زمین نمی‌افتد.<sup>(۲)</sup>] کمان دو طرف یعنی دایره کامل و زمین نیافتادن تیر پرتابی، توصیف آفتاب است.

- ذکر شده است: [گفتنی اینکه او دیسه در خودش بسات و به یه ره ک را یکی می‌کند.<sup>(۳)</sup>]

ما تا اینجا دیدیم که به یه ره ک رب‌النوع گاو است. این رب‌النوع بعدها دارای هیات انسانی شده، یا به رمزدارای هیات انسانی است. و بسات را بعدها خواهم شناخت که کیست. این دو شخصیت با خویش کاری‌های متفاوت بعدها دگردیسی پذیرفته و بعداز دگرگون شدن، توسط یونان بدون اطلاع از منشاء و مبدأ چنین

۱- سی. آر. سی. آلبر، زبور مانوی، ترجمه از متن قبطی، ترجمه به فارسی سروش بنایی،

ابولقاسم اسماعیل پور، ص ۱۰۴

(توضیح این دوشیزه شکوهمند، سالجان است).

۲- گیزلی دده‌قورقود: مگر تکورون بیر عظیم گؤره‌کالی، محبوب قیزی واریدی، ساغینا، سولونا ایکی قوشای ای چه کردی، آندیغی او خ پیشه دوشمه‌زدی...). - توضیح: (پرتاپ کننده تیر، یکی از سه بن آفتاب، ماه، ستاره، است).

۳- گیزلی دده‌قورقود، ص ۱۱۳

[دنهملی او دیسه یا اوژوننده، بسات لا، به یه ره بی بېرلشدیریر.

اساطیری. اخذ شده و در یونان این دو کاراکتر، یکی شده‌اند. البته بد نیست نظرهای گیرشمن را در مورد منابع یونانی هم داشته باشم. [منابع یونانی سرشار از نقاط ابهام است و منابع ایرانی متأخرتر از آنست که بتوان در یافتن پاسخ‌ها از آن سود برد.]<sup>(۱)</sup> در مورد نقاط ابهام منابع یونانی دلایل زیادی هست و لی برای متأخر بودن منابع ایرانی، با توجه به عدم شناخت کافی از این منابع در شکل‌های گوناگون آن، باید گفت این منابع چنان قدیمند که در آن جانی برای تخم مرغ کیهانی که هلن از آن موجود شده است وجود ندارد.

---

۱- گیرشمن، ایران باستان، ص ۲۶۳ - (مبحث ایران و فیلسوفان از هراکلیت تا افلاطون)

## خلاصه داستان «یغنق پسر، قاضلیق قوچا Yigenek»<sup>(۱)</sup>

### داستان هفتم کتاب دده قورقود

بايندرخان، پسر گوی خان، چادرهای سپیدش را برابر روی زمین‌های سیاه افراشته بود، قاضلیق قوچا که وزیرش بود روی زانوان بزرگش چرخید. «اجازه خواست که بجنگ بروند». - گفت: «هرجا می‌خواهی برو». او تهیه جنگ دید، با یارانش حرکت کرد. به قلعه‌ای رسیدند که فرمانروایش دیرک Direk پسر ارشین، و قد آن کافر ۶۰ آرشین بود.

وقتی به نزدیک قلعه رسیدند. دیرک بیرون آمد و جنگ شروع شد. قاضلیق قوچا مثل باد حمله کرد. ضربه‌ای به دیرک زد، طوری نشد. دیرک با ضربه‌ای که زد قاضلیق قوچا را گرفت و اسیر کرد. قاضلیق قوچا پسر کوچکی داشت که وقتی به سن ۱۵ سالگی رسید، در موقع بازی از همبازی‌ها، شنید که پدرش اسیر است، قبل‌گفته بودند که او مرده است. آمد پیش بايندرخان، گفت:

ای خداوند چادر اسپید  
که با تاریک روشن سحرگاهان

---

۱- یق اینه ک: یعنی جوهر اینه ک، پسر اسب پیر. (اسم داستان در مورد رب‌النوع گاوه پدر او که رب‌النوع اسب است صحیح است می‌کند).

امر کردی بپاکنند آنرا  
ای خداوند ساییان آبی رنگ  
من فکر میکرم پدرم مرده، الان میدانم که اسیر است، اجازه میخواهم برای  
رهائی پدر بروم. پدر شانزده سال است اسیر است. او اجازه ضمی گرفت.  
یعنی خوابی دید:

در آن دنیای اسرا  
چشمها بیم را گشودم  
آشکارا دیدم آنجا  
قهرمانان اسب می‌تازند  
و من اسبان پیشانی سپید را  
به دور خود فراخواندم

با داشتی اش صحبت می‌کند، داشتی اش میگوید که من کاری از پیش نتوانستم ببرم. داشتی  
میگوید:

یاوران من مثال گرگ‌ها بودند  
یعنی در جواب میگوید که:  
تحت فرمان تو تنها  
کسانی پست بودند  
که باریا جنگیدند

حضرت تسخیر قلعه بر دلت مانده است  
خوبست اسب بادپا، پایش نلغزد.

این جواب یعنی بود، حرکت کردن تا بقلعه رسیدند. دیرک بیرون آمد. دوندار  
دیوانه را با گرز کویید. بعداز او دولک اورن رفت و عقب نشست. بعد یعنی رفت، با  
شمشیر زد. خون سیاه دیرک بیرون زد و اهریمنان با دیدن این صحنه عقب نشستند  
و فاضلیق قوچا را آزاد کردند... در آخر بعداز اینکه پدر و پسر همدیگر را شناختند.  
[کنار هم تنگ نشسته و همانند گرگ‌های وحشی که زمان زیادی در اشتیاق هم  
باشند زوزه کشیدند. دده قورقود آمد و دستانها سرود.]

### ملاحظات:

این داستان واریانت ناقص از داستان اول کتاب است. بوغاج بعداز اینکه پدر اسیر شد. برای آزادی او شناخت. داستان اول کاملتر است. اینجا مضماین بکرترند.

- یعنی، به معنی تکاشف، اگر چیزی جائی متراکم شود گفته میشود: «یغیشدی». یعنی اینک، به معنی جوهر گاو، یعنی رب‌النوع گاو، رب‌النوعی که پسر رب‌النوع اسب است. البته میدانیم مادرش کیست.

- گفته می‌شود: [قلعه دارای تکوری بود.]<sup>(۱)</sup>

اینجا قاراتکور با تجربید (تکور) و تبدیل به ته‌کور، عنوان مقام و منصب طرح شده است.

---

۱- آزاد نبی پتو، دده‌قورقد، ص ۹۴. «اول قلمه نین بیر ته کوری واریدی.»



## خلاصه داستان «کشتن باسات، تپه گؤز را»

### داستان هشتم کتاب دده قورقود

چنین روایت شده است خان من، که روزی دشمن به چادرهای او غوز تاخت. در تاریکی شب افراد ایل شکست خوردند.<sup>(۱)</sup> در این هنگام که افراد پراکنده میشدند و فرار میکردند، پسر نوزاد اوروز قوجا uruz koga جا ماند. شیر مادهای این نوزاد را یافت و پرورش داد. ایل او غوز دوباره به محل خود بازگشت و زندگی را از سر گرفتند. روزی مهر خان خبر آورد که «خان من، شیری از بیشه بدر آمده می‌غرد، ولی همانند انسان با غرور و تکبر راه می‌رود. به اسبها حمله می‌کند و خونشان را می‌مکد.» اوروز گفت خان من، شاید او پسر من باشد که در آن شبیخون بر جای مانده. همه جمع شدند شیرها را از کنامشان بیرون راندند و پسر را خارج کردند. [اوروز او را به چادر خود برد، جشنی بیاکردند]. ولی پسر تا پایان آن روز در چادر نماند به کنام شیرها بازگشت، دوباره او را گرفتند. دده قورقود آمد و گفت: [یسرم تو یک انسانی، با جانوران وحشی دمساز مشو. نام برادرت قیان سلجوق است نام تو

---

۱- توضیح: (یعنی تا روز بود شکست نخورده بودند. کمک اهربین به آنها، آنها را فاتح ساخت)

باسات (Busat) خواهد بود. من نام تو را دادم، عمر درازت را خدا بدده. روزی اوغوز به بیلاق رفت. ایل اوغوز چوبانی داشت به نام کونور قوجا ساری چوبان (Konur Koja Sari Chopan). هر وقت اوغوز کوچ می‌کرد، او جلوتر از همه راه می‌افتداد. روزی چوبان مشغول چراندن گله بود، گله از چیزی رم کرد، چوبان خشمگین شد. بدنبال بزی که از گله جدا شده بود رفت و پری‌ها را دید که بال گشوده‌اند و در پروازند. او بالاپوش چوبانی اش را روی یکی از آنها انداخت و دختری را گرفت، هوس بر او چیره گشت، با او به عنف درآمیخت. گله دوباره رمید، چوبان ناچار به طرف گوسفندانش دوید، پری بال زد و گفت: [تو امانتی نزد من گذاشتی، پس از یکسال بیا و آن را بگیر، ولی این را بدان که با این عمل خود باعث انهدام اوغوز گشته]. با شنیدن سخنان پری ترس در دل چوبان افتاد. بعد از یک سال باز بر لب چشمه، چیزی گله را رم داد. پری دوباره ظاهر شد، چیز درخشندۀ‌ای روی زمین افتاد و حشت بر چوبان غلبه کرد، با فلاخن شروع به سنگسار کردن آن نمود. هر سنگی که به او می‌خورد بزرگتر می‌شد، چوبان آن را ره‌ها و گله را برداشت و بردا. در این هنگام بایندر و نجباو اوغوز که از شکار بر می‌گشتند به محل رسیدند. چیز بسیار بزرگ و درخشندۀ‌ای دیدند، هر کس لگدی زد آن شئی بزرگتر شد. اورزوچوچا هم لگدی زد، مهمیز چکمه‌اش به آن گیر کرد و آن را درید. و دیدند که کوکی از درونش بیرون آمد، بدنش مانند انسان معمولی بود و فقط یک چشم، آن هم بالای سرش داشت. اوروز گفت: [خان من، این را به من بدهید تا با پاسات بزرگ کنم]. بایندرخان گفت: بردار از آن تو.

برای بزرگ کردنش دایه آوردنند. او با یک مک تمام شیر دایه، با مک دوم خون دایه و با مک سوم جان دایه را گرفت. چندین دایه از بین رفت. با شیر گاو بزرگ شد. در حین بازی، دماغ و گوش همبازی‌هایش را خورد همه مردم از دستش بتنگ آمدند. اوروز هر چه نصیحت کرد. سودی نبخشید، سرانجام او را از چادر خود بیرون انداخت، مادر تپه گؤز آمد و حلقه‌ای در دست پسرش کرد و گفت: [این حلقه نمی‌گذارد تیری در بدنت فرو رود یا شمشیری در تو کارگر باشد]. تپه گؤز سرزمین

اوغوز را ترک گفت و به کوه زد. در مدت کمی هیچ چوبانی در صحرا نماند. همه را گرفت و خورد، بارها مردان اوغوز جمع شدند حریف او نگردیدند. او همه را عاجز کرد. روی همرفته اوغوز هفت بار از او شکست خورد.

دده قورقود را فرستادند، با او صحبت کرد. قرار شد روزی دو مرد و پانصد رأس گوسقند و دو نفر آشپز برای او بدنهند افراد اوغوز دیگر تمام میشدند. پیرزنی که قبل ایک پسر خود را داده بود و نوبت به تنها پسر باقیمانده او رسیده بود. آمد پیش باسات که تازه از جنگ برگشته بود و احوالات را به او تعریف کرد واژ باسات اسیری را گرفت و بجای پسر خویش داد. باسات با شنیدن احوالات از پیرزن نزد پدر و مادر خویش رفت و از آنان برای جنگ با تپه گوز اجازه خواست. پدر و مادر مانع جنگ او با تپه گوز بودند او گفت که باید بروم. از ترکش خود مشتی تیر درآورد و در کمرش قرار داد و شمشیرش را بست و کمانش را بدست گرفت و بعداز بوسیدن دست پدر و مادر بسوی سالالخانه روان شد. تپه گوز را دید که به پشت خوابیده، تیری به سوی او روانه کرد. تیر در بدن او فرو نرفت و شکست، تیر دوم هم همانطور شد. تکه های شکسته تیر پیش پای تپه گوز افتد. تپه گوز او را دید و گفت: [از اوغوز برای ما یک بره بهاری رسیده است]. او را گرفت در ساقه پاپوش خود قرار داد و به آشپزها گفت: برای بعداز ظهر این یکی را به سیخ بکشید تا بخورم. دوباره خوابید، باسات با خنجر پاپوش را پاره کرد و بیرون آمد. از پیر مردان آشپز پرسید چگونه میشود او را کشت، آنها گفتند مانعی دانیم ولی میدانم که چشمش گوشتشی است، باسات بالای سر تپه گوز رفت، و پلک چشمش را باز کرد و دید که گوشتشی است گفت: [سیخ را در آتش بگذارید داغ، داغ شود]. بعد باسات آن را در چشم تپه گوز فرو برد و او را کور کرد. بعد خود را به درون غار انداخت، تپه گوز فهمید که او در درون غار است، خود را به دهانه غار رساند و طوری نشست که با پاهایش بتواند دهانه غار را بینند و گفت: [اهی برهای پیش رو<sup>(۱)</sup> گله، یک یک بیاشد و از وسط پاهای من بگذرید]. باسات در غار

---

۱- او با حیوانات صحبت میکند و حیوانات به دستور او عمل میکند.

برهه‌ای را کشت و پوستش را که سرش هم رویش بود. بر دوش خود کشید و خواست با آن از میان پاهای تپه گوز رد شود، تپه گوز حس کرد باید باسات درون پوست باشد. گفت: [بته شگون دارم تو می‌دانستی چگونه ممکن است من نابود شوم. من ترا آنچنان بر دیوار می‌کوبم که دمبهات دیوار را چرب کند]. باسات سر بریده را با پوست به دست تپه گوز داد و از وسط پاهای او گریخت تپه گوز پوست را محکم به زمین کوبید. بعد تپه گوز حیله‌ای بکار برد. حلقه‌ای را که مادرش به او داده بود و بوسیله آن روئین تن شده بود بطرف باسات انداخت و گفت: [این حلقه را در انگشتت فرو کن تا هیچ نیزه و شمشیری بر تو کارگر نشود]. باسات حلقه را برداشت. تپه گوز پرسید در دست کردنی؟ او جواب داد: بلی.<sup>(۱)</sup> تپه گوز با شنیدن صدای او با خنجر به سویش حمله کرد و او کنار کشید و حلقه از دستش افتاد. تپه گوز از زنده بودن باسات پرسید. باسات جواب داد که زنده‌ام. تپه گوز غاری را نشان داد. پرسید آن غار را می‌بینی؟ باسات جواب داد می‌بینم. گفت: در آن غار گنجینه‌ای دارم. تا آشپزها آن را تصاحب نکرده‌اند، تو تصاحب کن. باسات وارد غار شد. گنجینه عظیمی دید و با دیدن آن خود را فراموش کرد. تپه گوز در را بست و پرسید آنجا هستی. باسات جواب داد. بلی، تپه گوز گفت من آنرا ویران می‌کنم تا زیر خاک به مانی هنگامی که او به گند غار فشار آورد. هفت در بروی باسات باز شد و او سریعاً بیرون آمد. بعد تپه گوز باسات را به غار دیگری فرستاد. گفت در آنجا دو تا شمشیر است یکی با نیام، دیگری بی‌نیام. شمشیر بی‌نیام سر مرا می‌تواند بیرد.

باسات از دهانه غار نگاه کرد دید که شمشیر بی‌نیام هی بالا و پائین می‌رود. با شمشیرش ضربتی به آن وارد نمود شمشیرش دو پاره شد. درختی را کند و بطرف شمشیر انداخت آنهم دو پاره شد، با کمانش تیری بسوی شمشیر انداخت شمشیر به

---

۱- او جواب داد: «تا خیندیم».

زمین افتاد. باسات آن را برداشت. از غار بیرون آمد. تپه گوز پرسید خیال مردن نداری؟ جواب داد. نه. پرسید از کدامین سرزمین هستی، خان ایلت کیست؟ پدر و مادرت کیست؟ به آواز پرسید:

بگو ای مرد جنگی،  
از کدامین سرزمین هستی؟  
بیلاقت کجاست  
در شبان تار.

راهتان را با چه میجوئید<sup>(۱)</sup> بعداز معرفی تپه گوز، باسات را شناخت و گفت، برادر به من رجم کن.<sup>(۲)</sup> امان ده. باسات ظلمهایی که تپه گوز نموده بود یک یک شمرد، او را لایق مرگ اعلام نمود. بعد او را با شمشیر خودش کشت. سربریده او را سوراخ کرد و آن را به زه کماش کشید.

خبرها به ایل اوغوز رسید. بزرگان جمع شدند و شادی کردند. دده قورقود آمد و سرو دد:

هنگامیکه تو کوه سیاه را  
زیر پا میگذاری  
راه خوبی پیش پایت باد!  
بادا که از رودهای مالامال از خون، گداری داشته باشی.<sup>(۳)</sup>

۱- در نسخه ترکی، ستوال و جواب کاملتر است.

۲- این امان خواستن، در منابع دیگر و بشکل‌های دیگر نیز آورده شده است.

۳- در متن ترکی چنین آمده است:

قاراداغا پشت دیننده  
آشیت و ترسین  
فانلى، فانلى سولاردان گنجیت و ترسین.

### ملاحظات:

الف: چیزهای بیشتری در مورد قاراجیق چوپان - دیدیم که اسم او Konur koga Sari Chopan است. [ذکر طولانی که در پاپروس (Delatte) ۱۰۰، آمده است پایگاه استثنائی و خارق العاده گیاه چیده شده را معلوم میدارد. «کرونوس تخت را کاشت، Hera پذیرفتارت (نگهبان) بود ... ساخته استخوان‌های Mnevia و گلهای دیدگان هورووس، بذرهاست آب پشت پان. (pan) خدای شبانان و گله‌ها که قدرت شهوانی بسیار داشت ) ... من هر مسم. <sup>(۱)</sup> ]

قبل از هرجیز اینجا حروف cho از اول کلمه چوپان chopan افتاده است. اگر جو (cho) نیفتداده بود، مشخصات کاملتر بود، اگر چه با توجه به خدای شبانان و رب النوع سگ بودن، ارتباط‌ها نیز مطمئن است. اصولاً در فرهنگ ترکی بجای خوک اروپائی، سگ مظہر شهوت پرستی است. مخصوصاً سگ ماده، در اینمور زبانزد خاص و عام است. این شهوت پرستی او بدون توجه به نصایح مقدمه کتاب منجر به انهدام قوم اوغوز میگردد. تا جاییکه در اوستا با آنانکه او را مزدابرست میشمازنند. ولی ویرانگر جهان اشے نیز میدانند.

«زَوَّتْ». ای امشاسبندان! ای دین مزدابرست! ای ایزدان نیک! ای آبها! ای گیاهان

ای زَوَّرَهَا، کسی را که میان مزدابرستان: خود را مزدابرست پیرو بهترین اشه شمارد، اما جهان اشے را به جادوئی ویران کند به ما نشان دهید. <sup>(۲)</sup> ]

قاراجیق چوپان تنها کاراکتریست که مزدا پرست است و باعث از بین رفتن اوغوز است.

- در بعضی قسمت‌ها می‌بینم که بندھشن Bandahišn یا اوستا، شراح دده قورقود

فانلی، فانلی سولاردان گنجیت و نرسین. ۱ - میرچالیاده، تاریخ ادیان، ص ۲۸۴.

۲ - جلیل دوستخواه، اوستا، هات، ۸، ص ۱۳۲.

است:

[سگ گله که شبان است. او را جابک و خویش موزه و خویش جامه و بیخواب و کوشما و بیدار، چهارده دندان، تیز دندان و رمه سالار آفرید.]<sup>(۱)</sup>

اگر این قسمت را در متن داستان مورد نظر قرار دهیم، احتیاجی به مراجعه به چویان با هیات انسانی در دده قورقد نیست این اثبات دیگری است بر نوع او. البته موارد زیادی در مورد قاراجیق چویان و سگ در اوستا هنست:

[فرگ ۱۳- ستایش سگ است. فرگ ۱۴- به عمل جنایت آمیز کشن سگ آبی<sup>(۲)</sup> می‌بردازد. فرگ ۱۵- به پنج گناه مرگ آور، زنا، سقط جنین، وظایف تعهدات پدر نامشروع در مقابل مادر و کودک، درمان روسجی آبستن، زاد و ولد سگها می‌بردازد.]<sup>(۳)</sup>

اینجا همه چیز در مورد سگ است. حتی وظایف پدر نامشروع. البته دگردیسی‌ها هم زیاد و هم جالب است: [گر شاسب فریب پری خانثیتی را در سرزمین «وبکرد» می‌خورد و به او می‌بیوندد. شاید گناه اصلی او بیوستن به این پری باشد. چون این پری او را از انجام اعمال مزدیسني باز می‌دارد ولی ...]<sup>(۴)</sup>

ما داستان بیوستن او را به پری دیدیم، اسم خنا ثبیتی شایان دقت است. در زبان ترکی سواپنی، به معنی سگ آبی است و این با شرایط داستان تطابق دارد. مادر تپه‌گوز، جن دریابی است. اطلاعات بیشتر در این مورد: [زرتشت به اهریمن پاسخ

۱- گزارنده مهرداد بهار, *Bundahišn*, ص ۷۹.

۲- توضیح: کشن سگ آبی که با نام پری یا جن دریابی، که مادر تپه‌گوز می‌باشد به عدالت نفرت از تپه‌گوز است.

۳- دوشن گیمن، دین ایران باستان، مترجم رویا منجم، ص ۵۵.

۴- دکتر ژاله آمورگار، کلک شهریور سال ۷۳، شماره ۵۴.

داد. ای اهریمن، ... من پری «خنثی‌تی» دیو آفریده را فرو می‌کوبم.<sup>(۱)</sup> یا: [گرشااسب: (در اوستا) «کیرسااسب» به معنی دارنده اسب (لاغر) یکی از نامدارترین چهره‌ها در اساطیر ایرانست.<sup>(۲)</sup>]

یا داریم: [تریت، پدر گرشااسب از خاندان (سام)....<sup>(۳)</sup>] در همین هات یسته، همچنان که در بسیاری جاهای دیگر اوستا از گرشااسب با صفت‌های زبردست، گیسور (دارای گیسوی بلند) و گرزبردار یاد می‌شود.

[پورداود نوشه است که گرشااسب در اوستا به منزله رستم شاهنامه یا هرکول اساطیر یونانست]. نام پدر گرشااسب ثرایت، «سوری ایت» سگ گله است. و زبردست، گیسور، خویش موژه ... در وصف اوست. این چوبان، در نبرد با اهریمن، از لحاظ شجاعت یک سروگردن بالاتر از رستم و هرکول است. البته هرکول در یونان از اول هیات انسانی دارد. اینجا علایم شخصیت قبلی، با بارگردانی همراه است. به غیر از شجاعت، به علت آمیختن با پری دریانی (یا جن دریانی) باعث از بین رفتن قوم اوغوز می‌شود.

- در کتاب گیزلی دده قورقد، پرسیده می‌شود:

[براستی، اسطوره با، چه علتی، تپه گوز را یک چشمی آفریده است و در همان جا جوابی دارند نظر «یگانه چشم - یگانه ضربه»<sup>(۴)</sup>]

البته این ساده‌ترین جواب است و حقیقت را در مورد او ادا نمی‌کند و فقط یک تفسیر می‌تواند باشد. علت پیدا نبودن یک چشم تپه گوز جن بودن مادرش است و در مجموعه اساطیر، راههای ساده‌تر برای بیان انتخاب نشده است. تابع ضرورت‌هایی است. باید بیاد داشته باشیم پدر این کاراکتر رب‌النوع سکان است. و مادرش، جنی از

۱- جلیل دوستخواه، اوستا، وندیداد، ص ۸۶۳.

۲- اوستا / پیوست در ص ۱۰۴۲ . ۳- یسته هات ۹، (بند ۱۰)

۴- عبدالله یعنو، کتاب گیزلی دده قورقد در ص ۱۲۲: [دوغروداندا نه سببه میف، تپه گوز رو محض تک گوزلو یاراندی].

دریای سیاه، به غیر از شرایط خاص قارابیه ق چوبان، ضرورت دیگری نیز وجود دارد. ضرورت فلسفی، از جانب ثنویت، هر شخصیت با از بین بردن منضاد خود حق حیات .... را پیدا می‌کند. این حیات با نامگذاری در اکثر موارد شروع می‌شود. [اوروز قوچا گفت: «خان من! این را به من بدهید. تا با پسر باسات بزرگش کنم!...» بایندرخان گفت: «بردار از آن تو»]<sup>(۱)</sup>

اینجا انسان اول گاه چهارم با ضد انسان، در یک معامل (attribute) بزرگ می‌شود. در تعریف دیالکتیک داریم « تقسیم ، واحد بدوجزء منضاد و معرفت، اجزاء، کنه دیالکتیک است» اینجا هم باسات، هم تپه، گوژ شناسانده می‌شوند. این بستر فلسفی است که تأویل وجود این دو کاراکتر است، خود دلیل دیگری بر اورزیمان بودن تپه گوژ در برابر پلیفوم یا سیکلوب است. اینجا انسان اول و ضد او از اول، تا مرحله‌های بالاتر، در مقابل هم قرار می‌گیرند. «خود بوجود آمدن باسات شایان» است. [تپه گوژ، در مراجعته به باسات از کیستی او؛ می‌پرسد باسات در چه راب می‌گوید؛ خان حمل کننده عالم هوندورما، بایندرخان / آلب ما که آفتاب کیس را از طرف، مقابل در محل خود قرارداد، سالورقازان / اگر پرسنده نام مادرم باشی درخت عظیم / نام پدرم را اگر بخواهی شیر درنده / اسم خود مرا بخواهی؛ من باسات، پسر اوروز هستم.]<sup>(۲)</sup>

با اعلام تابعیت از بایندرخان و سالورقازان، در ص.ف آهورائیان بودن خود را بیان و می‌گوید مادر من قابا - آغاج است. در رابطه با درخت مذکور ابتداً به ذهن

۱- جفری لویس، کتاب باباقور قبرد، مترجم فریبا عزیز دفتری، دکتر حریری، ص ۱۱۶.

۲- کتاب ادبیات شفاهی خلق آذربایجان، ص ۳۲۴.

[تپه گوژ، باساتا مراجعته انددهره ک، اونون کبیم اولدوغونو، سوروشور، باسات ایسه جاواییندا دئییر، (قابا عالم گوتورن خانیمیز بایندرخان / قیریش گونو اؤنین تپه ن آلب میز سالورقازان / آنام آدین سردار اولسان «قابا - آغاج» / آنام آدین دیرسن قوغان اصلان / منیم آدیم سورارسان اوروزاو غلو باسات دیر].

متبار میشود که این درخت شاید درختی باشد که اوغوز در کنده آن با دختری ازدواج کرد و حاصل این ازدواج، گوئی خان، دنیزخان، داغ خان بود. با توجه به حضور بایندر خان و باسات و دقت در اینکه این سه بن، از شش بن فاصله زمانی زیاد، با این حادث دارند. اصولاً بن‌ها جزو اولین آفرینش‌ها هستند و در «گاه‌دوم» وجود پیدا کرده‌اند. ولی از بوجود آمدن باسات این اطلاع را داریم که بعد از گاه سوم موجود شده و اینکه انواع تحت هدایت رب‌النوع‌ها در مبارزه با اهربیمن هستند پس با توجه به فاصله زمانی میشود از این موضوع رد شد.

از کسی، بعنوان (فابا - آغاچ) درخت سایه گستر، بعنوان مادر اسم برده می‌شود. در مقدمه دیدیم که میگوید «مادر میداند پدر پسر کیست». و اطلاع داریم که انسان اول گاه دوم در حین مرگ تخم خود در جلو دروازه جهنم به زمین ریخته است. این تخم‌ها برای خشک نشدن در هرم شعله‌های، جهنم، احتیاج به درخت عظیم سایه‌داری دارند که بتوانند این مرحله را پشت سرگذاشته و انسان اول گاه چهارم را از نسل انسان اول گاه دوم تحويل اجتماع انواع بدهد. دیدیم از مرگ هرمز در برابر آتش جهنم بجهه‌هایش به وجود می‌آیند، اینهمه خوب‌باشند مبانی اسطوره قفقوس است. و علت اصلی مقدس بودن (درخت زندگی، ... یا Axis monde ) نگهداری تخم در سایه خود و جلوگیری از خشک شدن و سترونی تخم‌ها است. این حفاظت قسمتی از وظایف مادری است. این درخت خود شاهدی نیز بر مرگ انسان اول به دست اهربیمن است. و از برکت این شهادت است که مقام عرفانی دارد. و می‌تواند بگوید، «پدر پسر کیست». و با توجه به [زاده شدن انسان از زمین عقیده‌ای جهانی است<sup>(۱)</sup>]. مادر ذکر شده میداند که ریزندۀ تخم هرمز و مادر اصلی زمین است.

در متن از قوغان اصلاح و اوروز بعنوان پدر اسم برده می‌شود که آنها هم مانند درخت پرونده تخم در مراحل مختلف هستند. بجهه‌ایکه از رشد تخم در سایه درخت مقدس بزرگ شده، بواسطه شیری برداشته شده و در کنام شیران به توسط شیر

۱- میرجاالیاده، اسطوره، زویا، راز، ص ۱۶۸

پروردۀ شده، به جامعۀ انواع در لحظه‌ایکه لازم است تحويل داده می‌شود. این باید مبانی تمام اساطیری که بتوسط (گرگ، آهو، کبوتر، سیمرغ...) پرورش داده شده‌اند باشد، مثلًا: (سمیرامیس توسط کبوتر، زیکنیرید...)

در متن داستان نیز دلایل زیادی برای انسان بودن باسات وجود دارد. اولین کاراکتریست که در سرتاسر کتاب دده قورقد به او می‌گوید: [پسرم، تو انسان هستی ...]. و بدون انجام هیچ کاری به او نام میدهد. این نشانه تقاوّت کیفی او با سایر انواع است، و نیز در اتفاقات بعدی، این تقاوّت کیفی، یعنی عنصر شعور او به معرض نمایش گذاشته می‌شود. او از لحاظ جنّه در ساقّه پایوش تپه گوز قرار می‌گیرد، ولی در مبارزه بر او فاقق می‌شود. سوزاندن چشم، بدست آوردن شمشیر متحرک، جستن از دام‌های متعدد، نشانه ورود عنصر جدید به صحنه است که قبلًا نظیرش نبوده است. انسان اول گاه چهار، شجاع، عادل، مصلح، مدبر و هادی است.

مباحث زیادی در مورد آفرینش کاراکتر منضاد او در سطح دنیا هست. ما تا حدودی با علل اصلی وجود او آشنا شدیم قانون ژنتیکی دده قورقد و تئویت فلسفی او را بیشتر اینجاتی مینماییم. مطالب زیادی میتواند مورد مداقه قرار گیرد. این فقط مقدمه‌ای است برای این موارد. علی‌الظاهر در مقایسه تپه گوز با پلیفوم بغير از وضعیت مجموعه که اخذ بعد از دگردیسی مجموعه را نشان میدهد، در خود این محور نیز، چیزهای قابل ذکری وجود دارد.

الف: اگر در مجموعه حوادثی که بر سر اولیس می‌آید برخورد با پلیفوم را حذف کنیم یکی از اتفاقات عادی در سیر حرکتی قهرمان، حذف می‌شود، و لطمۀ‌ای به کل مسیر این قهرمان نخواهد زد. مخصوصاً اغلب حوادث هم سطح نشان داده می‌شوند.

اگر در مجموعه اساطیر، این اپیزود حذف شود، انسان اول گاه چهار که با از بین بردن منضاد خود، وجودش ثبت می‌شود و در این سیستم فلسفی همزیستی با تضاد و امتزاج وجود ندارد. یا نور است، یا ظلمت، یا سفید یا سیاه، حتی از رنگ ابلق بعنوان تحت سلطه اهربیمن، در یغمای خانمان سالورقازان در بعضی نسخه‌ها استفاده شده است، حذف خواهد شد یا نحوه به وجود آمدن دوباره انسان اول و تمام آثار و

تظاهرات آن، حذف خواهد شد. میشود گفت اساس اساطیر حذف خواهد شد.  
ب : در مجموعه حوادث اولیس اگر بجای پلیفوم یکفردی که دارای سه جشم بود  
گذاشته میشد یا از افرادی که چشمانشان در سینه‌شان بود، قرار می‌گرفت در برآیند  
کلی هیچ تاثیری نداشت. ولی اینجا تمام معادلات بهم میخورد.

ج : این تفکر و آفرینش کاراکترها در هر جا ریشه‌اش عمیق و اثراتش زیاد باشد،  
جایگاه و موطن اصلی اش آنجاست. ما در اینجا در زبان ترکی فعلی، در روایت‌های  
گوناگونی مثلاً از زبان عاشق‌ها، از زبان نقالان در ضرب المثل‌ها در موسیقی موقامی  
خود و فارسی، کردی، و بعض‌اً عربی و در افسانه‌های این نجد حتی در لیلی و مجتون  
وقتی که مجتون در میان وحوش است، آثار و تظاهرات این اساطیر را می‌بینیم.  
د : ما پدر و مادر تپه گوز را مطابق این اساطیر شناختیم. در اساطیر یونان، پدر و مادر  
اینها خدایان رده اول هستند دلیل برای این نقص وجود ندارد.

ه : در تپه گوز عناصر اصلی خیلی ساده‌اند. وقتی بوده که شاید آتش بصورت مستعمل  
نبوده، بعضی چیزها در پرداخت داستان اضافه شده، ولی در یونان عناصر اصلی،  
شراب و پنیر و شیر و ماست است : دگردیسی‌های بعدی هم هم قابل ذکر است:  
[اولیس با دوازده تن از همراهان بخشکی رفته و وارد غاری شد، و چند سبوی  
شراب نیز همراه داشت. در داخل غار مقدار زیادی پنیر، شیر، ماست نظر آنها را  
جلب کرد... اتفاقاً مالک غار (پلیفوم) که وارد قلمرو خود شده بود آنها را دستگیر و  
زندانی ساخت، سپس بدریدن و خوردن آنها (هر دو نفر باهم) پرداخت. اولیس  
مقداری از شرابی را که مارون بوی داده بود به پولیفوم تعارف کرد پولیفوم که شراب  
نخورده بود باندازه‌ای از آن نوشید که بوجود آمد. نام اولیس را پرسید، اولیس به وی  
جواب داد: «هیچکس» ... اولیس به وسیله چوبیکه به آتش تیز شده بود، تنها چشم  
سیکلوب را کور کرد چون صبح شد با پنهانی خود در زیر شکم قوچ از غار بیرون  
آمد.]<sup>(۱)</sup>

---

۱- پیر گریمال، فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمه احمد بهمنش، ص ۹۲۲

برای اینکه وضعیت باسات را بهتر درک کنیم روایت و نظرهای دیگر از هوشنگ که بجای باسات است می‌آوریم:

[کیومرث نخستین انسان در اسطوره آفرینش زرتشتی‌گری در شاهنامه به صورت نخستین شاهی که در همه جهان فرمانروایی داشت ظاهر می‌شود... فرمانروائی او سی سال دوام یافت... هوشنگ که نوه کیومرث و وارث تاج و تخت او بود، این وظیفه را بعدهد گرفت که از دیو سیاهی که پدرش سیامک را کشته بود سخت انتقام بگیرد، سپاه هوشنگ از حیوانات وحشی و اهلی و پرنده‌گان و موجودات مأموره الطبیعه تشکیل شده بود و با این لشکر سپاه دیو سیاه را ریشه کن و سر آن را از تن جدا ساخت.]<sup>(۱)</sup>

زمان تابلوی بالا، که تجسم شکست نهائی اهریمن و بعد از نبرد انسان اول گاه چهار با تپه گوز است که با زمان شیر، ماست، شراب فاصله دارد.

- [ای رأس گوسفندان، یک یک، بیا، رد شو!]<sup>(۲)</sup>  
این صحبت با گوسفندان و عمل به گفته تپه گوز زمان را نیز به ما اعلام میدارد: [تاکید میکنیم که دوستی با جانوران و دانستن زبانشان به نشانگان مینوی تعلق دارد.]<sup>(۳)</sup>

- سؤال و جوابی در داستان شایان دقت است. تپه گوز بعداز انداختن انگشت سؤال می‌کند:

[یسر به انگشت آراسته شدی؟ بلی، مزین شدم.]<sup>(۴)</sup>

این نشانه قابلیت فلسفی زبان است. این قابلیت در زبان آلمانی، که یکی

۱- جان هینلز، شناخت اساطیر ایران، ص ۱۷۰.

۲- آزاد نبی یعنو، دده قورقود: (مرّه، قوبون باشلاری، گهله، گنج)

۳- میرچا الیاده، (اسطوره، رویا، راز) ص ۱۶.

۴- آزاد نبی یعنو، دده قورقود، سؤال و جواب بصورت زیر است: (اوغلان اوزوگو تاخیندین می؟ تاخیندیم).

از سه منبع و سه جزء مارکسیسم است مخصوصاً جزء فلسفی بصورت مقابل با گذشتن از کل به جزء، نموده می‌شود، اینجا وقتی گفته می‌شود «شرابی ایدیم»، «تاخیندیم» جواب سوال با کل است و ساخت زبان ساختی فسلوی است، زبان ترکی، بعلت آهنگین بودن، زبان شعری، بعلت تطابق با صنایع ادبی، مثلًا معانی مختلف و زیاد کلمات، زبان ادبی نیز هست. گفته می‌شود: [دده قورقود و بایندرخان در اصل دو تصویر یک صورت هستند]<sup>(۱)</sup>. در کتاب دده قورقود نوع دده قورقود گرگ است، باید با بایندرخان، تجلی متفاوتی داشته باشد.

- در سوی های (Coy) ترکی، قازان خان در رابطه با آفتاب مسئولیت‌های دارد. او کسی است که آفتاب چروک و کیس<sup>(۲)</sup> را در محل خود قرار می‌دهد اصولاً نگهداری و صیانت آفتاب مسئولیت بزرگی است. باید آفتاب را بپاید که از مسیر تعیین شده خارج نگردد. گفته می‌شود: [وروونه مانند هر مرخورشید را می‌باید تا فروند نیفتند و برای او راهی می‌افریند که خورشید پیوسته از آن بگذرد آهورا مزدا نیز زمین را از افتادن بازمیدارد و برای خورشید راهی می‌افریند].<sup>(۳)</sup>

البته در اوغوز نامه اوغوز نیز برای خورشید و ستاره مسیر معین می‌کند.

- از کنام شیران گریختم / مویم چون گیسوان زنی دیوانه وش پریشان بود / از هر که سوی من می‌آمد / پرسنده / کلام شبان را از که باید خواست / چه کسی خواهد گفت / گاو را چگونه کشتند / در شهر ناباوران؟<sup>(۴)</sup> گوئی باسات از همه انواع یا شبانان می‌خواهد پرسد که «گاو در گاه سه چگونه کشته شده است؟».

۱- عبدالله بیتو، گیزلی دده قورقود، ص ۹۱: (دده قورقود و بایندرخان اصلینده بیر سیمانین ایکی گوژوشدو).

۲- ادبیات شفاهی، ص ۳۲۴، [قیریش گونو اوئندن تېمن آلب میز سالور قازان].

۳- ساموئل هنری هوک، اساطیر خاورمیانه، علی اصغر بهرامی، فرنگیس مزادپور

۴- زبور مانوی ترجمه متن قبطی از سی . آر . سی. آلب، گزارش فارسی از ابوالقاسم اسماعیل پور، ص ۶۷.

- گفته می‌شود: [این دو گیاه بصورت انسان درمی‌آیند و «روان به گونه مینوی در آنان داخل می‌شود. اورمزد اندیشه‌های اوزمردی را به آنان تلقین می‌کند: «شما تحمله آدمیان هستید، شما نیای جهان هستید، من شما را بهترین کامل اندیشه بخشیده‌ام. نیک بیندیشید، نیک بگوئید و کار نیک کنید و دیوان را مستانید.»]<sup>(۱)</sup>

- دده قورقد تلقین کننده اندیشه‌های اورمزدی است. وقتی می‌گوید «پسرم تو انسان هستی ...») این متن نشان دهنده بوجود آمدن انسان اول گاه چهارم است. این انسانها از تخم انسان اول گاه سوم در حین کشته شدن بدست اهریمن به زمین ریخته شده است این گیاهها در دده قورقد یک گیاه است و انسان اول بوجود آمده تنهاست. خود این خیلی قدیمی بودن اثر را میرساند. بعداً برای رفع این تشکیک که انسان‌های بعدی چگونه بوجود آمده‌اند تبدیل به دو گیاه شده است. احتمالاً سیر اساطیر پاسخ دیگری برای این تشکیک داشته باشد. نظریات مختلفی در این محور موجود است. مثلاً آفای سیمون مارکیش معتقد است خدایان نیز از گیاهان بوجود آمده‌اند. [نه تنها خدایان، بلکه انسان نیز از گیاه بوجود آمده بود.]<sup>(۲)</sup>

- البته در این مجموعه از بوجود آمدن خدایان روایت متفاوتی داریم و فقط انسان را از گیاه بوجود آمده، در این مجموعه دیدیم.

- [در اوغورنامه بزبان اویغوری، کرگدنی که در موردش بحث کوتاهی به میان آمده، جلب کننده دقت است ...]

[... این کرگدن اجداد کله گوزها و تپه گوزهای است.]<sup>(۳)</sup>

---

۱- دکتر ژاله آموزگار، تاریخ اساطیری ایران، ص ۴۵.

۲- اساطیر از دیدگاه علمی، ترجمه احمد بیانی، ص ۹.

۳- اوغوز نامه‌لر، ترتیب و ترجمه، ولی یعنو و اوغورلو ص ۸: اویغورجا «اوغوزنامده، حقینده قیساجا بحث اولونان کرگدن او برای داد، دقت چکنیدیر.... بوکرگدن تپه گوزلرین و کله گوزلرین اجدادی دیر.

فکر اینکه جدا اعلای په گوز اینها هستند بد جوری اشکال دارد. همه معادلات اساطیری مجموعه را بهم میزند. ضرورت آفرینش تپه گوز، قبل از هر چیز بستر فلسفی ثبوت است. بعد آن شان دادن ادراک و شعور انسانی ... بعلاوه، تپه گوز صاحب اصل و نسب معلومی است. پدر او کونور قوجا ساری چوپان، و مادرش جن دریائی است.

- گفته می‌شود: [سگ جن را می‌تواند به بیند.] و [جاییکه گرگ هست جن وارد نمی‌شود<sup>(۱)</sup>]

- مرگ تپه گوز با از بین رفقن یگانه چشمی که او از پدر دارد اتفاق می‌افتد و بدین معنی است که هر کس ارتباط آهورانی اش قطع شود، میمیرد و این مطابق مشخصه مجموعه است. مرگ جزو آفرینش‌های اهریمن است.

---

۱- [ایت جینی گوزه] و [اورداکی قورد وار جین دولانماز].

## خلاصه داستان «سغوق، پسر اوشون قوجا Ushun koja»

### داستان دهم کتاب دده قورقود

در روزگاران اوغوز، مردی بود بنام اوشون قوجا. اوشون قوجا دو پسر داشت که نام پسر بزرگ اغرق بود. اغرق دلاوری بی همتا بود. او هر وقت می خواست به بارگاه بایندر می توانست برود. او روزی از بایندرخان اجازه خواست تا برای نام گرفتن به جنگ رود. قاران توکور با غی ساخته بود که در آن مرغ و سایر پرنده‌گان و گوزن و چهارپایان را نگه میداشت این باع تلهای برای دلاوران اوغوز بود. اغرق با دلاوران خود به این باع که رسید در آن راشکست. گوزن‌ها را کشت.

بعد از آن جنگی شروع شد و طی آن اغرق اسیر گردید. سغوق برادر کوچک او بود شنید که برادر اسیر است به بارگاه بایندرخان جهت گرفتن رخصت، برای رفتن به جنگ، حاضر شد. بعد از کسب اجازه پیش پدر و مادر آمد. مادر هنگام اجازه دادن گفت :

به قربان زیانت گردم  
ای فرزند  
کوههای تیره رنگ دور دستم  
که زمانی دیر ویران گشته  
آخر بیا شد. سر برافراشت

رود زیبای زلالم خشک بود  
آخر به طغیان آمد و  
آن شاخه‌های خشک و بی بر  
گشت خرم....  
و میگوید وقتی با او روپرو شدی  
بیا پائین ز اسب قاضلیق خود ...  
گردنش را تنگ در آغوش خود گیر  
بانگ زن ای قله مغورو کوهستان زیبایم برادر جان.

پدر نمی خواست تنها پسرش نیز بجنگ رود، سرانجام او از پدر و مادرش خداحافظی کرد و روانه شد. بعد از طی سه شبانه روز و کشنن چند نفر از دشمنان افسار اسب را دور بازویش پیجید و بخواب رفت. دشمن افرادی را بجنگ او فرستاد، او با حرکت اسب بیدار شد و با آنها جنگ کرد و هر چه تعداد نفرات دشمن زیاد شد، کاری از پیش نبردند. تدبیری اندیشیدند که برادر را بجنگ برادر بفرستند. اغرق به بالای سر دلاور اوغوز آمد. دید که او خوابیده و بر کمر قوبوزی دارد. قوبوز را برداشت و برایش خواند از خواب بیدار شد، دست به شمشیر برد، دید که قوبوزش دست اوست گفت به احترام قوبوز دده قورقود از کشنن تو صرفنظر می‌کنم قوبوز را از او گرفت و خواند. در موقع خواندن نام برادر را بر زبان آورد. دو برادر همدیگر را شناختند باهم به دشمنان حمله کردند و آنان را به داخل قلعه راندند و با هم به ایل اوغوز برگشتن. دده قور آمد و داستانها سرود.

ملاحظات:

- با توجه به مضماین سوی‌ها (Coy) مفاهیم دست نخورده‌تر و سالم‌تر مانده، به پاشدن کوهها و به طفیان آمدن رودها به این معنی است که با مرگ انسان نخستین درگاه سوم طبیعت و هر چه در او بود زیر سلطه اهریمن رفته و منهدم گردیده بود، با شروع مبارزه، طبیعت دوباره زنده می‌شود اصولاً حرکت مانند رودی در همه جا جاری می‌شود.
- در اینجا با توجه به وجود فاراتؤکور با عوض نمودن اسمی به قازان یا افراد دیگر راحت می‌شود دریافت که این داستان واریانت داستانهای قبلی است اما متن بکتر است.
- گردنیش را تنگ در آغوش خود گیر / اینجا صحبت از گردنی نظیر گردن اسب و گاو و نظایر آنها است.



## خلاصه داستان «اسارت سالورقازان و رهایش بدست اوروز»

### داستان یازدهم کتاب دده قورقود

خان من، روزی ملک دشمن برای قازان شاهینی فرستاد و موقع شکار وقتی قازان خان آن را هوا کرد شاهین بسوی قلعه کافران رفت. قازان خان غضبناک شد و تا نزدیکی‌های قلعه کفار رفت. در نزدیکی قلعه گفت «نجبا بیاید کمی استراحت کنیم.» کفار با اطلاع یافتن از این امر تمام یاران قازان را کشتند و او را دستگیر کردند. او را در قلعه در درون سیاه‌چالی انداختند و به دهانه آن سنگ آسیابی گذاشتند و از سوراخ آن به قازان خان غذا دادند.

یک روز همسر ملک کافر گفت بروم به بینم این قازان خان چگونه است که پشت اینهمه را لرزه انداخته است آمد پرسید؟ زندگی در زیرزمین را دوست داری یا روی زمین؟ چه میخوری؟ سوار چه میشود؟

قازان خان جواب داد وقتی شما به مردگان‌تان غذا می‌دهید از دستشان می‌گیرم، سوار تازه‌ترین مرده‌ها می‌شوم... او ناراحت شد رفت پیش همسرش، گفت «او را بیرون بیاورید» اهریمن‌ها جمع شدند تصمیم گرفتند که او باید به اوغوز توهین کند بعد سوگند یاد کند که به سرزمین ما نباید بعد او را بیرون بیاوریم. آنگاه قازان خان را ندا دادند. او در مقابل خواسته‌های آنان گفت «سوگند میخورم تا زمانیکه راه درست را می‌بینم از راه کج نروم.» گفتند ما را ستایش کن. گفت یکنفر را بیاورید

سوارش شوم تا شما را ستایش کنم. فردی را آوردند و قازان خان دهنہ وزین بر او نهاد. سوارش شد. با پاشنه‌هایش آنقدر بر او فشار آورد که دندنه‌هایش در شکمش فرو رفت و بزمین افتاد قازان خان بر روی او نشست گفت قوبوز مرا بیاورید و خواند:

...تا هفتادهزار از، دشمنان دیدم

به تنهایی به آنان چیره گشتم.....

زمانی که غباری تیره رنگ و قیراندو د

کوهساران را اسیر پنجه خود کرده بود

چنان کز عظمت آن

گوش اسبم را نمی دیدم

من قازان بودم

بدون رهنمایی

راه می بیمودم...

تازمانی که دلیران اوغوز هستند

ستایش بر توی کافر نخواهم کرد.....

خواستند او را بکشند از ترس پسر و برادرش او را نکشند. او را در خوک دانی زندانی کردند، قازان خان پسری داشت که فکر می کرد پدرش بایندر است. بعد آ دریافت که پدرش اسیر است، پیش بایندرخان رفت تا برای بجنگ رفتن رخصت بگیرد. بعد از اجازه گرفتن با یارانش برآ هافتاد. وقتی به نزدیکی قلعه رسید دشمنان تصمیم گرفتند که قازان را بجنگ پسر بفرستند. قازان به میدان آمد با بهره ک مبارزه کرد. گرز را از دست بهره ک گرفت و ضربتی به پشتیش زد و او را پس فرستاد. دولک اورن به میدان آمد. نیزه او را قازان از دستیش گرفت و ضربتی به سر او زد. و او را هم پس فرستاد به آلب رستم هم ضربتی وارد آورد. اوروز به میدان آمد. با شمشیر به قازان ضربتی وارد آورد و در ضربت دوم قازان خود را شناساند. آنگاه همگی به دشمنان حمله کردند و فتح نمودند. دده قورقود آمد و سرو د...  
کجا هستند آن بیگ هایی که از آنان گفته‌ام.....

## ===== خلاصه داستان «اسارت سالور قازان و رهایش بدست اوروز» =====

### ملاحظات:

- این داستان در مجموع داستانها، واریانت اسارت قازان خان به حساب می‌آید که اوروز او را نجات میدهد.
- در این داستان شکل ابتدائی خدای شهید شونده که شهید نمی‌شود قازان خان مدتی در سیاه چال در زیرزمین و دنیای مردگان بوده است. احتمالاً روایت مانوی اپیزود قبلی است.
- افراد آهورانی اینجا دارای صفات اهریمنی هستند عمل زخمی کردن همدیگر، خوردن غذای مردگان، سوار مردگان شدن.
- آلب رستم در معرفی خود می‌گوید.../من آن رسوای دهرم که دو طفل خود را کشته‌ام/با دست خود/... این رجزها جزو ارزش‌های آهورانی نیست.



## خلاصه داستان «یورش اوغوز درونی علیه اوغوز بیرونی» داستان دوازدهم کتاب دده قورقود

هر سه سال یکبار، قازان خان نجای اوغوز بیرونی و درونی را جمع می‌کرد و دست همسرش را می‌گرفت و بیرون می‌رفت و اجازه میداد که خانه او را غارت کنند. یکبار اوغوز درونی و بدون اوغوز بیرونی اینکار را انجام داد. اوغوز بیرونی [سوگند یاد کرد که با قازان دشمنی ورزد]. روزی قازان به کول باش گفت: نجای اوغوز بیرونی به حضور من نیامده‌اند او جواب داد که در غارت نبودند. قازان گفت پس با من دشمن گشته‌اند. کول باش گفت من می‌روم ببینم دشمن شده‌اند یا نه. او رفت پیش اوروز. گفت «قازان برای شما برکت می‌طلبد می‌گوید دایم اوروز پیش من باید دشمن به من حمله کرده است». اوروز جواب داد ما در یغما نبوده‌ایم، ما دشمنان قازانیم بگذار این را بداند.

کول باش برخاسته اوروز تمام نجای را جمع کرد و گفتگو با کول باش را به آنها گفت همه گفته او را تایید کردنده قسم خوردنده که دشمن قازان باشند. تدبیر کردنده که با بیعت گرفتن به یهره ک می‌توانند بر قازان چیره شوند.

به یهره ک را به بهانه پادرمیانی دعوت کردنده. از او بیعت خواستند و او قبول نکرد. اوروز با شمشیر خود ضربه‌ای به، به یهره ک زد و او زخمی شد. وقتی بجادر خودش رسید افرادی را برای انتقام گرفتن پیش قازان خان فرستاد. خود در این حین افتاد و مرد. قازان خان همه نجای را دعوت کرد تصمیم به جنگ گرفتند و

صف آرایی کردند.

قازان خان در جنگ اوروز را با نیزه زد و بپراذرش فاراگون گفت سر او را از تن جدا کند قازان خان انتقام بدیهه ک را گرفت. دده قور قورآمد و آهنگ شادی نواخت.

ملاحظات:

- با توجه به بیعت خواستن و لحاظ اینکه این امر مربوط به فرهنگ عربی است، این داستان از لحاظ زمانی خیلی دیرتر از مجموعه است.
- با توجه به اسم قاراگون یا کشته شدن اوروز به دست قازان یا به یه رک بدست اوروز، این داستان در قالب اصلی مجموعه نیست. و واریانت نادرستی از زخمی شدن اوروز به دست قازان خان است. در هیچ داستانی نیمی از قهرمانان اوغوز اینچنین اهریمنی نبوده و قیافه‌های مخدوش نداشته‌اند مثلًاً جمله: «باسات صاحب شود زیبانگارم را...» و دلایل شورش ناکافی و کل وضعیت متایر با جهان بینی کتاب است.

## جدول خلاصه داستان‌های کتاب

نام منتهی‌ها		نام	منتهی‌ها	نام	منتهی‌ها
		I	تازان خان اوروز بورلخانون	(۱) پدر اسیر می‌شود. (۲) نوست پسر ازاد می‌شود. (۳) مادر	(۱) پدر اسیر می‌شود. (۲) نوست پسر ازاد می‌شود. (۳) مادر (۴) امامی هر داستان، دیرسخان و بوجاغ
V	تازان خان اوروز بورلخانون	II	تازان خان اوروز بورلخانون	(۱) پدر، انسان اول کاهده. (۲) پسر، باسات انسان اول کاه چهار (۳) مادر، زمین — (۴)	(۱) پدر — (۲) پسر اسیر می‌شود. (۳) مادر اسیر می‌شود. (۴) تازان قسمی از اسرا را ازاد می‌کند.
VI	تازان خان اوروز بورلخانون	III	پسروره بیدرمهک بیرویون	(۱) پدر، بدل (۲) پسر، امیران — (۳) — (۴)	(۱) پدر — (۲) پسر اسیر و خوش خوار می‌کند. (۳) مادر — (۴)
	تازان خان اوروز بورلخانون	IV	تازان خان اوروز بورلخانون	(۱) — (۲) — (۳) — variant (۴)	(۱) پدر پسر را نجات می‌دهد. (۲) پسر اسیر می‌شود. (۳) مادر — variant (۴)
	تازان خان اوروز بورلخانون			(۱) — (۲) ملی دهربول — (۳) — (۴)	(۱) تازان خان — (۲) تازان پنهان
	تازان خان اوروز بورلخانون			(۱) — (۲) — (۳) — variant (۴)	(۱) تازان خان — (۲) تازان پنهان

## طرح مقدماتی اساطیر کتاب دده قورقود

با توجه به واریانت بودن داستانهای شماره 12,11,10,7,4 هفت داستان باقی می‌ماند و از این هفت داستان باقیمانده، داستان دلی دومروں متفاوت با مجموعه مینماید، اگر ابیزود نام گرفتن بوغاج را در جای لازم خود قرار دهیم مسیر داستان اصلی معین و شروعش باید چنین باشد:

بعد از گستردگی شدن چادرهای سپید و قبه‌های زرین بایندرخان، پسر گوی خان بر پهنه سرزمین سیاه، بایندرخان دستور میدهد سه چادر سپید و قرمز و سیاه برافرازند کسانیکه دارای پسرنده به چادر سپید و صاحبان دختر را به چادر قرمز و کسانیکه بی‌ولاد هستند به چادر سیاه هدایت نمایند. که پوشش‌اش نمد سیاه و غذایش آبگوشت گوسفند سیاه است.

تا آن موقع فازان خان، داماد بایندرخان از دختر او، بورلا، صاحب اولاد نشده است. در موقع هدایت او به چادر سیاه، این شرایط را قبول نکرده، و مطابق کتاب با نذر<sup>(۱)</sup> و نیاز هم فازان هم بی‌بوره صاحب اولاد می‌شوند. یک دختر و یک پسر و نامزدهم.

بدین ترتیب در پانزده سالگی تدارک عروسی (به یهره ک و بانی چیچک) دیده

---

۱- در اصلی کرم وسیله صاحب اولاد شدن سیب است. نصف سیب اصلی و نصف سیب کرم است.

می‌شود. اینها قبل از عروسی هم همدیگر را دیده‌اند و نشان رد و بدل کرده‌اند. در مقابل چادر بانو چیچک و احتمالاً برای آفتاب قربانی شده، مطابق متن کتاب، به شکار می‌روند. اینجا شکار رفتن در بستر و محمل خود قرار دارد. دشمنان با آگاهی از شکار رفتن نجبا، به افراد باقیمانده حمله می‌کنند. قبه‌های زرین (مطابق ترجمة فارسی)، اوروز، بورلا، و مادر قازان خان را بهمراه کنیزان ویلان به اسارت می‌برند. قازان خان در محل شکار، خواب آشته‌ای می‌بیند و سوار اسب خود راه سه روزه را یک روزه طی می‌نماید و به محل خانمان خود می‌رسد. در محل، خانه را مورد خطاب قرار میدهد. احتمالاً جوانی بوده، از آب می‌پرسد، باید جواب گرفته باشد، از گرگ می‌پرسد. این نوع برگزیده باید راهنمایی‌های خوبی کرده باشد. بعداً از سگ که چوپانش هست می‌پرسد.

مطابق متن کتاب بهمراه سگ پیش دشمن می‌روند، اوروز و آفتاب در اسارت مدتی همراه بورلا، و مادر قازان هستند که صحبت او با درخت و مادر در این موقع صورت می‌گیرد. بعداً قارانتوکور از ملک شوکلی جدا می‌شود.

قازان خان مطابق متن طی مبارزه‌ای، مادرش و بورلا را آزاد و ملک شوکلی را می‌کشد. اوروز و آفتاب (جادرهای قبه‌زین) در دست قارانتوکور اسیر هستند و شانزده سال در اسارت می‌مانند، تا مسئله عروسی مجدد نامزد اوروز با اعلام مرگ اوروز شروع می‌شود. اوروز بتوسط بازرگانان از مسئله عروسی نامزد خود مطلع می‌شود. به کمک دختر قارانتوکور که خورشید است و با اشue او، از قلعه دشمن فرار می‌کند و به جشن نامزدی مجدد، نامزد خود برمی‌گردد. بعد از نشان دادن خود و اعلام زنده بودن، مطابق عهد برای رهاندن خورشید برمی‌گردد، و مطابق شرایط طرح شده، خورشید را از اسارت رهانیده و همراه خود به سرایرد سفیدش آورده و توسط قازان خان نصب و خودش عروسی می‌نماید و به عروس هم خورشید را هدیه میدهدند. اگر سلجان خاتون خورشید نباشد در جشن عروسی به یهره ک دو دختر هست که باید عروس باشند. یکی نامزد او و دیگری دختر قارانتوکور که خورشید است. دلیل دیگری نیز برای آفتاب بودن سلجان خاتون هست. - «یغمای

خانمان سالورقازان» - به غارت رفتن خورشید در آن داستان، ارتباط مقاطع را کامل مینماید. نحوه آزاد شدن خورشید، بتوسط رب النوع برگزیده و حمل او تا سرایبرده سفید و کشتی با آفتاب و نصب او در محل خود حادثه‌ای عظیم است. طوریکه میترائیسم فقط یک برآمدن در مجموعه اساطیر حساب میشود. در متن داستان به یهود ک، صراحتاً قید شده که به یهود ک به سوگند خود وفا کرد. با توجه به متن، کشنن گاو سیاه به روش بوغاج در موضع خود بجا و عالی طرح شده و این مبارزه برای نشان دادن نوع او کافی است. در داستانهای دیگر اشارات زیادی در مورد نوع او وجود دارد. نوع بوغاج در این ابیزود میتواند شناخته شود. مبارزه با شیر و شتر هم بدون زمینه و هم عاریتی مینماید. اگر به موقعیت آنها در کل متن نیم نظری داشته باشیم تا اینجا قاراتوکور و ملک شوکلی فقط و فقط یکبار کشته میشوند. تا جناب آقای لویس تعجب ننمایند. من با توجه به بیوگرافی ایشان برایشان عمر طولانی آرزو می‌کنم تا شاهد شکفتن این گل اساطیری ما باشند. من میدانم ترجمه آثار کلاسیک خیلی مشکل است، خاصه این اثر در میان اسطوره شناسان خود مانیز ناشناخته است.

جامعه انواع کم آرامش خود را باز می‌یابد. در این موقع با توجه به قدرت یافتن رب النوع گاو، کم کم نقش رب النوع اسب کم رنگتر می‌شود. توطئه چهل یار رب النوع اسب شروع میشود و مبارزه پدر و پسر شروع میشود پسر زخمی میشود، بعداً پدر اسیر میشود بعد از رهانیدن پدر و بازگردانیدن او به جامعه، جامعه دچار اشتباه رب النوع سگان میگردد، که این مرض باعث از بین رفتن دست آوردهای این جامعه و خود جامعه است.

برای حل این معضل دیگر پهلوانی‌های از نوع پهلوانی فازان خان و دیگران کارساز نیست. باید انسان اول گاه چهار به میان آید. بدینسان انسان اول و ضد انسان اول با هم به وجود می‌آیند. انسان اول گاه چهارم از تخم انسان اول (که در گاه سوم) بدست اهریمن در مقابل دروازه جهنم کشته شده است و در سایه درخت عظیم پرسایه، تر و قابل رشد مانده، بعداً رشد کرده و با پرورش شیر، وارد جامعه میشود،

ضد انسان از تخم رب‌النوع سگ، با عنف از جنی دریائی به جامعه تحويل داده میشود. انسان و ضد انسان در یک محمول و بستر رشد پیدا مینمایند. انسان اول به محض آمدن به جامعه بدون انجام کاری نام میگیرد و این بدین معنی است که او با افراد دیگر تفاوت کیفی دارد. یعنی ذاتاً شایسته این نام است. اینهمه بخاطر به میدان آمدن عنصر شعور و ادراک انسانی است. این شعور در داستان باسات نمایش داده شده است، تمامی سحر و جادوی تپه گوز به کمک شعور انسانی باطل می‌شود و انسان اول از تمام مراحل پیروز و فاتح بیرون می‌آید. باسات اولین کاراکتر و تنها فردیست که در سرتاسر کتاب و مقدمه صراحتاً به او گفته میشود تو انسان هستی.

با توجه به اشتهر جهانی کاراکتر تپه گوز، و مورد مناقشه بودن آفرینش آن، دقت در متن و مقدمه، مبانی فلسفی آن، توری آفرینش آن و نوع موجود و مولد آن، میشود گفت کجایی است. بهر حال فتح باسات در مقابل تپه گوز که در پاپوش او قرار میگیرد کار سترگی است. تپه گوز در مقابل انواع محاکمه و جرم‌هایش برای او خوانده میشود و بعد از آن با شمشیر خودش از بین می‌رود. مرحله دیگر داستان ارسال بگیل به مرز و شروع مبارزه امران است.

من سیر کلی داستان کتاب دده قورقود بر اساس بوی Boy و سوی Coy های کتاب فارسی ترجمه شده از انگلیسی‌های جفری لویس تهیه کرده‌ام. ممکن است مسیرهای احتمالی دیگری بر اساس کتابهای دیگر تهیه شود.  
البته این تمامی اتفاقات گاه چهار نیست از این حوادث «ور» یا حصار و فتح نهائی مانده است:

[ما بقی آن روایت میکنند که چگونه جمشید به خواست آهورامزدا چهار دیواری مستحکمی برای حفظ موجودات زنده در مقابل سرمای زمستان ساخت.]<sup>(۱)</sup>  
روایت دیگری از حصار:

[در پایان هزاره هوشیدر ماه جانوران و گیاهان از پلیدی اهریمنی رسته‌اند

---

۱- دوشن گیمن، دین ایران باستان، ص ۵۴.

زمستان ملکوش همه آنها را تباہ کرده است تنها نمونه و گزیده جانوران و گیاه آهورانی که جمشید در آن باغ پنهان اساطیری گرد آورده بود از گزند اهریمن رستند تا در جهان پراکنده شوند.<sup>(۱)</sup>

اصولاً دستوری که برای ساختن ور (حصار) صادر شده است عبارتست از: [ایس (تو ای - جم) آن «ور» را بساز، هر یک از چهار برش به درازای اسپریسی و تخمه‌های ریمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ را بدانجا ببر.... نیکوتربین و برترین تخمه‌های نرینگان و مادینگان روی زمین را فراز بر ....]<sup>(۲)</sup> با توجه به اینکه ور یک محیط بسته است. در مورد اینکه مزدابرستی چگونه در آنجا رواج یافته داریم: [ای دادار جهان استومند، ای اشون! چه کسی دین مزدابرستی را بدان جا، بدان خانه‌های «ور» جمکرد برد؟

آنگاه آهورامزدا گفت: ای سپیتمان زرتشت: کرشفت مرغ<sup>(۳)</sup>. در ادامه دگردیسی‌های دیگری قابل ذکر است:

[جمکرد را گوید که (جمشید) زیرزمین و به نهفته‌گی خانه‌ای ساخت. و به شکفتی روشن که تابستان و زمستان (بر او) چیره نگردد.<sup>(۴)</sup>]

در تاریخ ادیان در مورد حصار نشان داده میشود که خیلی ساده‌تر بود: [در واقع جفت عبادی سنگ - درخت در دیگر خطه‌های کهن نیز یافت می‌شود در تمدن مو亨جو دارد Mohenjo - Daro (هزاره سوم پیش از میلاد) جایگاه مقدس حصاری بود که دور درختی کشیده بودند. و آن محوطه مقدس شمرده میشند.<sup>(۵)</sup> و نیز: [حصار دیوار و حلقة سنگ چینی است که فضای مقدس را در میان میگیرند

---

۱- شاهرخ مسکوب، سوگ سیاوش ص ۲۴.

۲- اوستا، فرگرد دوم بخش یکم ۲۵. ۳- اوستا، ص ۴۲.

۴- مهرداد بهار، بندهشن، بند ۲۱۰، ص ۱۳۷

۵- میرچا الیاده، تاریخ ادیان، ص ۲۶۳.

کهن‌ترین ساختارهای معماری حرمها که تاکنون میشناسیم به شمار میرود.<sup>(۱)</sup> بعد از حصار آخرین صف آرایی‌های اهورائیان در برابر اهریمنی یان صورت میگیرد: [در پایان جهان که کیخسرو شاه موبد موبدان است تو س با تیر به سوی گرشاسب میآید او را به دین مزدیستنی میخواند و گرشاسب از ترس تیر تو س گرز خود را به زمین میافکند و دین را می‌پذیرد. آنگاه واپسین نبرد اورمزد و اهریمن انجام میگیرد.<sup>(۲)</sup>] و با ذکر هزاره‌ها هم شرح داده شده است: [هزاره یازدهم، پیدایش اوشیدر، پسر زرتشت، پیدایش ملکوس جادو و ریزش باران ملکوسان و آمدن برف و تگرگ ویرانگر، بیرون آمدن جم از «ور» (پناهگاه)، آفرینش دوباره جهان.<sup>(۳)</sup>]

دلیل اینکه این مجموعه باید یک داستان باشد تنها اشاره داستان به یهوده ک به آزاد کردن دختر ملک کافر، کافی است، در ادبیات شفاهی معنی و مفهوم فقط و فقط یک کلمه میتواند کلید حل معما باشد. مثل نقش کلمه آشیت در جمله [قاراداغا یشت دیینده آشیت وئرسین.<sup>(۴)</sup>] در زبان فعلی ترکی گاهآ برای پریدن از روی دیوار کلمه آشماق را بکار می‌برند. ولی اگر عوض دیوار: قاراداغ (کوه بزرگ) باشد این دیگر به معنی پیمودن نیست، پریدن است باید پر پرواز داشت و این در افسانه‌ها پرنده‌ای مانند بگیل یا همای را می‌طلبد. اگر مورد خطاب رب‌النوع گاو یا اسب باشد مبانی گاو بالدار یا اسب بالدار تلقی خواهد شد. فقط با این کلمه به بالدار بودن اسب‌ها یا گاوهای میشود رسید.

ذکر نکته دیگری نیز لازم است مفاهیم بکار رفته در بعضی جاها، معانی مجازی

---

۱- تاریخ ادیان، ص ۳۴۸.

۲- دکتر ژاله آموزگار، کلک ۷۳، شماره ۵۴.

۳- هاشم رضی، گاه شماری جشن‌های ایران، ص ۸۰

۴- جالب است، قاراداغ، سامیران، اسماعیل کوهها و مناطقی در آذربایجان شرقی فعلی است و قابل ذکر است از سه واریانت «اصلی گرم» نسخه تبریز اصلی‌تر به نظر می‌رسد.

فعلی را و معانی تکراری حال را نمی‌پذیرند ممکن است الان برای پیمودن کوهی بطور مجازی پرش را بکار برد ولی این مفهوم برای زمانهای قبل، معنی اصلی یعنی پریدن را آفاده مینموده است.

در این گنجینه‌ی گرانبهای فرهنگی با توجه به زمان اسطوره‌ای گاه چهارم و در نظر داشتن فاصله زمانی زیاد، ما باید با درک شرایط از بار تکانف زمانی کم کنیم، وقتی که نباتات و انواع وظيفة مبارزه با اهریمن را دارند یعنی کلیله و دمنه بعد از این حوادث و معانی است.

در این قطعات و داستانها در همین شکلی که بدست ما رسیده هنوز نشانه‌های مکرری از توتم‌های مختلف وجود دارد. طبیعی است قبل از کتبی شدن این نشانه‌ها بیشتر بود. حالا با نشانه‌های موجود قسمتی از مسیر طی شده ولی ما هنور هم قادر نیستیم تمامی متن مقدمه و داستانها را بطور کامل تاویل کنیم. با دقت در نشانه‌های صریح بگیل در مقدمه و متن، و نیز صحبت در مورد اسب، در مورد گاو که مقدس ترین و اسطوره‌ای ترین عنصر داستانست و در رابطه با رهایش خورشید از دست اهریمن که مبانی میترائیسم بر آن متکی است به قربینه هم چیزی نداریم الا غ و حشی اشاره‌ایست به نمایندگان اهریمن از قبیل شوکلی و فارانتوکور است و قراین دیگری نیز نظیر، موقع سوار شدن به کشتی (یا وارد شدن به حصار) میگوید که ابلیس دُمم را گرفته بود نیز وجود دارد. در مورد دده قورقود می‌بایست بجای روباه کلمه گرگ را داشتیم که بوی هفت رود را می‌شناسد.<sup>(۱)</sup>

در مقدمه قراینی در مورد «نوع گوزن» با شناختن گیاهان و بقاینه در داستان بورلا، یا نوع شتر که راههای گوناگون را می‌شناسد، مثلًاً راه رفتن به آسمان بتوسط

---

۱- وروینیکا ایونیس، اساطیر هند، با جلان فرخی « مهمترین موهبت‌های شبرا، توزیع هفت رود مقدس است.

بگیل هست. مجموعه انواع و افراد را جنین می‌شود طرح کرد:

۱) بایندخان فرزند گوی خان	۲) قازان خان - داماد بایندخان (رب‌النوع اسب)
۳) مادر قازان خان (رب‌النوع شتر)	۴) زن قازان خان بولولا (رب‌النوع گوزن)
۵) اوروز فرزند قازان خان (رب‌النوع گاو)	۶) بگیل و پسرش امران (رب‌النوع شکارو چنگ) نظیر هما
۷) دده قورقود (رب‌النوع گرگ)	۸) کونور قوه‌اساری چوبان (رب‌النوع سگ)
۹) باسات (انسان اول گاه چهار)	۱۰) افتاب یا زمین یا درخت مقدس، یا شیر

البته بغیر از این عناصر، عناصر دیگری در کتاب هست که آهورائی نیستند. یا کم اهمیت‌ترند. ما می‌بایست ده عنصر آهورائی را که در مبارزه با اهریمن شرکت دارند بشناسیم، عنصر دهم، احتمالاً درخت مقدس باشد ولی ما بغیر از اشتهرار و نشر این عنصر، دلیل متفقی نداریم.

همجنین باید ذکر شود که این انتخاب اولین انتخاب از این نوع هست. احتمال اشتباه در آن هست. اگر در متون قدیمی دقت کنیم تابلوی اسمی آنان با این تابلو متفاوت است و تاثیر تکامل اجتماعی و تاثیر میترایسم در بعضی‌ها دیده می‌شود يحتمل عناصر آرایه شده دده قورقود قدیمی‌ترین تابلو در این زمینه باشد:

[در یشت ۱۴ آمده است که بهرام ده تجسم یا ده صورت دارد که هر کدام از آنها می‌بین نیروی پویای این خداست نخستین تجسم او (باد تند) است. دومی صورتی از از «گاو نر» زرد گوش و زرین شاخی است. سومی اسب سفیدیست با ساز و برگ زرین. چهارمی (شتر) بارکش تیزدندانی است که پای بر زمین می‌کوبد و پیش می‌رود. پنجمی صورت «گراز تیزدندانی» است که بیک حمله می‌کشد، هم خشمنگی است هم زورمند. ششمی «جوانیست» به سن آرمانی پانزده سالگی، هفتمی پرنده تیزبروازی هست که شاید کلاع باشد. هشتمی قوج دشتی است، نهمی بز نر جنگی

است. بالاخره دهمی مردی است که شمشیری زرین تیغه در دست دارد.<sup>(۱)</sup> در این تابلو گاو، اسب، شتر، جوان یا مرد شمشیر بدست، پرنده با مجموعه کاراکترها تطابق دارد. یا در تابلوی دیگر:

[یشت ۱۴ به (ورترغنه) پیروزی اختصاص دارد و چهار بخش تقسیم پذیر است. ۲۸-۱ از ده صورتی نام میرد که این الوهیت بر زرتشت ظاهر شد که عبارتند از باد، گاو، اسب، شتر، گراز، جوان، شاهین، قوچ، آهوی نر، انسان<sup>(۲)</sup>] - این تابلو تزدیک‌تر به متن اصلی است. در کتاب آیین‌ها و افسانه‌های ایران چنین باستان داریم: [در گفتار سوم این دفتر کوشیده‌ام تا این نکته را اثبات کیم که در نخستین یازده کرده بهرام یشت نام‌های گاو نر و اسب و جز آن نمایشگر صور نجومی است و طرحی از یک منطقه‌البروج را تشکیل میدهد که اگر این طرح را با طرح منطقه‌البروج منجمان کنونی بسنجدیم جدول زیر بدست می‌آید:]

۳) پسر - جوزا	۲) گاو نر - نور	۱) قوچ - حمل
۴) باد - میزان	۵) گواز - سنبده	۴) شتر - اسد
۹) گوزن - جدی	۸) اسب - قوس	۷) کلاغ - عقرب
	۱۱) ماهنگ - حوت <sup>(۳)</sup>	۱۰) مرد جنگاور - دلو

این تابلو با غمض عین، میتواند صورت منطقه‌البروج باشد ولی اگر پالوده شود قسمتی از ده صورت است. با توجه به قرائت موجود، نشانه وجود ده عنصر آهورائی در دده قورقود، متناسب با مجموعه اساطیر و درست‌تر از صورت‌های بهرام یشت است. کتاب دده قورقود قدیمی‌ترین اثر موجود در این موارد باید باشد. در مجموعه

۱- جان هینزل، شناخت اساطیر ایران، دکتر ژاله آموزگار، احمد تفضلی، ص ۴۰

۲- دوشن گیمن، دین ایران باستان، رویا منجم، ص ۵۹

۳- کوپاچی، ترجمه جلیل دوستخواه، ص ۵۷

انواعی نظیر گراز اهریمنی، و قوج و بز مربوط به بعد از طبقات و کشاورزی است البته اطلاعات زیادتری در این راستا موجود است:

ای مزدا آهورها این را از تو می‌برسم، مرا بدرستی پاسخ گوی : چگونه در پرتو (اشه) آن پاداش را بدست آورم. چگونه نیروئی نیروهای دهگانه مرا راهبر و روشنگر خواهد شد تا با آنها «رسایی» و جاودانگی را دریابم آنگاه هر دو را بدانان بخشم. (این بند یکی از دشوارترین و پر رمز و رازترین پاره‌های گاهان است. آنچه در این گزارش به نیروهای دهگانه (نیروی راهبر و روشنگر) تعبیر شده در برگردان به واژه متن در ده مادیان با نریان و اشتري در می‌آید که در بسیاری از گزارش‌های خاورشناسان باختり و در گزارش پوردادو باندک تقاضوتی به همین صورت آمده است اما مفسرانی از قبیل «کانگا و تارا پوروالا» برآند که نام این جانوران در این بند کنایی و رمزی است و ده مادیان اشاره به ده حق سرکش و گمراه‌کننده در وجود آدمی و ده نریان یا اسب کنایه از اندیشه انسان است که بر آن حس‌های دهگانه چیرگی می‌یابد و آنها را رهبری می‌کند. اشتري مرحله نهایی این سیر و سلوک است.)<sup>(۱)</sup>

قابل ذکر است این اساطیر بعلت خیلی قدیمی بودن نباید اینهمه پیچیده باشند. این ده عنصر، در دده قورقوه اکثرشان واضح و ثبت شده‌اند. آهورائی، پویا، در مبارزه با اهریمن، مخصوصاً قبل از بوجود آمدن انسان اول گاه چهارم. در مبارزه این انواع با اهریمن هیچ رمزی وجود ندارد. ساده، صریح، اینها ارباب انواع و پیشقدم در میدان. - اشتري بعلت اینکه راههای آسمان را دیده در سیر و سلوک مقام والائی دارد. در گاه چهارم، بغيراز ده عنصر، از بن‌ها آفتاب و گؤی خان که بنام Kam-Hkan هدایتگر مبارزه بر علیه اهریمن است، بطور فعال شرکت دارند همچنین است، زمین بعنوان مادر، که میداند پدر پسر کیست، در میان ارباب انواع، رب النوع گرگ گزارش گر این مبارزه به حضور گؤی خان یا مجمع خدایان است. در اینصورت این

---

۱- اوستا، گاهان ۴۹(۱۸)، ترجمه جلیل درستخواه

کتاب واریانت اوغوزنامه‌ها نیست بلکه در امتداد اوغوزنامه‌های است.  
اگر مجموعه اوغوز نامه‌ها و دده قورقود را در نظر بگیریم در مورد گاه سوم  
اطلاعات خیلی مختصر است. مخصوصاً در اوغوزنامه در مورد مرگ اوغوز داریم.  
[اوغوز بعداز هزار سال سپری کردن وفات کرد. والسلام.]<sup>(۱)</sup> با توجه به واریانت‌های  
 مختلف اوغوزنامه باید بتوانیم این نقایص را جبران کنیم. خالی از لطف نخواهد بود.  
 اسامی افراد را در واریانت‌های مختلف نیز مقایسه کنیم:  
 یک - قازان خان: قاضلیق قوجا، دیرسه‌خان، بی بوره، اغرق، سفرق، قانلی قوجا  
 دو - اوروز: بوگاج، باسمی به‌هره ک، قاتنوارالی، بیق‌اینه ک، اغرق، سفرق،  
 تعدادی از اسامی که خارج از سلطه ایل و طایفه اوغوز هست باسمی‌تر است،  
 اصولاً نام‌ها بار نوعی دارند. قاضلیق، بوغا، بیق‌انیک، دمیر کوچوه، ساری چوبان،  
 دده قورقود، بگیل، می‌شود گفت:

هرجا اوغوز مجازی خود از زیر سلطه اوغوز قوم رهانیده مفاهیم اسطوره‌ای  
بطور آشکاری قد علم نموده‌اند در اینصورت منشاء و مبدأ کتابهای نظیر کلیله و  
 دمنه معلوم و نظریه شرقشناس آلمانی (1853) Бенфера که پرچمدار نظریه اقتباس  
 میباشد بعلت به میدان آمدن منبع جدید اشتراک مبانی اساطیری، قابل بررسی  
 مجدد خواهد بود.

---

۱- فضل الله رشید الدین، مترجم ترکی ر.م. شوکوراؤوا: [اوغوز مین ایل عۆمۇر سوردوکىن سونرا وفات ائتدى... والسلام.]



## بررسی و معرفی بر سایر اساطیر «گاههای دوم و سوم»

تا اینجا در حد وسع خود اتفاقات اساطیری گاه چهار را بررسی کردیم بد نیست معرفی نیز بر سایر گاهها داشته باشیم.

مجموعه اساطیر مذکور با نام زروان شروع می‌شود. مقدماتی در مورد زروانیسم: [تفکر زروانی آن چنان جذاب بود و با تجربیات ساده‌ترین انسان‌ها هم خوانی داشت که کمتر کسی در آن دوران می‌توانست از تسری آن به توده‌ها جلوگیری کند.]<sup>(۱)</sup> در مورد محل و موقعیت آن، [زروان پرستی، به گمان من شکل اسطوره‌ای بومی ایرانی است که زیر تأثیر محور تفکر دینی بین‌النهرین قرار گرفته است نمونه‌هایش را در یونان، بین‌النهرین، در ایران، حتی در هند می‌بینم.]<sup>(۲)</sup>

---

۱- (زنر، زروان معماز زرتشتی‌گری، ص ۱۱)، و در ص ۴۷ همان کتاب گفته می‌شود: «درست است که نام زروان ممکن است از الواح مربوط به قرن دوازدهم قبل از میلاد اخذ گردیده باشد نامی که در آن za-ar-wa-an شباهت چشمگیری با خدایان، وجود دارد. اما این مسئله به هیچ روی قانعمن نمی‌سازد تا نتیجه بگیریم که زروانیسم آنطور که ما می‌شناسیم ، در آن عهد وجود داشته، اما در عین حال باید خود را آماده پذیرش وجود زوران - خدا در دوره بسیار قدیم و کهن سازیم.

۲- مهرداد بهار، کلک شهرپور ۷۳، شماره ۵۴، ص ۲۱۸

البته با توجه به سابقه اساطیر، منشاء آن را هم خواهیم دید. بعداز زروان بوجود آمدن، آهورامزدا و اهریمن را بررسی می‌کنیم:  
[در آینین زروان، زروان بزرگ مادر و بزرگ پدر هستی است. آهورامزدا و اهریمن از او پدید آمده‌اند. او خود زهدان آفریننده است و بعدها اصل مادینه از او جدا شده و بصورت همسر او در می‌آید. زروان هزار سال قربانی میدهد که صاحب پسری شود و نطفه آهورامزدا در زهدان مادر بسته می‌شود. پس از گذشت هفت‌صد سال زروان به شک می‌افتد. آیا چنین چنینی در زهدان مادر وجود دارد یا نه، از این شک اهریمن در کنار آهورامزدا بوجود می‌آید. زروان دایرة ازلی است. تاریکی و روشنائی و خیر و شر، در او بهم آمیخته‌اند.]<sup>(۱)</sup>

اینجا هسته‌های اصلی ثنویت و تبدیل واحد به دو جزء متضاد وجود دارد، از شک اهریمن و از ترس انسان اول، مرگ بوجود می‌آید در مورد این ثنویت آقای زنر مطلبی دارد. [این ثنویت، نه ثنویت قدیمی بین جوهر و ماده، که خود محیط مناسبی را در میان (جین‌های) هند و (سامکیا) در شرق به وجود آورده بود می‌مانست، نه مطابق با ثنویت گنوی در غرب یا مانویت خود ایران بود. بلکه ثنویتی مینوی (جوهری) محسوب می‌شد. این ثنویت که مینوی بود. دو اصل، یا دو مینو، یکی مینوی مقدس، اهرمزد و دیگری مینوی بدی یا اهریمن را در آغاز می‌پذیرفت.]<sup>(۲)</sup>  
در مورد اولین مواجهه‌ها داریم: [هنگامی که آن دو مینو بهم رسیدند، در آغاز نهادند هستی و نیستی را.]<sup>(۳)</sup>

معنی ابتداء داستانهای ما که با (یکی بود، یکی نبود) شروع می‌شد اینست که یکی جوهر بودن بود، و دیگری جوهر نبودن، و غیر از خداکسی نبود - ما یکسره به زمان بی‌زمانی عودت داده می‌شویم و نیز: [هر چیزی مبنی بر اش، یعنی آهورائی، به

---

۱- گلی ترقی، جلد پنجم الفباء، ص ۸۸، صورت ازلی زن با اصل مادینه.

۲- آر - سی - زنر، زروان معماهی زرتشتی‌گری، دکتر قادری، ص ۲۴.

۳- اوستای گاهانی، ص ۲۵ بند ۳ و ۴ از بسن ۳۰.

وجود آید، دارای همزادی در جهان دروغ هم خواهد بود. یک تقابل دائمی بین خیر و شر وجود دارد.<sup>(۱)</sup> ما این تقابل ذکر شده را در مورد رب النوع گاو، انسان اول گاه چهارم دیدیم و در مورد به دنیا آمدن آهورا مزدا و اهریمن داریم: [شکم زروان توسط اهریمن دریده می‌شود تا دو پسر او هرمزد و اهریمن به وجود آیند که هستی از آنها زائیده می‌شود.<sup>(۲)</sup>] و حدود قدرت هر کدام: [اگر این مینو، دو همزاد بوده‌اند. پس منطقاً باید پدر مشترکی میداشته‌اند. اگر آن پدر مشترک را داشته‌اند، منطقی است که تصور رود آن پدر بیکرانه است زیرا دو همزاد همیگر را محدود می‌سازد و هیچیک از آنها نمی‌تواند نامحدود و بیکرانه باشد.<sup>(۳)</sup>]

بعداز بوجود آمدن اهریمن و آهورامزدا، اولین تئلیث با شرکت زروان - آهورامزدا - اهریمن یا پدر - پسر - پسر بوجود می‌آید متنها طی مرور زمان و طی مراحل مختلف، بعلت قابل قبول نبودن دو جنسی بودن زروان، تبدیل به اب و ام و این گردیده است. البته شکل‌های دگردیسی متفاوت نیز موجود هست: [در اینجا شگفت‌انگیزتر، آن که زروان مانوی اساساً (ذاتاً) خدای نور است و پدر روشناهی، همچون اساطیر زروانی پدر اهریمن نیست.<sup>(۴)</sup>] این تئلیث در محورهای دیگری نیز تغییراتی را پذیرا شده، گاهی هم تبدیل به تثنیه گردیده است. تثنیه اهورامزدا اهریمن، به حال بعداز موجود شدن، آهورامزدا و اهریمن هر کدام دارای محدودهای هستند. [به بهدين آنگونه بیداست (که) هرمزد فراز پایه، با همه آگاهی و بهی، زمانی بیکرانه در روشنی می‌بود، آن روشنی گاه و جای هرمزد است که (آن را) روشنی بیکران خوانند... اهریمن در تاریکی به پس دانشی و زدارکامگی زرف بود. او را،

---

۱- مهرداد بهار، جستاری چند در فرهنگ ایران ص ۱۸۸.

۲- مهرداد بهار، جستاری چند در فرهنگ ایران، ص ۱۸۳.

۳- زنر، زروان معمای زرتشتی‌گری، ترجمه قادری ، ص ۲۶.

۴- همان کتاب، ص ۴۸.

زدار کامگی خیم و آن تاریکی جای است. که (آن را) تاریکی بیکران خوانند... هر مزد به همه آگاهی دانست که اهریمن هست، بر تازد و (جهان را) به رشگ کامگی (فرو) گیرد و چگونه از آغاز تا فرجام، با چه و چند افزاران بیامیزد (بس) او به مینوئی آن آفریدگان را که (برای مقابله) با آن افزار در بایست. فراز آفریده سه هزار سال آفریدگان یه مینوئی ایستادند. که بی‌اندیشه، بی‌حرکت، نامملوس بودند.<sup>(۱)</sup> اینجا بعداز شرح قلمرو و حدود ملک هر کدام، آفرینش مینوئی گاه اول شرح داده می‌شود. لبیرونی نوشته است. ایرانیان و مجوس عمر جهان را بنابر بروج دوازده‌گانه.<sup>(۲)</sup> دوازده هزار سال دانسته‌اند و زردشت مؤسس دین ایرانیان پتداشته که پیدایش جهان تا زمان ظهور او سه هزار سال است.

هزاره‌بندی ایرانیان از عمر جهان در بخش‌های ۳۳ و ۳۶ بندهشن با جزئیات آمده است که فشرده آن نقل می‌گردد. سه هزار سال نخست جهان مینوئی بوده، نامنیدار، ناروان، ناگرفتار (=بی‌اندیشه، بی‌حرکت، نامملوس) سه هزار ساله دوم جهان شکل مادی یافت بی‌پتیاره (=بلا آفت) بود و کام اورمزد روان، کیومرث و گاو یکداد (اوگدات) پیدایش یافتند. تا اینجا شش هزاره است که بدو دوران سه هزاره تقسیم شده، نه به شش هزاره جدا از هم.

هزاره هفتم، هجوم اهریمن و دچار شدن جهان به پتیاره و گزند او، آغاز دوره آمیختگی که سه هزاره سوم را در بر می‌گیرد. این دوران، دوران روان بودن کام اورمزد و اهریمن است هر دو.<sup>(۳)</sup> در مورد مبانی فلسفی گاه یک مباحثت زیادی وجود دارد. و مُثُل افلاطون، با اینکه شبیه مباحثت گاه اول است، ولی از لحاظ زمانی،

---

۱- از کتاب بندهشن *Bundahišn*، ص ۳۳.

۲- بروج دوازده گانه نمود و سمبلي از یک دوره دوازده هزار ساله میتواند باشد. بحتمل سعد و نحس بودن بروج با سالهای سلطه اهورا مزا و اهریمن سنجیده می‌شده است.

۳- هاشم رضی، گاهشماری جشن‌های ایران باستان، بخش چهارم، ص ۸۰.

خبلی جدیدتر است: [مطابق روایت زروانی کیهان شناخت ایرانی، هر پدیده‌ای در گیتی چه استومند باشد چه مجرد، نمونه‌ای مینوی، مثالی، افلاطونی وار، دارد که بین و تاپیداست «بندهشن فصل یکم».]<sup>(۱)</sup> سه هزار ساله دوم مرحله تعجّس سه هزار ساله اول است. در این دوره آفرینش مادی، دنیای مینوی شروع می‌شود. تعبیرات و تغییرات مختلفی از گاهان در مراحل متعدد وجود دارد. در مورد گاه دو، از بندهشن: [دیگر اینکه تا آمدن اهریمن شش هزار سال، زمان گذشته بود، سه هزار سال به مینوی، سه هزار سال به صورت مادی در پاکی... شش هزار سال ازبره تا خوش...]<sup>(۲)</sup>

در ابتدا این معنی افاده می‌شود که در این شش هزار سال، اهریمن از آفرینش آهورامزدا بی خبر بوده است: [فصل چهار تا اندازه‌ای توسط زنر نویسه گردانی و ترجمه شده است، اهریمن که اورمزد با خواندن دعای Ahunuar و آفرینش کیومرث او را بی قدرت ساخته بود. به مدت ۳۰۰۰ سال غیر فعال می‌ماند. سپس جهی (اروسپی) او را برمی‌انگیراند.]<sup>(۳)</sup> در Bundahišn گفته می‌شود: [در دین گوید که اهریمن هنگامی که از کار افتادگی خویش و همه دیوان را از مرد پرهیزگار دید، گیج شد. سه هزار سال به گیجی فرو افتاد... با سر رسیدن سه هزار سال، آمد و گفت که برخیز پدر ما، زیرا من چندان درد بر مرد پرهیزگار و گاو و رزا، هلم، که به سبب کردار من زندگی نیابد.]<sup>(۴)</sup>

اگر اولین دیدار اهریمن در اول گاه سوم در نظر بگیریم، با بهوشی سه هزار ساله او، باید گاه سوم نیز بکام اورمزد باشد. این برخلاف مجموعه اطلاعات ماست. برای معین کردن زمان اولین دیدار قبل از هر چیز باید بررسی کنیم که ترتیب آفرینش چه بوده است: [از آفریدگان مادی نخست آسمان، دیگر آب، سه دیگر زمین، چهارم

۱- مقدمه‌ای بر فلسفه‌ای از تاریخ میرچالایاده، ترجمه دکتر بهمن سرکاراتی، ص ۲۰.

۲- مهرداد بهار، بندهشن، ص ۶۰.

۳- گیرشمن، دین ایران باستان، رویا منجم.

۴- مهرداد بهار، بندهشن، ص ۵۶.

گیاه، پنجم گوسفند، ششم مردم هفتم خود هرمز بود.<sup>(۱)</sup> [ما میدانیم که هرمز، انسان اول است و اگر قبل از او مردمان بوده‌اند. مشکلی پیش خواهد آمد: ... پنجم گاو یکتا آفریده را در ایرانویچ آفرید. به میانه جهان... «آن گاو» سپید و روشن بود چون ماه که او را بالا باندازه سه نای بود، به یاری او آفریده شد، آب و گیاه، زیرا در (دوران) آمیختگی او را زور و بالندگی از ایشان بود.<sup>(۲)</sup>] اگر آب و گیاه بتوسط گاو یکتا آفریده شده، موجود شده باشند او باید قبل از آب و گیاه موجود شده باشد و داریم:

[او نخست امشاسنیدان را آفرید (به) شش بن، سپس دیگر آن هفتمن خود هرمز است.<sup>(۳)</sup>] اینجا تقصیه‌ای بچشم میخورد، امشاسنیدان یا شش بن از چی آفریده شده‌اند، گفته می‌شود: [گاو نخستین: (گاو پاک - گاو یکانه آفریده - گاو یکتا) به نوشته بند هشن، نخستین جانوری که اهورامزدا اورا در ایرانویچ به میانه جهان در کرانه رود دایتی نیک بیافرید.<sup>(۴)</sup>] یا: [در بند هشن میخوانیم که نخستین جانور آفریده آهورامزدا «ورزا» بود.<sup>(۵)</sup>] اگر اولین آفریده گاو یکتا باشد، بعد آن نوبت به آفرینش شش بن میرسد. منتها این شش بن، اولاً به ترتیبی که در اوستا ذکر شده نیست ثانیاً موضوع و ماهیت بن‌ها در روایت‌های مختلف، متفاوت است. مطابق‌ترین روایت‌ها را در اوغوزنامه‌ها داریم. که اول آفتاب و ماه و ستاره را (با نامهای گون خان - آی خان - اولدوز خان) بعداً (زمین و آب و آسمان) از گاو یکتا آفریده، موجود می‌شوند. به نصّ کتاب میتولوژی ترک: [(پسر اوغوز، گون خان - «آفتاب خان» - بغير از آفتاب نبود) و یا این جمله: (پسر اوغوز، اولدوزخان، سمبل

۱- مهرداد بهار، بند هشن، ص ۳۷. ۲- مهرداد بهار، بند هشن، ص ۴۰.

۳- در ص ۳۷ بند هشن.

۴- دوستخواه، اوستا، یادداشت‌ها، ص ۱۰۴۰.

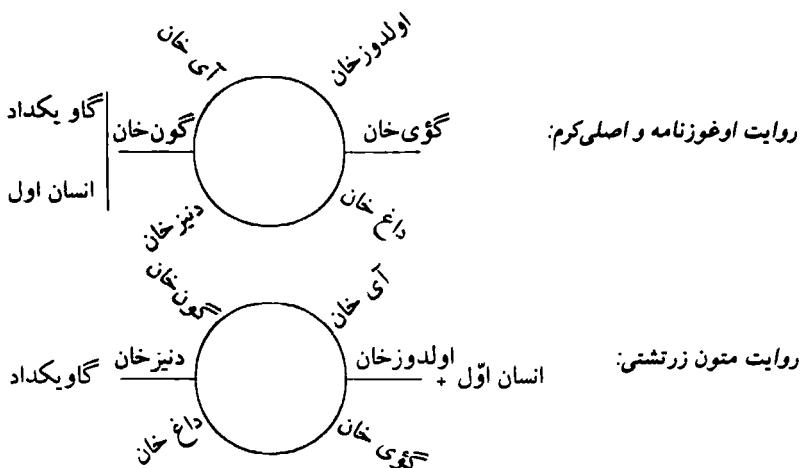
۵- جلیل دوستخواه، اوستا جلد دو، یادداشت‌ها، ص ۱۰۵۱.

عالی ستاره‌هاست)<sup>(۱)</sup> بعداز این شش بن است که هفتمین آفرینش یعنی هرمز بوجود می‌آید. در مورد آفرینش او؛ [کیومرث مقدس ترین مخلوقات اهرمزد بود، آفرینش او به مدت سه هزار سال اهریمن را در گیجی فرو برد.<sup>(۲)</sup>] الان مشکل بالانی هم حل می‌شود. آفرینش او باعث گیجی اهریمن شده است پس اولین برخوردها در اول گاه دو اتفاق میافتد. بعداز آفریده شدن او، و شش بن، اهریمن چشمش به انسان اول که مؤثرترین کمک آفرینش و حافظ و عاشق گاو یکداد است، می‌افتد از کمال و جمال او مدت ۳۰۰۰ سال بیهوش میافتد و این فرصت گرانبهائی است برای تکمیل آفرینش - آهورامزدا در سه هزار ساله دوم، روی زمین را مانند بهشت مینماید، تمام نباتات مفید و لازم و تمام حیوانات را که آهورانی‌اند، میافریند. مجموعه از جنبه‌های مختلف قابل بررسی است، گاو یکداد، شش بن، انسان اول گاه دوم. در این مجموعه، اگر بوجود آمدن عنصری با تفاوت کیفی، دارای عاطفه و احساس را در نظر بگیریم، و بخواهند ما بین آفتاب و ماه و ستاره و زمین و دریا و آسمان عشق را تقسیم کنند، کدام کاراکتر شایسته داشتن این مقوله هست: [آیة قران میفرماید. «انا عرضنا الاماناته على السموات والارض والجبال فابين ان عملناها و اشققن منها، و حملها الانسان انه كان ظلوماً، جهولاً<sup>(۳)</sup>】 و یا وقتی حافظ میگوید آسمان بار امانت نتوانست کشید در این مجموعه است که قابل تفسیر یا تأویل است مبانی اولیه عرفان - تعالی، عشق، بجان خریدن درد جهی، ... همه و همه در این مجموعه معنی دارد.

در مورد شش بن و انسان اول، یا هفت عنصر در اوستا مطلبی است. [...] که هر

- ۱- مرات اوراز، ترک میتولوژی، ص ۱۷ و ۲۰: (اوغوزون اوغلو گون خان، گوشندهن باشقا بیر ششی دئیبلدی)، (اوغوزخانین اوغلو اولدوزخان، اولدوزلار عالمینین بیر سمبلاودور).
- ۲- جان هینلز، شناخت اساطیر ایران، ص ۳۶۱.
- ۳- داریوش شایگان، بت‌های ذهنی و خاطره ازلی، ص ۵۴.

هفت یکسان اندیشند. که هر هفت کرداری یکسان دارند که در اندیشه و گفتار و کردار یکسانند. همه را یک پدر و پسر سرور است.<sup>(۱)</sup> [بوی هفت رود از اینجا می‌آید، کسی که این هفت رود را بشناسد، باید نماینده برگزیده این هفت عنصر باشد، با بودن هفت عنصر، آفرینش‌های بعدی با کمک موثر انسان اول صورت می‌گیرد این بن‌ها، در اغلب اساطیر جهان، پایه‌های اساسی آفرینش‌ها هستند.]



از این شش بن، دو بن، گوئی خان و داغ خان، مبانی آفرینش در اساطیر یونان با نام Zeus و Gaya هستند. گایا در زبان ترکی هنوز هم به معنی صخره یا با داغ خان متراffد است و این مفهوم مقوله‌ایست که هم در اخذ و هم در بازگشت نقش بزرگی بازی می‌کند. گایا در حالتی که هم اسم و هم مفهوم خود را با خود دارد مادر بزرگ و پدر بزرگ هستی در یونانست، آفرینش آسمان هم از اوست. در مورد Zeus هم، در داستان دلی دومروول دیدیم که ارتباط او با wiro ها چیست. گرگ و رب‌النوع گرگ نماینده زئوس، گزارشگر مبارزه با اهریمن، به خدمت مجمع خدایان و دانای جمع

۱- جلیل دوستخواه، اوستا، ۴۲۱، یشت‌ها ۸۳.

انواع است. مطالب بیشتر در اینمورد: [حتی جنبه حیوان نمای وی را Zeus Lykaious (زئوس گرگ صورت که قربانی انسان به او پیشکش می‌شود) در پرتو جادوی کشاورزی توضیح باید داد.]<sup>(۱)</sup> ارتباط آسمان با رب النوع گرگ در دده‌قورقود بنحو بارزی وجود دارد. کل کتاب گزارش فتح مبارزه انواع با اهریمن بواسطه رب النوع گرگ، بحضور گوی خان و مجمع خدایان است. علی‌ایحال، آفرینش در یونان نیز بصورت ازدواج و تولد مانند آفریده شدن شش بن از اوغوز، تخیل می‌شود. [جریان آفرینش بصورت یک سلسله ازدواج و تولد تخیل می‌شد. مثلاً ازدواج اورانوس و گایا که نمره‌اش اوکتاونوس بود به نوبه خود پدر رودها و دریاچه‌ها به حساب می‌آمد.]<sup>(۲)</sup> و نیز آفرینش یکی از بن‌ها در یونان... [ارشد تیتان‌ها Ocean] در اوغوزنامه‌ها آفرینش بن‌ها در دو نوبت و هر بار سه بن، اتفاق افتاده است و می‌شود گفت هر شش بن همارز و هم سطح هستند، در یونان این اساطیر از گایا و Zeus بوجود می‌آیند. در مجموعه اساطیر ما هبوط انسان در اثر جدا بودن بن‌ها از هم هیچ وقت اتفاق نخواهد افتد. این هبوط که در اثر جدا شدن آسمان از زمین طرح شده، در مجموعه ما جائی ندارد. انسان در این سیستم از روز ازل به مناسبت سرشت خود، علوی و مقدس است، در مبارزه با اهریمن ارتقاء می‌باید و تز اصلی اینست: «نباتات هم نیز وظیفه مبارزه با اهریمن را دارند.» امروزه نیز شفکتن گلی، خاری در چشم اهریمن است در این مبارزه تعدادی از بن‌ها عملأ در گاه چهارم در صف مبارزه‌اند، مثلاً آناتاب اسیر می‌شود. مبارزه را تا آخر گاه چهارم گوی خان هدایت می‌کند و باین علت است که مقدس است. [مردمی ترین دعای جهان خطاب به «پدر ماست که در آسمانست» امکان دارد قدیمی ترین دعای

۱- میرچالیاده، تاریخ ادیان، ص ۹۰.

۲- باز نوشته راجر لنسلین، اساطیر یونان، ترجمه عباس آفاجانی، ص ۹، یادداشت مترجم.

۳- پیرگریمال، اساطیر یونان و رم، ص ۶۳۳.

جهان نیز بدرگاه چنان پدری آسمان بوده باشد.<sup>(۱)</sup> البته در مورد ریشه‌های آن نیز بصراحة داریم؛ [خدای آسمان به کهن ترین لایه‌های نخستین ترکان تعلق دارد.]<sup>(۲)</sup> و در مورد تقدم و تاخر آفرینش گفته می‌شود: [لحاظ اساطیری، تولد عالم (کیهان) از زرمان مقدم به پیدایش آهورامزدا و اهریمن است.]<sup>(۳)</sup> آقای زنر می‌گوید: [عالیم کیهان] قبل از آهورامزدا و اهریمن آفریده شده است. اصولاً اگر مسایل در محمل خود حل شود راه طی شده کوتاه خواهد بود. مثل: [زمین مادر، زمین (Gaya) نخست موجودی شبیه خود زایید که قادر به پوشاندن سراسر زمین یعنی آسمان (Ouranos) پر ستاره‌ایکه می‌باشد جاودانه پایگاه این خدایان نیکیخت گردد. پرستش گایا، گه (Ge) در یونان گسترش، قابل توجهی داشته است... ریشه شناسی واژه ظاهرآ وجود عنصر ارضی tellurique را بنحوی بیسابقه و مستقیم در آن معلوم میدارد. [ر.ک واژه سانسکریت، गृह (زمین مکان) در زند gava به گوتیکی gava, gavi ایالت.]<sup>(۴)</sup> با توجه به اینکه این اساطیر در زمان خیلی قدیم، آفریده شده‌اند، باید ساده باشند و احتیاجی به اینهمه استدلال سنگین نباشد، در زبان ترکی گایا به معنی صخره و زمین است.

نکاتی نیز در مورد بن‌ها قابل ذکر است: [بزرگترین از شش پسر، اسمش «گون‌خان» بود.]<sup>(۵)</sup>، یعنی اولین بن آفریده شده آفتاب است و بعداز آفرینش بن‌ها اوغوز برای بعضی مسیر تعیین می‌کند: [بعداً در سپیده سحر، پسران کوچک و بزرگش را فرا خواند و گفت: از پیری قوت و توانم کم شده، دلم شکار می‌خواهد آفتاب، ماه، ستاره» شما به طرف محلی که سپیده سر می‌زند بروید. «آسمان، کوه،

---

۱- میرچالیاده، تاریخ ادیان، ص ۵۷. ۲- تاریخ ادیان، ص ۷۸.

۳- زروان معمای زرتشتیگری، ص ۲۱۰. ۴- تاریخ ادیان، ص ۲۳۷.

۵- فضل الله رشید الدین، اوغوزنامه، اوُن سُوْز، ترجمه ائده‌نی شکوراؤوا: (آلی اوغولدان آن بؤیوک‌نون آدی گون‌خان ایدی).

دریا» شما هم به طرف تاریکی بروید. «آفتاب، ماه، ستاره» به طرف محل سرزدن سپیده رفتند. بعداز شکار زیاد آهو و پرنده در راه، یک کمان طلایی پیدا کردند. برداشتند و به پیش پدر برندن. پدر خطاب به «آفتاب، ماه، ستاره» گفت: کمان مال شما باشد، شما تیرهایتان را به وسعت آسمان پرتاپ کنید.

«آسمان، زمین، دریا» سه تیر نقره‌ای پیدا کردند. اوغوز تیرها را سه قسمت کرد و به آنها داد و گفت: - تیرها مال شما باشد، کمان تیر را پرتاپ می‌کند.<sup>(۱)</sup>... و حوزه عمل هر کدام معین می‌گردد: [کمان طلایی از شرق تا غرب گسترده شد].<sup>(۲)</sup>

تعیین مسیر و حوزه و میدان عمل را اوغوز انجام می‌دهد. صاحبان کمان تیراندازان عبارتنداز: «آفتاب، ماه، ستاره» و دریافت کنندگان تیر عبارتنداز: «آسمان، زمین، دریا» - اینجا مسئله کمان و کماندار و تیر پرتاپی نیز به شکلی دیگر رخ می‌نماید و نیز جوابی است به سوال یسننه‌هات ۴۴ گاهان ۴۵، که می‌پرسد: [مرا بدرستی (پاسخ) گوی... کیست که راه (گردش) خورشید و ستارگان را برنهاده است؟]

۱- ک. ولی‌بتو، ف. اوغرولو، اوغوزنامه‌لر، ص ۳۱: (سونرا، سحر آچیلاندا بُبیک و کیچیک اوغلانلارین یانینا چاغیردی، دندی: - "منیم کؤنلوم، او ایسته بیر، قوجالیقدان منیم هشی - هردمیم توکه‌نیب، گون، آی، اولدوز، سیز دان سوکولهنه ساری گئدین، گؤی، داغ، دهنیز، سیزایسه قارانلیغا ساری گئدین". اوندان سونرا، اوچو دان سوکولهنه ساری گئتدی. «گون، آی، اولدوز»، چو خلو کئیک، چو خلو قوش اوولا یاندان سونرا، بولدان بیر آلتون یای تاپدیلار، گئنوردولر، آتالارینا وئر دیلر... یای سیزین اولسون. یای تک اوخلارینیزی گؤیه‌ده ک آتین. «بیش، دهنیز، گؤی»، اوج گوموش اوخ تاپدیلار... آی کیچیک قارداشلار، اوخلار قوی سیزین اولسون، یای اوخلاری آتندی... (اوغوز اوخو اوج بُلدو، پارچالارینی اونلارا وئره‌ره ک دندی: - اوخ سیزین اولسون، یای اوخو آثار").

۲- همان کتاب، (آلتون یای گون دوغاندان، گون باتانا دوغرو اوزاندی)...

و در اوستا اینگونه ستوده می‌شود: [فروشی‌های نیک توانای اشونان را می‌ستاییم که ستارگان و ماه و خورشید و ایران را به راههای پاک رهنمون شدند.]<sup>(۱)</sup> اصولاً شرح قسمت‌های از اوستا بدون مراجعته به اوغوزنامه مشکل خواهد بود. تفسیر خواهد بود، نه تاویل. نمونه‌ای دیگری از تفسیر، ما در اوغوز نامه دیدیم که آفتاب و ماه و ستاره از گاو نخستین زاده می‌شود یعنی در بردارنده تختمه گاو هستند. تفسیر این حادثه عبارت از نگهداری و پالودن بتوسط ماه - والا اینجا معنی ساده و صریح است تاویل لازم دارد نه تفسیر.

با تقسیم ۱۲۰۰۰ سال به چهار دوره سه هزار ساله و لحاظ کردن آفرینش مینوی گاها اول که فاصله زمانی زیادی با مثل افلاطونی دارد، بخشی از آراء افلاطون را تشکیل می‌دهد:

- بالآخره مطابق بررسی‌هاییکه به شیوه تحسین برانگیزی توسط ژوف بیندر انجام گرفته، اینک سخت محتمل مینماید. که حداقل بخشی از آراء فلسفی افلاطون منشاء ایرانی - بابلی داشته است.<sup>(۲)</sup>

تقسیم سال به چهار فصل سه ماهه هم آمیزه‌ای از نمادسازی و نمادپردازی این نظریه باید باشد، بهار، نماد گاه اول، تابستان فصل مادی شدن آفرینش مینوی، پائیز فصل سلطه اهریمن، زمستان شروع مجدد مبارزه با اهریمن، و فتح در برابر اهریمن. این نمادسازی را که امروزه مبنای ایش را فراموش کرده‌ایم، بعنوان سنن قدیمی که در زندگی عادی و روزمره ما جاری است می‌پذیریم و در شکل‌های مختلف به آن عمل می‌کنیم. مثلاً ۱۲ روز اول سال نمودی از ۱۲۰۰۰ سال در نظر گرفته می‌شود، چون بعداز پایان هر دوره (۱۲۰۰۰ سال) احتمال تخریب و دگرگونی می‌رود، به اصطلاح از نقطه عطفی عبور می‌کند، به همین علت روز سیزده را زیر سقف نمی‌مانیم. سبزه‌ها را گره می‌زنیم که جلو تخریب زمین را بگیریم. یارویاندن و سبز

---

۱- جلیل دوستخواه، اوستا، ص ۴۰۹.

۲- میرجاالیاده، مقدمه‌ای بر فلسفه‌ای از تاریخ، ترجمه دکتر سرکاراتی، ص ۶۶.

کردن سبزه، به معنی اینست که در صورت تخریب ما تخمی و سبزهای برای رویاندن داشته باشیم.  
نمودی دیگر از آن:

[شمن آلتایi Altaie برای مراسم خود از درخت قان استفاده می‌کند، که شاخه‌های پائین آن بریده شده و هفت و نه یا دوازده جای پا بر تنه‌اش تعییه شده است.]<sup>(۱)</sup> بعداز پیمايش ۱۲، سیزده، ابتدای دوره جدیدی است که از ازل، شروع می‌شود یعنی با تکرار ۱۲ به نقطه عطف می‌شود رسید و از آن گذشت و به زمان بی‌زمانی رسید. هفت پله به میمنت هفت عنصر (شش بن و انسان اول) و رقم نه، يحتمل سالهای کام روانی اهورامزدا است. و همه اینها ما را به زمان illo tempore (ازلی) میرساند.

بهر حال، بعداز آفریده شدن انسان اول درگاه دو، چشم اهریمن به او می‌افتد و بمدت سه هزار سال بیهوش می‌شود و در این سه هزار سال که تمامی مدت گاه دو است آفرینش آهورامزدا کامل می‌شود. در بندهشن آهورامزدا گفتگویی با اهریمن دارد که زمان آن باید بعداز آفرینش انسان اول و اولین دیدار اهریمن از مملکت روشنای ابدی باشد: [هرمزد به اهریمن گفت که «زمان کن تا کار را بدین پیمان به نه هزار سال فراز افکنیم، زیرا دانست که بدین زمان کردن، اهریمن از کار بیافکند. این را نیز به همه آگاهی دانست که در این نه هزار سال، سه هزار سال همه کام هرمزد رود، سه هزار سال در آمیختگی بکام هرمزد و اهریمن، هر دو رود. بدان فرجامین نبرد اهریمن را ناکار توان کردن و پتیارگی را از آفرینش باز داشتن.]<sup>(۲)</sup> بعداز گاه دوم یعنی بعداز سه هزار سال، اهریمن توسط جهی بیدار می‌شود: [در فصل چهارم بند هشن Bundahišn بهر جهت ادامه موقعیت نکبت بار او، به آفرینش کیومرث نسبت داده می‌شود. دیوان در حالیکه از گیجی فرمانده خود بخشم آمدۀ‌اند

---

۱- میرچالیاده، اسطوره، رویا، و راز ص ۶۲.

۲- مهرداد بهار، Bundahišn ص ۳۵.

در پی تشویق و ترغیب او برمی‌آیند: آنها جدا بزرگدار خویش به تفصیل بر شمردند، آن اهریمن تبهکار آرام نیافت. بسبب بیم از مرد پرهیزگار، از آن گیجی بر نخاست تا اینکه جهی دخالت کرد و او به هوش آمد، قادر گردید تهاجم خشمگینانه و موقیت آمیزش علیه نیروهای خوبی دست بزند... پس او برای بار دوم فریاد زد و گفت. «برخیز پدر ما! زیرا در آن کارزار چندان درد بر مرد پرهیزگار و گاو وزرا هلم، که به سبب کردار من، زندگی نیابد. فره ایشان را بدزم، آب را بیازارم، زمین را بیازارم، همه آفرینش آهورا مزدا آفریده را بیازارم.<sup>(۱)</sup>】

تصویف اعمال این درد بر مرد پرهیزگار و گاو وزرا در اصلی گَرم متجلی است: [قریان تو باشم، دردمند گَرم / دل تو خونین و دیده‌ها ورم. / جوهر شود دریا، جنگل‌ها قلم / میرزايان نويستند، دردت تمام نیست.<sup>(۲)</sup>] بعد از این انگیزش اهریمن حمله را شروع می‌کند و بعد از طی مراحل، اول مطابق روایت اوستا و بن دهشن، گاو یکتا آفریده را میکشد:

[پیش از آن اهریمن سوی گاو بیاید اور مزد بدو بنگ داد تا رنج مرگ را برابر او آسان کنند، سرانجام شیر او خشکید و مرد. آنگاه نیروی هزار دیو مرگ آفرین بر انسان که متحده اصلی خدا و دشمن بزرگ شر است روی آورد.<sup>(۳)</sup>]

اینجا مرگ گاو یکداد قبل از مرگ انسان اول اتفاق می‌افتد ولی در اصلی گَرم مرگ گَرم قبل از اصلی اتفاق افتاده است با توجه به اینکه اصلی گَرم هیچ وقت از سینه مردم بکنار نبوده باید نظریه اصلی گَرم صائب‌تر باشد و نیز شواهد بسیاری وجود دارد مبنی بر اینکه موقع مرگ انسان اول (گَرم) می‌سوزد، در خود اصلی گَرم

۱- زروان معمای زرتشتی‌گری، ص ۲۸۷.

۲- سنه قوریان اولوم آده‌ردنی گَرم / اوره‌بین بساردی، گُؤزلرین و درهم / دریالار مرگِب، مشهله قلم / میرزا لار یازدیقجا دردین وار سنین.

۳- جان هینلز، شناخت اساطیر ایران، ص ۹۰.

این روایت مطرح است و آهنگ عاشیقی «بینیک گرم» شاید عمرش بدرازی عمر تدوین این اساطیر باشد. از لباس اصلی، گرم آتش میگیرد. این لباسی است که قاراکنشیش برای اصلی فرستاده یکبار گرم با خواندن وردی موفق می‌شود دگمه بالانی لباسی را که اصلی پوشیده و طلسمن شده، بگشاید ولی دوباره از پایین بسته می‌شود. باز نشدن دگمه، گرم آتش می‌گیرد و میسوزد. در روایت ابوریحان بیرونی نیز اگرچه صحبت از مرگ انسان اول بدت اهریمن می‌رود متنها این مرگ در جلو دروازه جهنم صورت گرفته است. در هر حال این دو روایت اختلاف در نحوه مرگ دارند و در اصل مرگ ندارند. با توجه به بار سوختن و جایگاهی که در فرهنگ چه از لحاظ عرفان، چه از لحاظ اخلاق، فلسفه، امتحان... دارد، باید این روایت صحیح تر باشد که پرداخت زیادی رویش هست. سوختن کاراکتری که از مرگش بجهاش زاده می‌شود با توجه به نیروی مرگ آفرین هزار دیو صحبت از مرگی شبیه سوختن در شعله‌ایست که سرتاپای انسان را دربرگیرد. در ضمن عالی‌ترین مرحله اعتلاء انسانی پاک کردن زنگار دل به آتش است این مرحله‌ایست که همه ادعایش را ندارند. و دلیل دیگری نیز رخ مینماید. در زمان قدیم عروج برای رسیدن به مجمع خدایان از طریق کوههای مرکزی که بر بالایش ستاره قطبی نصب شده بود ممکن بود این کوهها به <sup>(۱)</sup>sumbur معروفند گذشتن از ستاره قطبی نصب شده بر قله این کوه همیشه همراه با سوختن بوده است. و بعد از این سوختن بود که میشد به مقامات بالا رسید در کتاب دده قورقود برای به آسمان رفتن بال بگیل لازم است که رب‌النوع اسب و شتر بر آن سوار شده و به مجمع خدایان بتوانند دست یابند یا اگر هیجکدام از این‌ها را مالک نباشی باید صاحب اسب پرنده خاکستری رنگ باشی. مقوله سوختن بغیر از اثرات و نشانه‌هایی که در فرهنگ ما بجا گذاشته در سایر فرهنگ‌ها

---

۱- الان در مسیر کلیبر به خمارلو کوهی بنام سامیران وجود دارد.

نیز تاثراتی را دارد که از روی آن دگردیسی و سیر این اساطیر را می‌شود بررسی کرده، مثلًا:

[Phenix] پرندۀایست افسانه‌ای که منشاء آن اتیوبی بوده است و داستان در مذهب مهرپرستی مصریان وارد شده است... فنیکس بمراتب زیباتر از زیباترین طاووس‌ها بوده است<sup>(۱)</sup> [البته قراین بیشتری نیز از این سوختن با روایت اصلی گرم در یونان وجود دارد:]

[هراکلس پس از غلبه بر اوریتوس در صدد برآمد، بعنوان سپاسگزاری از زئوس یک قربانی به افتخار او بدده و برای انجام تشریفات لیکاس Lichas را به تراکیس Trachis فرستاد و تا از درازی لباس تازه‌ای برای او بگیرد. دژانیر نیم تنه‌ای را در خون نسوس فرو برد و آنرا به لیکاس داد.]

هراکلس با اطمینان کامل لباس را پوشید و مشغول انجام مراسم ذبح شد ولی بمحض اینکه لباس در تماس با بدن او گرم شد، سُمی که بدان آغشته بود بشدت بکار افتاد و بیوست بدن او انزوا کرد.

درد چنان هراکلس را عذاب میداد که او را بیخود از خود کرد و در این حال یک پای لیکاس را گرفته و او را بدریا افکند. در همین اثناء هراکلس برای بیرون آوردن لباس تلاش میکرد ولی چون پارچه ببدن او چسبیده بود قطعات بدن او هم با تکه‌های لباس جدا می‌شد. در این وضع هراکلس را با قایقه به تراکیس بردنده و دژانیر که متوجه خطای خود شده بود انتحار کرد. هراکلس با مشاهده این صحنه دست بکار انجام نقشه خوبیش شد و Iole همسر (صیغه) خود را به هلیوس سپرد و از او خواست که در سن بلوغ با اوی ازدواج کند پس از کوه Qeta نزدیک تراکیس بالا رفت و مقداری چوب بر قله آن گرد آورد و خود بر بالای آن نشست و پس از تهیه این مقدمات بخدمتکاران خود، دستور آتش زدن آن را داد لیکن هیچیک از آن‌ها دستور وی را نجام ندادند. فقط فیلوکتت Philoctete یا Peoas (پدر او) دستور او را

---

۱- پیر گریمال، اساطیر یونان و روم، ص. ۷۲۸

اجرا کرد. در ازاء این خدمت هراکلس کمان و تیرهای خود را به او بخشید. هنگامی که آتش از هر طرف زیانه کشیده بود، صاعقه‌ای زد و هراکلس سوار بر پاره‌ای ابر به آسمان رفت.<sup>(۱)</sup> اینجا لباس، لباس اصلی و گرم یا لباس ارسالی قاراکشیش است منتهای هراکلس کسی است صاحب زور و بازو و بی تحمل، در عوض گرم عاشقی است دل سوخته، هر دردی باشد تحمل می‌نماید و می‌سوزد. او شایسته سوختن برای بزرگترین و عالی ترین امتحان عشق می‌باشد. علت سوختن گرم مبارزه او با اهربین و عشق او به اصلی است.

در هر حال این انسان اول، تکائف عشق و امتحان، شهید دست اهربین بهمراه گاو یکتا با مرگی که مایه برکت است به مراحل عالی هستی اساطیری ارتقاء پیدا می‌کند میرچالیاده نیز چنین می‌گوید: [تابرا]ین هر انسانی که آرزوی رفتن به بهشت را دارد باید از میان آتشی که برگردش حلقة زده بگذرد «به عبارت دیگر تنها کسانی که خود را به کمک آتش پالوده ساخته‌اند می‌توانند وارد بهشت شوند زیرا پالایش پیش از اتحاد عرفانی است عرفا .... پالایش جان را در سطح آتش پالایش دهنده‌ای قرار میدهد که بر سر راه بهشت است.<sup>(۲)</sup> [اینهم علت دیگر سوختن انسان اول است، او بهشتی است. البته در مورد ریزش تخم و بارور شدن زمین هم نظریه‌ایست: [همه این خدایان از رفتار اورانوس که بآنها اجازه نمی‌داد بروشانی بیایند و مجبورشان می‌کرد در اعماق زمین باقی بمانند متغیر بودند، ولی گایا، مادر آنها، تصمیم به نجات آنها گرفت و از آنها خواست که انتقام وی را از اورانوس بگیرند. هیچیک از آنها به این کار رضا نداد. فقط کرونوس که کینه شدیدی از پدر (اورانوس) داشت خود را آماده این عمل ساخت. گایا داس تیزی که از فولاد ساخته شده بود، باو داد. شب هنگام که اورانوس به گایا نزدیک شد. کرونوس با یک ضربه

---

۱- پی برگیمال، اساطیر یونان و رم، ص ۴۰۷.

۲- میرچالیاده، اسطوره، رویا، راز، ص ۶۷.

داس بیضه‌های پدر را برید و آنها را روی زمین انداخت در نتیجه خونی که از این جراحت به زمین ریخت، زمین از نو باردار شد. و *Nymphé, Géant, Erynie* (الله‌های جنگل) متولد گشتند.<sup>(۱)</sup>

این تخم‌هاییست که زمین بعنوان مادر میرویاند منتها اگر این تخم‌ها در برابر دروازه جهنم ریخته شده باشند، باید درختی که سایه‌اش مؤثر باشد و صیانت کننده تخم‌ها باشد و این باید بنای نگرش به مقوله درخت مقدس باشد. در مورد این درخت و مشخصات آن آثار زیادی موجود است:

[در این جا هنگامیست که شاه موبد همراه با همسرش و برادرش رامین در بزم است، یک گوسان نواگر برای آنها میخواند، آواز او درباره درخت بسیار بلندی است که بر همه زمین سایه افکنده است. گوسان آواز خود را اینگونه پایان میدهد. مانا که این درخت همچنان سایه‌گستر باشد.]<sup>(۲)</sup>

این درخت که بر همه زمین سایه می‌افکند درختی است که می‌تواند در برابر آتش جهنم تخم‌های ریخته شده در دروازه‌های جهنم را تر نگهدارد. علی که در مورد تقدس درختهای خاص شمرده شده هم از نظر صاحب نظران مختلف متفاوت و هم متعدد است، از نظر آقای مهرداد بهار:

[...] این تقدس از آن روست که اینگونه درختان از همه درختان منطقه عظیم ترند و بسیار پر عمر و سایه‌گستری و سرسیزی بسیار دارند و نیز بعلت اینکه هر ساله پوست می‌اندازند به گمان مردم تازه و نوجوان می‌شوند. همچنین بر اساس مردم شناسی تطبیقی می‌توان باور داشت که در اعصار بسیار کهن گمان بر آن بوده است که ارواح مردگان پرقدرت قبیله یا خدایان یا پری‌های در آنها میزیسته‌اند یا این

---

۱- پیر گریمال، اساطیر یونان و رم، ص ۳۲۵.

۲- مری بویس، خنیاگری و موسیقی در ایران، ص ۲۹.

درخت‌ها مظہر آنان بوده‌اند.

۳) بنابه عقاید مردم چنارهای کهن برکت و پرمحصولی را بزمین و خانواده می‌بخشند و زنان را در بارداری و به سلامت داشتن فرزندان یاری میدهند و کار و کسب را رونق می‌بخشند.

۴...۵) ستایش چنارهای کهن و درختهای دیگر مانند سرو، خرما، انار و جز آنها خاص ایرانیان نیست و در فرهنگ اکثر اقوام جهان وجود...<sup>(۱)</sup>

ایشان طی هشت شماره این موارد را ذکر کرده‌اند علت تقدس درخت را سایه‌گستری، سرسبزی، پوست انداختن، عظیم بودن، پر عمر بودن، جوان شدن، مظہر و پناه خدایان یا پریان بودن و عامل برکت و پرمحصلوی بودن، شمرده‌اند. بنظر می‌رسد همه اینها باید علت العلی داشته باشند. تازه نظریه‌های دیگری نیز مطرح است: [اگر درخت گرانبار از قدرت‌های قدسی است از اینروست که عمودی است، می‌بالد و برگهاش می‌ریزند و دوباره می‌رویند در نتیجه به دفعات بیشمار تجدید جات می‌کند.]<sup>(۲)</sup> [ یا نظری دیگر:

[معهذا هندوان با رمز درخت کیهانی (Axis Munde) هم آشنائی دارند. این تجلی قدس که اساطیری - رمزی است جهانی است. زیرا این درختان کیهانی در همه تمدن‌های کهن یافت می‌شوند. باید تصریح کرد که آشواتها بدین دلیل مورد پرستش است که قداست عالم را که در حال تجدید و نوزایی دائم است در جسم خود جای داده است یعنی هندوان بدین علت آن را می‌پرستند که عالم منعکس در آینه درخت کیهانی (اساطیر) را در جسم خود گنجانیده و بگونه‌ای رمزی نمودار است.]<sup>(۳)</sup> [ و علتی دیگر برای تقدس درخت:

[در اساطیر و افسانه‌های مربوط به درخت زندگی غالباً به این تصور مکنون و ضمنی برخورده‌ایم که (میگوید) درخت زندگی در مرکز عالم واقع است و آسمان و

۱- مقاله درخت مقدس الفباء ۵۲ جلد اول (به همت دکتر ساعدی).

۲- میرچالیاده، تاریخ ادیان، ص ۲۶۲ . ۳- همان کتاب، ص ۲۱

زمین و جهان زیرزمین (دوزخ) را بهم می‌پیوندد.<sup>(۱)</sup> اینجا ابعاد جدیدی از علت تقدس درخت پدیدار می‌شود، در مورد پسران درخت نیز مطالبی ذکر شده است:

[آبورزن‌ها] قدیمترین سکنه ایتالیای مرکزی بوده‌اند آنها را پسران درخت‌ها میدانسته‌اند.<sup>(۲)</sup> اینها همانهایی هستند که بنابر اعتقاد، ملت لاتن را بوجود آورده‌اند. در مقوله زیر آفای میرجاالیاده به مطالب این مجموعه خیلی نزدیک می‌شوند:

[درخت مجدد (حیات) و (حیات بخش): در واقع درخت، فقط صورت نوی از واقعیت و زندگانی پایان ناپذیر است که زمین نیز نمودگار آنست. مبنای همه معتقدات حاکی از نسب بردن انسان به زمین یا به نبات و نیز حمایت زمین یا درخت از نوزادان، تجربه یا ادراکی از واقعیت غایی معینی سرجشمه حیات و زهدان همه اشکال و نیز نظریه در آن باب است.]<sup>(۳)</sup>

آفای الیاده اینجا با نسبت دادن انسان به زمین از بابت حمایت و حفظ و صیانت توسط درخت مقدس به منظور اصلی نزدیک می‌شود و در ادامه چنین می‌گوید: [معانی اصلی نماد پردازی درخت، که در غیراینصورت پیچیده است، با پنداره‌های تجدید دوره‌ای، بی‌پایان، نوزایی (منبع زندگی و جوانی جاودانگی و واقعیت مطلق) پیوند دارد.]<sup>(۴)</sup>

همه اینها تعبیرات مختلف یک حرکت است. (صیانت و حفظ و پرورش تخم هرمز). می‌شود اضافه کرد که پسران درخت انسانهای اول گاه چهارم، در اساطیر بن دهشی و قبل از آن هستند و بعد از رشد اولیه توسط انواع پرورده می‌شوند این نوع در دده قورقود شیر، در جاهای دیگر گرگ، کبوتر... و معمولاً در همه جای دنیا هم

---

۱- همان کتاب، ص ۲۸۴.

۲- پیر گریمال، فرهنگ اساطیر یونان و روم، ص ۱- A.

۳- تاریخ ادیان، ص ۲۹۱.

هستند. مثلاً، آکاکالیس یکی از دختران مینوس که به نوبت مورد علاقه هرمس و آپولون قرار گرفت. در هنگام تولد پسر سوم خود میلتوس آکاکالیس از ترس پدر خود از کاخ گریخت و بجنگلی پناه برد میلتوس آنجا متولد شد. چون مادر از عهده پرورش طفل برنمی‌آمد او را در کنار درختی رها کرد. ماده گرگهای جنگل بشیر دادن او پرداختند. پس از مدتی چوپانها به تربیت او مشغول شدند.<sup>(۱)</sup> اگر چوپانها، چوپانهای دده‌قورقد نباشند، در مجموعه، درخت مقدس، انسان اول گاه چهارم، پرورش توسط انواع، خود را نشان میدهد. و این مجموعه از حوادث گاه سوم یعنی مرگ انسان اول بدست اهریمن شروع و به حوادث گاه چهارم و پایان یک دوره ختم می‌شود. نشانه‌های متنوع از تمام نمودهای این اساطیر در فرهنگ فعلی این نجد وجود دارد. مادامیکه با زبان آیین‌ها و مراسم قدیمی مربوطه آشنا نباشیم دچار مشکل خواهیم شد. مثلاً: [گاهان بر اساس بحر و وزن ترتیب یافته‌اند مشخصه هر یک، وزن متفاوت اما واحدی است. تلاش‌هایی که به منظور توجیه این ترتیب (موله) یا جایگزینی ترتیبی بهتر (دوشن گیمن، نیبرگ و غیره) صورت گرفته قطعی نیست. باید آنها را بهمانسان که هستند پذیرفت<sup>(۲)</sup>.] اینجا همه چیز بار زمانی دارد گوئی زمان اکرنة زروان در تمام پدیده‌ها ساری است، حدود زمانی باید رعایت شود. گاهان از لحاظ زمانی مقدم بر اوزان و بحور عروضی مدون در خطه این نجد هستند، در اینصورت اوزان عروضی معیاری یا معیاری کامل برای سنجش محسوب نخواهند شد. کمالینکه در موسیقی موقایی نیز، اوزان عروضی بعداً داخل در موقع شده‌اند و امر و زه با اینکه سعی زیادی در مطابقت اشعار و موسیقی در انتخاب شعر، با این اوزان بعمل می‌آید، در بیشتر مواقع، هجاهای هستند که خود را نشان می‌دهند. به نظر می‌رسد که گات‌ها (گاهان) شکلی از اشکال قدیمی موسیقی موقایی بوده‌اند و الان نیز قسمتی با نام «فاتار»، [فات + تار] اجراء می‌شود که علایم تطابق با

۱- پی‌بر گریمال، فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمه بهمنش، ص ۱.

۲- گیرشمن، دین ایران باستان، ص ۵.

گات‌ها را دارد؛ در دستگاه سه گاه خوانده می‌شود و در قدیم اشعار مورد استفاده، بایاتی یا آغی‌ها، با هفت هجا بود، که این تعداد هجا نمایش هزاره هفتم، و خود تم نیز، تم عزا و سوگواری بزرگداشت مرگ انسان اول و گاو مقدس است. علی‌الاصول گات‌ها متشکل از دوگاه و سه‌گاه و چهارگاه بوده و مباحثت هر گاه، مستقل از گاههای دیگر اجراء می‌شده است. نشانه‌های تطابق گاهان با موسیقی موقعی موقامی قبل از هر چیز، همسان بودن اساطیر مربوطه و تم‌های موسیقی گاهان موجود می‌باشد. وجود مخالف، در سه‌گاه و چهارگاه، نمایش نقش اهریمن، در مجموعه اساطیر است. بخصوص وجود مخالف قوی در ابتدای چهارگاه، سنبلا حمله اهریمن، اسارت آفتاب و ارباب انواع، به توسط اهریمن است. چهارگاه با داشتن تم حمامی، تبلور فتح و مبارزه در سرتاسر آن، مخصوصاً وجود حصار و منصوریه به عنوان عامل تطابق با اساطیر گاه‌چهار، نمونه بارز این نوع بیان است.

با توجه به اینکه، تا الان هیچ قدمی در بررسی تطابق موسیقی موقامی، با این مجموعه برداشته نشده است و موسیقی موقامی در شکل فعلی تغییرات زیادی را پذیرا شده است و در ضمن دسترسی به شکل‌های قدیم اجرایی هم مشکل است. فعلاً نشانه‌های موجود را به عنوان مشتی نمونه خروار می‌پذیریم. قابل ذکر است، در هر جزء گات که متشکل از شعر و موسیقی است. ترتیب و موله را باید با طبقه‌بندی آنها، در ارتباط با دوگاه و سه‌گاه و چهارگاه جستجو کرد و در این جستجو باید مشخصه‌های ذیل را لحاظ نمود:

- الف) مشخصه‌های موسیقی شامل: (موضوع تم، تعداد نواخت یک جزء یا عامل گاه)  
ب) مشخصه‌های شعری شامل: (موضوع اشعار، تعداد هجاهای)

البته در شکل‌های دیگری نیز این مشخصه‌ها رخ می‌نمایند. در موقع اجرا، تعداد باز و بسته‌شدن زبان کوچک خواننده با تعداد گاه‌ها تطابق دارد و این با تعداد نواخت، عامل گاه، هماهنگ است.

با این همه، مشخصه‌های اجرایی در نزد اقوام مختلف که امروز هم اجراهای موقامی دارند ممکن است متفاوت باشد. به غیر از آن وسایل اجرایی دستگاهها همیشه ثابت نبوده است. بعضاً فقط به توسط صدا (vocal) و بعضاً فقط با آلات موسیقی (instrumental) و بعضاً با هماهنگی صدا و آلات موسیقی (vocal - instrumental) بوده است و این شکل‌های اجرایی ارتباط تنگاتنگی با مشخصه‌های زبان‌های مختلف و مشخصه‌های آلات موسیقی دارند. برای اینکه مطلب معین‌تر و محدودتر شود، آنرا برای زبان ترکی که قدیمی‌ترین شکل‌های اساطیر این مجموعه در آن حفظ شده‌است، بررسی می‌کنیم.

شعر در این خطه قبل از اوزان عروضی هجایی بوده والان هم بیشتر بحور و اوزان عروضی پوششی برای شکل هجایی آنست در اینصورت هم ساخت فوتیکی و هم نحوه بیان مثلا ساخت فلسفی زبان و بیان منظور از طریق کل و سیر بسوی جزء مثل (شرالی ایدیم ... تاخیندیم) دخالت دارد و از لحاظ فوتیکی زبان ترکی دو نوع مصوت دارد، مصوت کوتاه، مصوت بلند، اگر در کلمه شروع با مصوت بلند باشد همه مصوت‌های بعدی مصوت‌های بلند خواهند بود و اگر با کوتاه شروع شده باشد همه مصوت‌های بعدی کوتاه خواهد بود، این خودبخود ساخت آهنگین کلمات را فراهم می‌آورد. در ضمن هر کلمه اغلب چندین معنی و گاه معانی متضاد دارد، این خصوصیت قابلیت پذیرش صنایع ادبی ساختی را فراهم می‌کند. اگر کسی تعدا هجاهای را رعایت کند گفتار عادی اش نیز به شعر است. زبان در چنین وضعیتی زبان ادبی - فلسفی است. این ترکیب مشکلات و رعونت‌هایی برای درک معانی مورد نظر در زمان حال را دربر خواهد داشت.

با توجه به اینکه دو نوع موسیقی شامل و فراغیر، یکی موسیقی موقامی، و دیگری موسیقی عاشیقی، هر کدام با مشخصه و معیار خاص خود، که موسیقی موقامی، اغلب درباری، سنگین و موسیقی عاشیقی جوشیده از پویائی مردم زنگین و رنگین و صاف و

زلال از سینه‌های مردم گذشته است. برای بررسی اجمالی از موقامات شروع می‌کنیم:

در اجرای امروزین گاهها در موسیقی موقامي ترکی نمونه‌هایی در مضمون شعرهای اجرائی مانده است در دو گاه صحبت از آفرینش آهورامزدا شامل آفرینش بن‌ها، انسان اول، گاومقدس، در نهایت تبدیل شدن روی زمین به بهشت بوده، البته این اجراء‌ها به مرور زمان تغییرات و تاثیراتی را پذیرفته‌اند ولی امروزه در شعریکه با دو گاه خوانده شده صحبت از خورشید و ماه طبیعی است. مثال:

گون دولاتار، گردش ایدر، آیین  
آغ او زونده قارا تللر سایلن

بغیر از موضوع شعرها تعداد هجاهای هم نمایش تعداد گاهها یا مضری از آن و همه مشخصات در جهت نشاندادن و تعین گاه دو هست، کل متن ترنم روانی کام آهورامزدا است.

در سه گاه صحبت از بزرگداشت مرگی عاشقانه و در میدان است با این مرگ طبیعت هم می‌میرد. عزای مرگ انسان اول و گاو یکداد بدست اهربیمن که در اجرا، مخالف نقش اهربیمن را بعدهد دارد و تم اصلی مowie است. هنوز هم نوحه‌های مجالس ترحیم، بزرگداشت و تعزیه خوانی در مراثی در دستگاه سه گاه و گوشه‌هایش اجراء می‌شود یا در قاتار و حول و حوش آن خوانده می‌شود.

مضمون آهنگ و مضمون اشعار تقدیس عشق، عرفان، تحمل درد جهی، سوختن در راه هدف، تکاپو در جهت معشوق، فداکاری تا آخرین نفس، از پای نایستادن و طلب است. مواجهه و مقابله اورمزد و اهربیمن در سه گاه نمایانده می‌شود

در سه گاه تعداد هجاهای مطابق [نه دیبر کونلومو اویماقلای اویولماقلای سه گاه] با تعداد هجاهای اشعار دو گاه فرق می‌کند. موضوع اشعار تفاوت دارد. قابل ذکر است که، در چارچوب سه گاه قسمتی بنام قاراباغ شکسته‌سی، اجرا می‌شود که شکل

اشعارش فرق میکند. با بایاتی‌های هفت هجای خوانده میشود که اینجا معیار، (هر هجا یک هزاره) است. صحبت از هزاره اول سلطه اهربیمن دارند و قاتار علی‌الظاهر اجرای مراسم آئینی قات‌ها را، در سه گاه باید حفظ نموده باشد.

در چهارگاه مضمون اشعار هنوز هم حمامی است و صحبت از رهایش آفتاب، مقدمات فتح، روان شدن کام اورمزد در برابر اهربیمن است در شروع مخالف نقش اهربیمن را بازی میکند و در اوایل مسلط است، غارت میکند اسیر میگردد در اواسط رهایش آفتاب صورت میگیرد در اواخر بوجود آمدن انسان اول گاه چهار مبارزه او با ضد انسان، پیروزی او، دریافت دستور برای ساختن حصار و نگهداری و حفظ تخم‌ها در حصار، و منصوریه، برای تطبیق چهارگاه با اساطیر دده‌قوه‌قد کافی است، اصولاً بعد از گذشت اینهمه زمان و شرایط گوناگون داشتن این علامیم دست قدرتمند نگهدارنده مجموعه را نشان میدهد این نشانه‌ها در دوگاه و سه گاه نیز بشکل دیگری به غیر از اشکال ذکر شده هست، باید اینجا اضافه کرد که تا این موسیقی کار مشکلی خواهد بود، ولی با توجه به موجود بودن تمام واقعی گاهها، میشود قسمت‌های حذف شده موقمات را بازسازی کرد.

موضوع مورد بحث ما شکل قدیم موقمات است. هم در اجرای عاشیقی و هم در اجرای موقامی تغییرات خیلی وسیع است، ولی در قسمت‌های نیز اساس حفظ شده است. معیار سنجش را باید درست انتخاب کنیم مثلًا اگر بایاتی و آغی و یا اشعاریکه قدیم در قاتار خوانده میشند با معیارهای گاهها یعنی چهار و پنج هجا یک گاه به سنجیم یا با اوزان عروضی عمل کنیم راه بجائی نخواهیم برد. ولی اگر خود اینها را طبقه بنده کنیم راهی برای ترتیب آن نیز پیدا خواهد شد. اصولاً در قدیم بعضی اجرایها برای تذکر و یادآوری گاهها بود. مثلًا جایی لازم بود فقط با نام، ذکر، یادگاه، احتیاج جمعیتی برآورده شود. در اینصورت اجراء راحت و آسان بود کافی بود جزئی از موسیقی دوبار سه بار یا چهار بار نواخته شود این خلاصه تذکاری برای جمعیتی بود.

بعضی وقت‌ها اجرای مراسم آئینی مطرح بوده در آن حوادث اتفاق افتاده در

گاه‌ها پرداخت بیشتری داشتند. محتوی ثقيل، تکرار متناوب بعضی اجزاء با حفظ ترتیب گاه - در هر حال هم در مراسم تذکار هم در مراسم آئینی از تمام امکانات برای گفتار رمزی چه زبان موسیقی چه حرکات لازم برای رقص استفاده می‌شده است.

اجrai عاشيق‌ها، زنگين، رازآلود و صاف شده در سينه به سينه گشتن می‌باشد. عاشيق‌ها معلم مبارزه با اهريم و مدرس نور و مiben فتح نهائی آهورايان در برابر اهريم، هم سازنده آهنگ، هم مجری آهنگ هستند. طبیعی است در رابطه با شرایط زیر سلطه بودن، حافظ رمز و اجراکننده آئین‌ها هستند. مهمترین اثری که از عاشيق‌ها به جا مانده کتاب اصلی و گرم است که نظریات آنیمیستی، توتمیستی و نظریه پیدایش انسان اول و گاو مقدس از سبب قرمز (همانهای که بعداً با اشتباه ترجمه قرمز به زرین، سبب‌های زرین هیسپرید هستند) که متفاوت با نظریه پیدایش انسان اول در مرحله هفتم آفرینش است. در این کتاب درسی حفظ شده است مطابق نظریه کتاب اصلی گرم اولین آفرینش بعد از گاو مقدس یا بهمراه و همزمان با او انسان اول است. و شش بن، بعد از انسان اول موجود میشوند گرم در این کتاب نام گذار کوهها، حیوانات ... می‌باشد. گرم می‌تواند از رودخانه گداری بگیرد و آبها را متوقف کند و از رود بگذرد. در کتاب اصلی گرم از حوادث گاه دو و سه سخن رفته است. در مورد مرگ انسان اول، این کتاب معتقد است که گرم قبل از اصلش شهید شده و سوخته است و این روایت باید صحیح تر باشد زیرا انسان اول، عاشقی است سینه چاک و بلای گاو مقدس را باید بجان بخرد و طبیعی است که قبل از گاو یکدادکشته شود.

فرم اشعار اصلی و گرم، گرایلی و قوشماست. اگر گرایلی را که هشت هجا دارد نمود گاه دو در نظر گیریم محتوی اشعارش باید حوادث گاه دو باشند و در این رابطه قوشما با یازده هجا ضمن اینکه حوادث گاه سوم را بیان می‌کند باید کسر یک هجا

معنی دار باشد. مثلاً می‌شود تفسیر کرد که علامت زمانی مرگ انسان اول و گاو یکدад است یا دقیق‌تر یعنی موعد این شکست بزرگ عبارت از ربع اول هزاره نهم است. البته مسئله موسیقی چه در شکل موقامی و چه در شکل عاشیقی جستارهای زیادی را می‌طلبد و در این زمینه تا حالا هیچ قدمی برداشته نشده است ولی در وضعیت فعلی نیز نشانه‌های زیادی برای تطابق با گاهان را با خود دارد. میشود نتیجه گرفت موسیقی موجود وسیله‌ای برای اجراهای آثینی و هم دارنده ترتیب و هم نمود گاه بوده است. در گانها نیز همچون ترکیبی شایسته آزمودن است.

تا اینجا در حد وسع خود با مسایل گاه‌های دو و سه و چهار آشنا شدیم و خود این جواب ناقصی میتواند به «نه دئیبر کونلومو اویماقالا اویولماقالا سه گاه» باشد. و دیدیم که بن دهش، اوستا، گاتها، با این اساطیر هم آوازند. در ادامه ضروری می‌نماید بعضی ارتباطات موجود و مانده تعدادی از بن‌ها با رب‌النوع‌ها ذکر شود. گفته می‌شود: [از دورترین ایام شاخهای ورزه گاو به هلال ماه و ماه تشییه و تمثیل شده است. صنم‌های گaosان که همواره با پرستش مهین مادر (ماه) ارتباط دارند در دوران نوستنگی فراوانند.... خدایان قمری (در مدیترانه و شرق) به هیات ورزه گاو برخوردار از صفات و متعلقات گaosان نموده می‌شد. مثلاً Sin خدای ماه Ur بدین شرح «گوسله قدرتمند» Enlil نام گرفته بود، توصیف Nannar خدای ماه

<sup>(۱)</sup> بدلی شرح بود «ورزه گاو جوان و نیرومند آسمان، برجسته‌ترین پسر Enlil.] تابلوی بسیار زیبائی است. انسان سمبیل ساز با انتخاب ارتباط بین یک رب‌النوع و یک بن، حلقه‌ی اجرائی مبارزه با اهریمن را با داشتن حمایت بن‌ها تکمیل می‌کند. و ضمناً نشان داده میشود که در دوران نوستنگی این اساطیر بشکلی بوده‌اند و مخصوصاً ارتباط اساطیر بابلی را با کتاب دده‌قورقد و مجموعه اساطیر این مرز و بوم را کامل نشان میدهد و

گو dalle قدرتمند اثیل دقيقاً اين جمله را «فازان خانين ايناغي<sup>(۱)</sup>» را به ذهن تبادر می‌نماید. و گفته ميشود: [يعني خورشيد به ميزاني که نمودگار ذات و جوهر و صفات اسب است نمودار گرايس های جهان زيرين و اموات نيز هست.<sup>(۲)</sup>] البته مطابق مجموعة اساطير و با توجه به آهوراني بودن اسب، فقط خورشيد نمودگار صفات اسب می‌تواند باشد و نمی‌تواند نمودگار ذات و جوهر و صفات جهان زيرين باشد. خود اين ارتباط در سطح وسيعتری توسيع خود ايشان مطرح ميشود: [يادآوري ميکنيم که خدايان پويا و سازمان بخش و زياننده و غيره در صف مقدم ارباب انواع جاي دارند.<sup>(۳)</sup>] با توجه به اينکه صراحتاً از ارتباط رب النوع ها با خدايان صحبت رفته ارتباط تعداد کمي را در دست داريم. [گاو خود کنایه از ماه مبياشد و با ماه يکي است.<sup>(۴)</sup>] يا: [Isis... ايزيس شبانه بجستجوی او زيريس پرداخت ... سرگذشت ۱۰ با داستان تلاش او (برای جستجوی او زيريس) و تصوير او ( بصورت ماده گاوی با علامت ماه تصوير ميشد<sup>(۵)</sup>).] شانه های اين ارتباط در هند نيز بچشم می خورد: [از اينرو خدايان آسمان در مذهب هند و مدیرانه به نوعی با ورزه گاو، يگانه و يکي شده‌اند. ريكودا، دياتوس Dyuaus را «گاو نر» مینامد و خواهم دید که اکثر خدايان در ازه - شرق از همان شان و منزلت برخوردارند.<sup>(۶)</sup>]

- 
- ۱- ميرعلى سيداوق: آذربايجان ميفيك تفكرونون قابناقلاري، ص ۱۷۴؛ (پاراسارين بايورد حاصاريندان، پيرلايip اوچان، آپ - آلچا گرده بینه قارشى گلن، يندى قىزىن او مودر، قالين او غوزون ايمرهن چىسى، فازان به يىين ايناغى، بوز آيقولى به يەره ك يىتدى).
  - ۲- ميرچالا ياده، تاريخ اديان، ص ۴۹.
  - ۳- همان كتاب، ص ۴۳۱.
  - ۴- رضى، آئين مهر و زروانىسم، ص ۶.
  - ۵- پىير گريمال، فرهنگ اساطير یونان و روم، ص ۴۷۴.
  - ۶- ميرچالا ياده، تاريخ اديان، ص ۸۸.

باید گفت که بن‌ها با رب‌النوع‌ها، ارتباط دارند و این رب‌النوع‌ها بعنوان نماینده بن‌ها گزارشگر مبارزه به بن‌ها هستند یا خود بن‌ها از نزدیک در مبارزه با اهریمن عمل مینمایند. [وurmزد که با خورشید ارتباط دارد انسان را می‌پذیرد و هومن (اندیشه نیک) که با ماه ارتباط دارد، گاو را.]<sup>(۱)</sup>

احتمال می‌رود هر شش بن در مبارزه، یا شرکت داشته‌اند یا رب‌النوعی از طرف آنها عمل مینموده است. مجموعه نشان میدهد خورشید پذیرای انسان و رب‌النوع اسب، ماه پذیرای رب‌النوع گاو و آسمان با نماینده رب‌النوع گرگ که گزارشگر مبارزه به مجمع خدایان نیز هست، حضور دارد. به تبع باید بن‌های دیگر نیز شرکت داشته باشند.

این مجموعه اساطیر از زمانی که یکی بود و یکی نبود، با ما با زبان و سمبول‌های خودشان، چه از زبان شیرین عاشق‌ها، چه بصورت موسیقی موقامی، چه بصورت مراسم آثینی رقص‌هایمان، چه بصورت افسانه‌ها و نغمه‌ها، صحبت کرده‌اند. بر ماست که تکائف زمانی و زبانی آنها را درک کنیم. در مورد ارتباط رب‌النوع گرگ با مجمع خدایان باید ذکر شود: [در واریانت اویغوری افسانه، اوغوز بعد از ولادت پسرانش (آفتاب، ماه، ستاره، آسمان، زمین، دریا) مجلسی آراسته و خود را خاقان اعلام نموده و می‌گوید بگذار اینظرف (خوشبختی خلاص کننده از بدبختی) مهر ما، گرگ خاکستری چاوش حربی ما باشد.]<sup>(۲)</sup> و این به معنای مقدس‌ترین بودن گرگ است.

---

۱- گبرشمن، دین ایران باستان، ص ۸۰.

۲- میر علی سیداوو، آذربایجان می‌فیک تفکرونون قایناقلاری، ص ۲۹: [افسانه‌نین اویغور ورسیاسیندا اوغوز اولادلاری (گون، آی، اولدوز، گوئی، داغ، دنیز) دوغولاندان سونرا بؤیورک بیز مجلس دوزه‌لدیر و اوردا اۇزونو خاقان اعلان اندیب و دیبیر: ..... قوی بويان (خوشبخت لیک، بدبخت لیک‌دهن خلاص اندەن) بىزىم دامغانىمىز، گوئی قورد اورانىمىز (حربى چاغرىشىمىز) اولسون].



## آیا تعیین مقطع زمانی برای این مجموعه اساطیر ممکن است؟

[مردم ناشناس و گمنامی که طی هزاران سال برای آفرینش اساطیر کوشیدند در آثار خود کلیدهای زرین و سیمین و الماس گونی نشاندند، امروزه برای ما تها همین بس است که این کلیدها را به یابیم.]  
م لوفلر، زبان رمزی قصه‌های پریوار جلال ستاری، ص ۹

ما میدانیم که اساطیر محصول مرحله معینی از فکر بشر و صورت قدیم یا یکی از صورتهای قدیم شعر انسان ابتدائی، به قیاس ماده شعر و شکلی از شعور اجتماعی هستند. با توجه به اینکه مجموعه اساطیر بحث شده نیم نگاهی به آنمی میزم و توتمیزم دارد، حاوی مشخصه‌هایی از شکل اجتماعی - معیشتی است و احتمالاً نشانه‌های قدیمی بودن اثر را با خود دارد. موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهیم:  
[از اوغوزنامه دو واریانت اساسی در گردش است یکمین که خیلی خیلی قدیمی است، فقط حاوی مجموعه اساطیری است در مورد منشاء شجره اوغوز که در آن بینش قدیمی آنیستی و توتمیستی و آنتروبومورفیستی با اساطیر جوشیده و یکی شده است. این اوغوزنامه مجموعه سوژه‌های قدیم میتولوزی است. روایت دوم اوغوزنامه از افسانه‌ها و روایات مربوط به حیات ۲۴ قبیله نوه‌ای اوغوز سخن

میگوید. گفتنی است روایت دوم اوغوزنامه شرح و دوام حوادث ادوار بعدی است.<sup>(۱)</sup>

با دقت در شجره‌نامه اوغوز و مراحل گاهها تا اینجا بعضی از دگر دیسی‌ها را به طور اجمال دیدیم. این تغییرات مسیر معین و مشخصی را طی نموده و بعضاً در مرحله‌ای دارای مشخصه‌ای تاریخی اند مثلًا نمونه مجسمه‌های میترانی در ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد بدست آمده واز روی آن میشود گفت که از لحاظ زمانی میترانیسم در این مقطع تجسس یافته است. همین مورد در ارتباط با وداتها یا در رابطه با فرهنگ اساطیر یونان و دقت در اینکه در زمان اخذ اینها مراحلی از دگرگونی‌ها را پشت سر گذاشته‌اند و ارباب انواع تبدیل به انسان شده‌اند و بعداً در سروده‌های هومر و سایرین داخل شده‌اند مسیری را برای ارزیابی زمانی تعیین مینهایند. مثلًا [مهرپرستی در ریگ ودا، کتاب مقدس هندیان آریانی که قدمت برخی از سروده‌ایشان به ۱۵۰۰ قبل از میلاد میرسد سرودی در ستایش میترا مندرج است.<sup>(۲)</sup>] یا، [قدیمی‌ترین بخش آن یعنی گاتها (سرودها) دوره جماعت بدوي بی طبقه‌ای را منعکس میکند. پرستش سگ، گاو نر، پرستش رب‌النوع خورشید (مهر یا میترا) که مدت‌های مديدة متداول بوده حاکی از اینست که اثر

- 
- ۱- پاشا افندیف، ادبیات شفاهی، ص ۱۴۵: «اوغوزنامه‌نین اساس ایکسی ورسی یاسی دولاشماقدادیر، بیرینچی چوخ قدیم دیر. محض بوردا اوغوزون شجره‌سی نین منشه‌بی حقینده اساطیر توپلانمیش دیر. بوردادنیم آنمیستی، تو تمیستی و آنتروپومورفیست گوروش اساطیره قایناییب قاریش میشدیر. اوغوزنامه قدیم میفولوژی سوژت لر بیغیمی دیر. اوغوزنامه‌نین ایکینچی روایتی ایسه آرتیق اوغوزون ۲۴ نوه‌سی نین آدی ایله آدلانان قبیله‌لرین حیاتی ایله باغلی، افسانه و روایت لردن عبارت دیر. دیمه‌لی اوغوزنامه‌نین ایکینچی روایه‌سی نسبتاً سونراکی دورلرین حادثه‌لرینین دوامی و شرحی دیر».
- ۲- رحیم رئیس‌نیا، آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۴۱۸ (جلد اول).

## آیا تعیین مقطع زمانی برای این مجموعه اساطیر ممکن است؟

مربوطه به اعماق تاریخ می‌باشد.<sup>(۱)</sup> و در کتاب جامعه بزرگ شرق آمده است: [اگر زمان سرود ریگ ودا به حدود سالهای 2500-3000 ق.م. برسد، شاید بتوان گفت سرودن گاتها را به پیش از اولین مهاجرت اقوام آریائی به سوی غرب یعنی به دوره میان 2500-3000 ق.م نسبت داد.]<sup>(۲)</sup>

با لحاظ کردن اینکه مجموعه اساطیر جهان‌بینی انسان غارنشینی است که با حیوانات و انواع از دور و نهایتاً در پرروشه شکار آشناست، تمامی آهوان را ماده می‌شناسد یا هر روز برای او، توتم مقدسش، آفتاب را طی مبارزه‌ای از دست قاراونکور می‌گیرد. و بنابراین باید قبل از طلوع آفتاب بیدار و بعد از فتح در مبارزه آفتاب را حمل و در محل مخصوصش در حالیکه ارباب انواع و انواع جمع و سرود فتح می‌خوانند، نصب نماید.

برای چنین انسانی هنوز مسئله جنسیت حل نشده است. نوع شتر، مادینه، از پیوند رب‌النوع اسب با رب‌النوع آهوان رب‌النوع گاو به وجود می‌آید. چنین مجموعه‌ای ما را بزمانی میرساند که رودها، درختان، صخره، انواع، زبان دارند. تولد تپه گؤز در پیله پروانه (نه پیله ابریشم) با توجه به آشنازی به محیط اطراف غار و دیدن این علائم از نزدیک و مشاهده دورادور انواع، زمان وقایع کتاب است و این یکسره ما را از قید دولتها و شهرها آزاد می‌نماید. مورد دیگری نیز قابل ذکر است. «آدمخواری تپه گؤز»: [شكل زمخت و ابتدایی ابزار کار، پایین بودن سطح اقتصاد، مبارزه سهمگین با طبیعت، همه اینها در مهد گله اولیه، حالت «اندیویدالیسم وحوش» Individualisme Zoologique) را که انسان فسیل، از نیاکان حیوانی خود به ارت برده بود، حفظ می‌کرد و این حالت گاهی با زد و خوردهای خونینی، که از شرایط مبارزه برای بقا ناشی می‌شد، تظاهر می‌کرد. آدمخواری نیز وجود داشته است.]<sup>(۳)</sup>

۱- پیکولو سکایا، تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم ترجمه کشاورز

بخش ده، ص ۳۳. ۲- دکتر لواسانی، ص ۱۴۹.

۳- تاریخ جهان باستان، جلد اول - شرق، ترجمه مهندس صادق انصاری، دکتر علی الله  
همدانی محمدباقر مؤمنی.

آدمخواری تبه‌گوز، ارتباط مجموعه را با گله‌های اولیه نشان می‌دهد و شکل زمخت و ابتدایی ابزار کار، بخصوص داشتن کمانی که همه کس قادر به استفاده از آن نیست و وجود کمان عامل شخص و ارتباط بارزی است با: [مورگان در حدود سال ۱۸۸۰ در کتاب خود بنام «جامعه کهن» طبقه‌بندی دیگری پیشنهاد کرد که برخلاف طبقه‌بندی نخستین به ارزیابی تکنولوژیک اکفانی کند. بلکه بر پایه خصلت عمومی فرهنگ مادی هر دوران قرار گرفته است. مورگان تاریخ اولیه را به دو عهد، (Epoque) تقسیم می‌کند:

الف) توحش Sauvagerie

ب) بدوبیت Barberie

عهد نخست، با اختراع تیر و کمان پایان می‌پذیرد. عهد دوم با اختراع سفالگری آغاز می‌گردد و ایجاد و تکامل کشاورزی و دامپروری را دربرمی‌گیرد.<sup>(۱)</sup> وجود کمان زمخت و نبودن سفالگری و دامپروری، حدود زمانی اساطیر را معلوم می‌نماید و مسئله مهم دیگری نیز مطرح است. ذومورفیک بودن اوغوز، با توجه به ریخت انسانهای اولیه و ارتباط ریختی با حیوانات - ذومورفیک بودن اوغوز نیز زمانی را که ذهن بشر اولیه تصویری مرکب از صورت انسان داشته اعلام می‌دارد و عامل دیگری نیز بروز می‌نماید. در مجموعه اساطیر آتش هنوز مقدس نیست. اصولاً، تقدس در رابطه با خویشکاری عناصر و نقش آنها در آفرینش، بروز می‌نماید. آتش فقط نقش تسهیل کننده زندگی را دارد و بدان صورت شناخته شده نیست در این صورت ارتباط مجموعه با عهد کهن سنگی دیرین، معلوم می‌گردد و در مورد انتشار این تفکرات در زمان خود داریم: [بدان جهت می‌توان پذیرفت که تاریخ استقرار روابط فرهنگی میان اقوام نیز بسیار قدیمی‌تر از تشکیل شهرها و دولتها و

۱- تاریخ جهان باستان جلد اول - شرق، ص ۴۶

---

## آیا تعیین مقطع زمانی برای این مجموعه اساطیر ممکن است؟

---

حکومت‌هاست.....<sup>(۱)</sup> و در مورد قدمت آن نیز گفته می‌شود: [در حالیکه تشکیل شهرها و دولتها و حکومت‌ها در سرزمین‌های شرق که ادامه تکامل اقتصادی و فرهنگی اجتماعات اولیه انسانی در این منطقه محسوب می‌شوند، به اواسط هزاره چهارم قبل از میلاد، یعنی قریب به ۵ الی ۶ هزار سال پیش تاریخ‌گذاری می‌شود.]<sup>(۲)</sup>

با در نظر گرفتن مقدس ترین بودن گرگ، این مجموعه اساطیر متعلق به قبل از دامپروری و کشاورزی است. خود این نشانه هم، مقطع زمانی معینی را برای ما اعلام میدارد و نیز: [در این منطقه از هزاره ششم ق.م. اقوامی بسیاری بردند که در غارها و جنگل‌های انبوی منطقه زندگی میکردند و برحسب فصوص جایشان را تغییر میدادند از هزاره سوم در این منطقه سخن از اقوامی در میان است که به زراعت و تربیت حیوانات اهلی اشتغال دارند و دارای فرهنگی یکسان‌اند.]<sup>(۳)</sup> با توجه به اینکه قسمتهایی از این اساطیر در گاتها و اوستا منعکس است و گفته می‌شود: [اوستا یکدست نیست و هر بخش آن مربوط به عصری جداگانه است و بدین جهت مطالعه این اثر بسیار دشوار است. قدیم‌ترین بخش آن گاتاهای دروغ جماعت بدوى بدون طبقه را معین میکند]<sup>(۴)</sup> و مشخصات این جامعه بدوى در ذیل بیشتر توضیح داده می‌شود: [در این جامعه بدوى، وظیفه مخصوصی به عهده زن گذاشته شده بود وی گذشته از آن که نگهبان آتش و شاید اختراع کننده ظروف سفالین بوده می‌بایست چوبدستی بدست گرفته و در کوهها به جستجوی ریشه‌های خوردنی نباتات یا جمع آوری میوه‌های وحشی ببردازد. شناسایی گیاهها و فصل رسیدن آنها و دانه‌هایی که می‌آورند مولود مشاهدات طولانی و مداوم بود و او را به آزمایش کشت ورز هدایت

---

۱- جامعه بزرگ شرق، ص ۱

۲- همان کتاب، ص ۲۶

۳- جامعه بزرگ شرق، آذربایجان، ص ۲۴۷

۴- جلیل دوستخواه، اوستا.

میکرد.<sup>(۱)</sup> و در مورد تغییر وضعیت گفته میشود:

[جانورانی که در کوهها میزیستند به سمت چمن زارهای که تازه پدید آمده بودند فرود آمدند و انسان که بوسیله شکار زیست میکرد آنها را تعقیب نموده و در دشت اقامت گزید. از این عهد که تاریخ آنها را میتوان در حدود هزاره پنجم قبل از میلاد قرار داد میتوانیم پیشرفتی که در تمدن مادی ساکنان نجد ایران رخداد بلا انقطاع تعقیب کنیم.]<sup>(۲)</sup>

با در نظر گرفتن متن کتاب و بررسی نقش بورلا، در شناختن گیاهان و درمان به توسط گیاهان و دقت در ضرب المثلی، [دشت اگرچه در خون، ولی با برکت است.<sup>(۳)</sup>] میشود گفت، با پائین آمدن انسان از غار، ضربه‌پذیری اش بیشتر میشد ولی امکاناتش نیز زیادتر میگردد و نشانه‌های بیشتری که برای درک مقطع زمانی اساطیر در اوغوزنامه هست. مانند: اوغوز وقتی حیوانی را به درخت می‌بندد: [با شاخه‌های سپیدار به درخت بست و رفت.<sup>(۴)</sup>] یعنی زمانیست که حتی کتف هم نیست با شاخه‌های درخت حیوانی را به درخت می‌بندد یا این جمله: [نیزه‌هایمان جنگل‌ها باشند بجای آهو بجه شتر راه برود.<sup>(۵)</sup>] می‌شود گفت در این مجموعه از فلز خبری نیست، نیزه‌ها شاخه‌های درختانند. چنانچه گفته میشود: [تبییک‌ترین

---

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلامی، ص ۱۰ و ۱۱.

۲- همان کتاب، ص ۱۱.

۳- ک. ولی‌بنو، اوغوزنامه‌لر، [دوزن لیک قاندالیس، برکت اوندادیر].

۴- ک. ولی‌بنو، ف. اوغورلو، اوغوزنامه‌لر، ص ۱۲: (سئبود بوداغلاری ایله، آغاچا باغلادی گئندی).

۵- همان کتاب، ص ۱۶ (نیزه‌لر بیمیز مشهه‌لر اولسون، آویرینده قولان‌لار بتری‌سین).

---

## آیا تعیین مقطع زمانی برای این مجموعه اساطیر ممکن است؟

---

نیزه‌ها از تنہ نی کلفت است.<sup>(۱)</sup> و در این مورد با صراحت داریم: [بزار عمدۀ ثاندرتال‌ها به صورت ورقه‌های مثلثی شکل از سنگ چخماق درمی‌آید. نوک آن برای بریدن و سوراخ کردن و بعدها برای کندن پوست جانوران کشته، بکار می‌رود. اسیاب شکار، چنگال و نیزه چوین است.]<sup>(۲)</sup> در متن ذیل مطلب دقیق‌تر بیان می‌شود: [از کاوش‌های باستانی چنین برمنی آید که ساکنین باستانی ایران تا پیش از اواخر دروغ میانه سنگی و اوایل نوسنگی غالباً در کوه‌ها بسر می‌برده‌اند. و در حدود هزاره‌های ۵-۹ ق.م در دشت‌ها فروند آمده و با این فرود گام بسیار بلند در جاده ناهموار تمدن به پیش برداشتند.]<sup>(۳)</sup> و با استناد به: [هزاره پنجم و ششم پیش از میلاد انسان و گاو و گوسفند و بز و خوک را اهلی کرد.]<sup>(۴)</sup> درمی‌یابیم با اهلی شدن انواع دیگر ربات‌النوع‌ها باید با هیأت‌های دیگر، جایگزین شود. گاویکه اهلی است دیگر رهایش آفتاب از او ساخته نیست و در این مقاطع است که دگردیسی‌های ضروری به میدان می‌آید.

حدود و موقعیت مکانی نیز برای این مجموعه می‌شود حدس زد: [میدانیم شهر شیز از دورانهای بسیار دور تاریخی جائی مقدس بوده است و پیش از آن که آتشکده بزرگ آذرگشتنی در کنار برکه آن برپا شود، آنجا نزد بومیان آن سرزمین پرستشگاه اسب سپید بود.]<sup>(۵)</sup> این معبدی برای اسب سپید و نیز: [یکی از باورهای قدیمی اوغوز‌ها گرگ هست.

---

۱- آزاد نبی یثو، دده‌قرقود، ص ۱۶ [لاکن نیزه‌لرین تپیکی یوگون قامیش گزوده‌سین‌دهندیر].

۲- تاریخ جهان باستان، جلد اول - شرق، ص ۵۴.

۳- آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۱۰۶.

۴- محمد رضا فشاھی، از گاتها تا مشروطیت، ص ۸، پیشگفتار.

۵- دکتر بهرام فرهوشی، ایرانویج، ص ۹۶.

گرگ، در زیگورات پیدا شده کاوش‌های آرکتولوژیکی آلتین تپه ترکمنستان، نشان میدهد که طایفه‌های سه هزار سال قبل از این، گرگ را باندازه گاو تقدیس می‌نمودند. سرطانی گاو پیدا شده در زیگورات نسبت به یادگار قدیم سومرها (سر طلائی گاو) نسبتاً ابتدائی است. این ابتدائی بودن حق میدهد که قدیمی بودن یادگار آلتین تپه را متذکر گردیم.<sup>(۱)</sup> معابد کتاب دده‌فورقد از شهر شیز تا زیگورات ترکمنستان، البته به معنی تحديد حدودی نباید بحساب آید، علاوه میشود مقایسه با سومریان و همچنین نظاهرات تجسس این اساطیر، نشان می‌دهد مجموعه اساطیر در آن زمان منسجم، به سامان و قبل از زرتشت موجود بود و این هم تأییدی بر این ادعا: [بیش از آمدن آین زرتشتی‌گری و انتشار آن در آذربایجان کیش‌های آنمیستی و توتمیستی مبتنی بر پرستش نیروها و موجودات طبیعی در این سرزمین متدائل بود].<sup>(۲)</sup> البته در مورد موقعیت و عمق و ریشه آن دکتر مهرداد بهار نظری دارند: [من بر عکس بسیاری از ایران شناسان غربی یا محققان فرهنگ و اساطیر، معتقدم که در مجموع اساطیر و آئین‌های ایرانی بیش از ۵۰٪ و اگر شهامت داشته باشیم میگوئیم تا حدود ۷۰٪ ملهم از اساطیر و آئین‌های آسیای غربی است].<sup>(۳)</sup>

- 
- 
- ۱- دده‌فورقد انتبا عابدیه‌سی، ص ۱۳۲: [اوغوزلارین قدیم ایناملاریندان بیری ده قورددور، قوردون توتم کیمی ان قدیم و مقدس اولدوغونو تکجه اوغوزلارین آدینا چیخماق اولماز. ترکمنستانین آلتین (آشاغی - آلت) تپه ده آپاریلان آرکتولوژی قازیتی لاری نتیجه‌سینده اوژه چیخمیش «زیگورات دا» تاپیلان قیزیندان قوردباشی بوردا اول III مین ایل لیکده باشیان طاپیالارین قوردلا برابر بوغایا سجده اشتیدیکلارینی گؤستریر: زیگورات دا تاپیلان قیزیل بوغاباشی، شومرلرین قدیم یادگاری اولان قیزیل بوغاباشینا نسبتاً ابتدائی دیر و بو ابتدائی لیک آلتین تپه نین یادگاری نین نسبتاً قدیم‌ایینی سؤیله‌مه به حاق وئیر.]
  - ۲- آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ۷۳۵،

- ۳- مهرداد بهار - جستاری چند در فرهنگ ایران، ص ۲۰۲

---

## آیا تعیین مقطع زمانی برای این مجموعه اساطیر ممکن است؟

---

در جواب پرسش - [حدود این فرهنگ آسیای غربی چیست؟] پاسخی دارند: [فرهنگ آسیای غربی از دره سند و آسیای میانه در شرق و شمال شروع میشود تا مدیترانه شرقی و شبه جزیره بالکان در غرب ادامه پیدا میکند حتی بر تمدن مصر هم تاثیر عمیق میگذارد و وسعت بیشتری پیدا میکند چنانچه بخش‌های عمدۀ ای از روم در غرب و هند در شرق نیز زیر تاثیر این فرهنگ قرار میگیرند. منبع اصلی این فرهنگ در بین النهرین و در میان کوههای زاگرس تا مدیترانه شرقی بوده است. باید توجه داشت که تمدن چین بسیار عظیم است اما به پای فرهنگ آسیای غربی نمی‌رسد. نجد ایران بخشی از این فرهنگ است.<sup>(۱)</sup> و نکته مهم دیگر اینکه: [در «قوبوستان» با توجه به اشیاء مکشوفه در حفاریهای این ناحیه چنین مینماید که در دوران نئولیتیک (نوسنگی) نیز این ارتفاعات مسکون بوده است. به نظر باستان‌شناسان تاریخ نقوش به حدود هزاره نهم ق.م. میرسد.<sup>(۲)</sup>]

مجموعه اساطیر را با توجه به وجود عناصر اصلی یعنی کمان زمخت، نبودن فلز، آدمخواری تپه گوز، تولد تپه گوز در پبله پروانه و حضور تعداد محدود انواع و وظایف زن در جستجوی گیاهان و شناخت دورادرور حیوانات و عدم تشخیص جنسیت آنها، نیزه‌های چوبین و وجود مباحثات پایین آمدن از کوه و سرازیر شدن به دشت و مقدس‌ترین بودن نوع گرگ و نگرش‌های آنیستی و توتمیستی می‌توان در محدوده معینی از خط تکاملی انسان ارزیابی نمود و مثلاً گفت: قبل از سفالگری یا همزمان با آن می‌باشد.

بنظر می‌رسد دیرپا بودن، منسجم بودن و پروردۀ بودن مجموعه اساطیر و ظاهر آن با اشکال مختلف مثلاً اشکال بیانی، روایی، عاشیقی، موسیقی مقامی، رقص، جانی برای مقایسه آن با شاهنامه نگذاشته باشد. شاهنامه اثر ارزنده‌ایست متنها نسبت به مجموع اساطیر، حادث است، مطالعه کتاب در محدوده قوم اوغوز بمعنی

---

۱- مهرداد بهار، جستاری چند در فرهنگ ایران، ص ۲۰۳

۲- دکتر رواسانی، جامعه بزرگ شرق، ص ۳۲

مطالعه تقسیمات تاریخی در اساطیر خواهد بود. به بینید: [در نتیجه عدم توجه به این نکات تاریخ جامعه شرق بزرگ بجای آنکه ادامه فرهنگ و قومیت چندین هزار ساله ساکنان بومی آن تلقی شود بدورة شروع مهاجرت‌ها که جدیدترند محدود و زمینه تاریخی وحدت قومی و فرهنگی چندین هزار ساله آن انکار میگردد تا زمینه برای فرضیه باقی در باب مهاجرت‌ها و مبدأ مهاجرین آماده باشد.]<sup>(۱)</sup>

و بغیر از این دیدگاههای محدود، محدودیت‌های دیگری نیز برای جستجوی راه صحیح وجود دارد: [۲- فرضیه هندی که تئودور بنی فی Teodor Benfey در ۱۸۹۵ آنرا وضع کرد، به اعتقاد پیروان این فرضیه خواستگاه همه قصه‌های حیوانات کتاب پنجاهاترا (کلبله و دمنه) مغرب زمین و در وهله اول یونان است و قصه‌های شگرف جادو همه از هند می‌آیند و در آنجا راهبان بودایی در تعالیم خویش از آنها بر سبیل تمثیل و قیاس سود می‌جسته‌اند.]<sup>(۲)</sup>

قابل ذکر است: دیگر همه راهها به رم ختم نمی‌شود، عصر اساطیر در این نجد خیلی قدیم‌تر از هند حتی یونان که در برابر این قلم، حادث است میباشد اصولاً کلام، تفکر اینجانی است: [اسکنه بدوی بین النهرين از همان تزاد و منشاء سکنه فلات ایران هستند «سومریها» را نیز از همین مردم فلات ایران برخاسته میدانند.]<sup>(۳)</sup>

«گرویزر» نیز در کتاب «سمبلیک و میتولوژی» به نقل از کتاب زرتشت دوشنگیمن می‌نویسد: [سرچشمه تمام تمدن‌های جهان از ایرانست]<sup>(۴)</sup> [و نیز در کتاب تاریخ صنایع ایران گفته می‌شود: [فلز نخستین بار در ایران کشف شد.]<sup>(۵)</sup> در اینجا

---

۱- همان کتاب، ص ۱۸

۲- م. لوفلر، زبان رمزی قصه‌های پریوار، ص ۷.

۳- گیرشمن، «ایران از آغاز تا اسلام»، ترجمه دکتر معین.

۴- دکتر کریستن ویلسون، ص ۳۲۳.

---

---

## آیا تعیین مقطع زمانی برای این مجموعه اساطیر ممکن است؟

---

میشود گفت نظریاتی دایر بر نویسندگی مقایسه ادبیات ایران با ادبیات وسیع و گسترده هند و جهان یونانی (هلنی)، آقای آرسی زنر در کتاب «زروان معمای زرتشتی گری» به استناد اینکه هلن آفتاب اسیر و سلجان خاتون آفتاب آزاد شده از اسرار است، جائی ندارد. و ذکر این نکته لازم است که شکل ادبیات و نشر آن در این نجد با اشکال دیگر تفاوت دارد. حال با توجه به قدم اساطیر مورد بحث اشکال اجمالی دگردیسی آنرا بررسی میکنیم.



## دگردیسی ۱: «میترالیسم»

ما در مجموعه اساطیر شفاف، به سامان، از صافی سینه‌ها گذشت، دیدیم که در آن هر نوع تحت هدایت رب النوع خود، در مبارزه با اهریمن تصویر شده‌اند و انسان اول هم درگاه دو و هم در گاه سه، به تنهایی کمک آفرینش و هدایتگر مبارزه بوده و در گاه چهارم انسان اول بوجود آمده از تخم انسان اول گاه دو، به تنهایی هدایت آخرین نبرد با اهریمن را عهددار و ملاحظه شد که آفتاب اسیر شده به دست اهریمن قبل از بوجود آمدن انسان اول گاه چهارم، طی مبارزه رب النوع گاو با گاو اهریمنی هماورد خود و فاتح شدن در برابر او، موفق به رهایش آفتاب می‌شود. با توجه به اینکه آفتاب، اصلی‌ترین مقوله میترالیسم است و اساطیر مربوطه بعضاً تغییراتی را پذیرا شده‌اند و بعضاً بخشی از مشخصه‌های قدیمی را حفظ کرده‌اند این تغییرات را بررسی می‌کنیم: [در یشت دهم اوستا باز صحبت از مهر می‌شود مهر دارنده دشت‌های فراخ است. در قلل رفیع زندگی می‌کند، جنگجویی است نیرومند و دلیر، پیروزگری است که سلاحی کارساز در دست دارد. مهر باهوش‌ترین موجودات است. فاتح است و افتخار همراه اوست.]<sup>(۱)</sup> بر حسب یکی دیگر از سرودهای اوستا: [میترا مهم‌ترین هماورد و رقیب نیروهای شرّ است.]<sup>(۲)</sup> در اساطیر دده‌قورقد.

---

۱- مارتون ورمازرن، آیین میترا، ترجمه نادر راد، ص ۱۸.

۲- اوستا، ص ۳۹.

قاتورالی صاحب خورشید است و بعد از رهایش او را حمل و با او کشتی می‌گیرد، بعد از رساندن به محل نصب، بنابراین قاتورالی نقش مهمی در مورد خورشید ایفاء کرده و در هیات رب‌النوعی دشت فراخ، قلل رفیع، لازمه وجود اوست. ولی یک انسان با هیات میترا، شاید، دشتهای فراخ، برایش نیاز درجه چندم باشد، مخصوصاً: [اگر وظایف روحانی و شهریاری را که در مهر یشت به او (یعنی مهر) نسبت داده شده است، از این یشت برداریم مهر، ایزدی است. به طور عمدۀ مربوط به امر برکت بخشیدن .... دارای چراغ‌گاههای وسیع است.... او گله و رمه می‌بخشد، فرزند می‌بخشد. (بند ۶۵) گارها او را به پاری می‌خوانند... (بند ۸۶، ۸۵).<sup>(۱)</sup>] با توجه به هیات منتبه انسانی، چیزهای زیادی است که مربوط به رب‌النوع گاو‌هاست. برای بررسی بیشتر مسئله را از آفرینش مهر، شروع می‌کیم:

[مسئله زایش مهر با توجه به سابقه‌های اساطیری در واقع اثر شگفت‌انگیزی است، صخره‌ای آبستن می‌شود و میترا از دل آن صخره زاده می‌شود. بیرون آمدنش از سنج با برهنه‌گی است. اما کلاه شکسته مهری بر سر و به دستی خنجر و به دستی دیگر مشغول دارد.<sup>(۲)</sup>] ما در کتاب دده‌قورقد و حوادث گاه چهار، نحوه بوجود آمدن انسان اول گاه چهارم را دیدیم که از زمین مادر رویش تخم صیانت شده در سایه درخت مقدس، انسان رشد و بتوسط انواع پرورش می‌یابد و ملاحظه شد که دو بن از شش بن، یعنی Zeus، Gaya اساس بن‌های یونان را تشکیل داده‌اند. گایا در اخذ بتوسط یونان، ماهیت کل زمین خود را حفظ کرد با اینکه جزئی از زمین بود، بعنوان تمام زمین تلقی شد، در رد امانت در میترائیسم، کل زمین، به شکل جزء زمین پس داده شد. میترا در هیات انسان، به جای انسان اول گاه چهارم، مادرش، (زمین مادر) است. در اینجا، بجای مفهوم کل زمین مقوله صخره اعمال گردیده است. در میترائیسم ضرورت پرورش توسط انواع حذف گردیده است. و زمانیست که مشغول

---

۱- مهرداد بهار، جستاری چند در فرهنگ ایران، ص ۱۶۷

۲- هاشم رضی، کتاب آئین مهر و میترائیسم، ص ۱۴۵.

لازمه مبارزه و هدایت حرکت است. تئوریهای دیگری نیز با محتوای زاده شدن او از درخت نیز طرح شده است. اصولاً بدون لحاظ کردن تجسد و نحوه تجسد، مجموعه درخت، زمین، آب و کلاً حصار مقدس با برآمدن تک تک عناصرش قابل پرورش است، این عناصر هر کدام سهم مهمی در رشد، صیانت، به عمل آوردن انسان اول گاه چهارم به عهده دارند.

آیش، بعد آلهه باشان و شوکتی مثل آنهاهیتا را پیدا می‌کند. درختش درخت مقدس و بعد آ، فرزندان درختان یا فرزندان سایه درختان که با این گستردگی منتشر شده‌اند. می‌گردد، حصارش تبدیل به صخره‌ای می‌شود که میترا از آن زاده می‌شود. میترائیسم براساس مجموعه اساطیر این نجد، و دارای زمینه تعبیری از اساس بن‌های اساطیری یونانیست، بیینید: [– همین مغان «یونانی ماب» آسیای صغیر بودند که مراسم پر رمز و راز مهر پرستی را خلق کردند و خدای مورد ستایش قاطبه مردم را محور مناسک سری و باطنی جلوه دادند.]<sup>(۱)</sup>

لامخای اساطیر یونان از مجموعه اساطیر ذکر شده است، و بهر شکلی که باشد مهر، مهر تفکر ساری در این نجد را دارد. میترائیسم مال این سرزمین است. مادر زمین چه به صورت کلی و چه به صورت جزء (گایا)، صیانت‌کننده، پرورنده تخم است و تبدیل هیات‌ها هم ناشی از گذشت زمان و تغییرات ساختی جامعه است، وقی میترا کلاه دارد، مشعل دارد، با شکل اصلی اساطیر، فاصله دارد.

اینجا ضمن تبدیل رب‌النوع گاو به هیأت انسان، عیناً نظریه‌های موجود در مورد آفرینش انسان اول گاه چهار را با تفسیری نو و علایمی که نقش گذشت زمان زیادی در آن‌ها هست، می‌بینم میترائیسم مربوط به زمانی است که خنجری هست کلاهی هست و مشعلی. تابلوی زیر تکمیل‌تر است: [تصاویر کوتیس و کوتوباتس، در این معبد هم در داخل نیمکت‌های جانبی نقاشی شده‌اند و اضافه بر این دو نقش بسیار زیبایی از میترا جوان دیده می‌شود که از دل یک صخره مخروطی شکل زاده

---

۱- مارتون و رمازن، آین میترا، ترجمه نادر راد، ص ۲۴.

می‌شود، در کنار آن هم درخت بزرگی حک شده، صدفی هم از جنس سنگ سیاه بر روی پایه‌ای نصب گردیده که حکم حوضجه آب را داشته است.<sup>(۱)</sup> این تابلوی کاملی از تولد انسان اول گاه چهارم است. درخت مقدس، آب برای رشد تخم، زمین مادر که اینجا صخره است و توضیحات دیگری نیز هست: [میترا به معنی دوست، رفیق و همدم یاری کننده است. خدای نگهبان آفتاب می‌باشد. نام یکی از ده آتش است.<sup>(۲)</sup>] اولاً خدای نگهبان آفتاب که قبلًاً این مسئولیت را دیدیم، ثانیاً این ده آتش همان ده عنصر مبارز، ده نوع و بن است، میترا یا صورت قبلی آن رب‌النوع گاو، یکی از این ده عنصر است. تغییر دیگری نیز می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد:

آنچه مسلم و متین است، این است که فدیه گاو نماد امر آفرینش است مرگ گاو حیاتی نو می‌آفریند و این نکته در حکم مرکز و قلب کل اسرار و رموز عقاید باستانی است.<sup>(۳)</sup> باید گفت، مرگ هر گاوی حیاتی نو نمی‌آفریند، فقط مرگ گاو یکداد باعث باروری زمین است. - گفته می‌شود:

[در کتاب «بندھشن» و کتاب «یادگار جاماسپیک» که شامل پیشگویی‌های پایان جهان است. آمده که اهورامزدا خدای بزرگ نیکی قبل از آفریدن کیومرث نخستین بشر، گاوی آفرید. لشگریان بدی چون خواستند آفرینش را از میان ببرند. بر گاو دست یافتند. اما از مغز گاو انواع گوناگون پدید آمد.<sup>(۴)</sup>]

گاو یکداد منشاء خیر بوده است. گاو آفرینش اول، و مادر بزرگ تمام هستی، ولی گاویکه بدست میترا، یا رب‌النوع گاوها، آپس، اوروز.... در گاه چهارم کشته می‌شود. گاو اهریمنی است، فدیه گاو از بابت تکرار مراسم آینی مهم است. می‌شود زایش را بعد از رهایش آفتاب در بناء تابش آفتاب تفسیر کرد، تعبیر زیر هم قابل ذکر است:

---

۱- مارتون ورمازرن، آین میترا ترجمه نادر راد، ص ۷۴.

۲- هاشم رضی، آین مهر و میترائیسم، ص ۴.

۳- مارتون ورمازرن، آین میترا، ص ۸۲      ۴- همین کتاب، ص ۸۳

[دیدیم که غار مهری نماد چرخ گردون است. صخره هم کنایه از آسمان است که نور بر زمین می‌پاشد.... به موجب فرضیه‌ای میترا از آمیزش زمین و آهورامزدا بوجود آمده است، این نظر قابل قبول نیست. میترا سنتگ زاد است و از صخره‌ای تولد می‌یابد.]<sup>(۱)</sup>

این دگردیسی‌ها ناشی از تعبیر و تفسیرهایی است که از درک خویشکاری بن‌ها و آفرینش بعدی دور بوده است. غار مهری نماد چرخ گردون نیست. صخره نیز با آسمان باندازه تفاوت Zeus, Gaya، فرق دارد. در هر حال زمین که نمادش گایا باشد، خود، زمین مادر است. عناصر نور پاشنده خورشید، ماه، ستاره است نه بن آسمان، و نیز تولد میترا مطابقت کامل با مجموعه اساطیر دارد. از مادر زمین و با صیانت درخت مقدس بوجود می‌آید، فقط تفسیر برابر و مطابق قدیم نیست. می‌شود گفت برداشت جدیدی است از اساطیر قدیم. و اینجا به یک تشکیک هم می‌شود پاسخ گفت. اعتراض از طرف کمدانوس شاعر معروف (اواسط قرن سوم) است:

من اعتراض به این ندارم که مهربرستان تولد خدای شکست‌ناپذیر (یعنی میترا) را از دل صخره امری حقیقی بیندارند. ولی آخر وجود صخره نسبت به وجود یافتن میترا مقدم است. از وجود صخره باید به صانع آن بی برد.<sup>(۲)</sup>

اتفاقاً این برداشت مطابق مجموعه اساطیر است، هیچ اشکالی ندارد، قبل از میترا داغ خان بوده و بن‌های دیگر هم بوده‌اند و خدای واحدی واحدی بنام زروان در راس کل آفرینش بوده است. سوتعفاهم ناشی از فاصله داشتن از منشاء و خویشکاری اساطیر است. و دگردیسی در جهت‌های دیگری هم بوده است:

البته موافق با تفسیرهای کسانی که بنیان اساطیر را سرانجام به حوادث طبیعی متتحول می‌سازند. ضحاک (ازی‌دهاک)، خشکی و بی‌بارانی است که ابرهای بارانزا را (گاو فریدون که بدست ضحاک کشته شد) به بند می‌کشد و در اثر این حادثه خشکسالی شدیدی در ایران زمین پیدا شد. آنگاه فریدون (ابر بارانزا)، بر ضحاک

۱- مارتون و رمازن، آیین میترا، ص ۹۴. ۲- همان کتاب، ص ۹۹.

پیروز می‌شود.<sup>(۱)</sup>

در گاه سوم گاو یکداد بدست اهریمن کشته می‌شود که با مرگ او تمام آفریده‌های آهورامزدا تحت سلطه اهریمن سترون می‌گردند. این خشکسالی شدید علتش سترونی است. در گاه چهارم با شروع فتح مجدد کوهها به پا می‌شوند و رودها می‌خروشنند. یک دگردیسی دیگر:

[می‌دانیم که میترا خورشید است و گاو زمستان، و در روایات اساطیری در باره میترا وی بر گاو غلبه کرده و گاو را می‌کشد.<sup>(۲)</sup>] این دگردیسی جالب بود و تفسیر دیگری نیز قابل ذکر است:

– نخستین پیکار میترا با خورشید انجام گرفت. مطابق معمول از جزئیات آگاه نیستیم اما سرانجام پس از پیکار خورشید تسلیم شده و برابر میترا زانو می‌زند و در برابر آتش مقدس پیمان می‌بنند.<sup>(۳)</sup>

ما در داستان قانتورالی این پیکار محبت‌آمیز بین دو هم سلوی را دیدیم و اصولاً این اولین پیکار نبود بلکه این اولین پیکار محبت‌آمیز، بین یک بن و یک رب‌التوع بود. اینجا می‌شود به یک تشکیک هم جواب داد: [ماتوفوس] این نویسنده صاحب کتابی است در باب اصول ضاله مشرک، می‌گوید «مهرپرستان نام ایزد خورشید را به میترا می‌دهند و مراسم را در غارهای آن قدر تاریک انجام می‌دهند که گویی در ظلمت آزاده‌نده آن مخفی می‌شوند و از جذبه و زیبایی نور درخشان حذر می‌کنند.»<sup>(۴)</sup>

این دقت جالب است. مراسم آیینی خدای روشنایی در تاریکی انجام می‌شود. مراسم آیینی با نمادهای اصلی بدون تغییر تکرار می‌شود. این مراسم تکرار مبارزه با گاو سیاه نماینده اهریمن است. اولاً خورشید اسیر است و خورشید اسیر تحت سلطه اهریمن کدر و تاریک است. ثانیاً این مبارزه قبل از طلوع آفتاب صورت می‌گیرد.

۱- هاشم رضی، میترائیسم، ص ۴۵.

۲- هاشم رضی، میترائیسم، ص ۵۷.

۳- همان کتاب، ص ۱۵۲.

۴- مارتین ورمازرن، آیین میترا، ص ۴۹.

طبعی است در ملک اهریمن، ظلمت ابدی حکمفرماست، این انتخاب درست است و مطابق با مجموعه اساطیر است، این آفتابی است که سر زدنش هر روز بعد از فتح در مقابل گاو سیاه، اتفاق می‌افتد و باید برای متمتع بودن از این نور و جذبه و زیبایی این سیاهی را تحمل کرد و اهریمن را از یاد نبرد. این حادثه بقدرتی مهم است که به غیراز اساس میترانیسم بودن، امپراطوران و کاخ داران مجبور به تکرار این مراسم بوده‌اند: [مفاهیم نمادین قربانی کردن گاو در کرت یونان]. کاخ باشکوه کنووسوس Cnossos امپراطور کرت با معماری و ساختی بسیار پیچیده، مرکزی بوده برای انجام و برگزاری آین ویژه دینی، که اغلب با گاوباری همراه با رقص‌هایی بسیار مهیج بوده، در این رقص‌های نمادین شاه بعنوان گاو نر مقدس ظاهر شده و شاهبانو در نقش ماده گاو مقدس، (می‌نوس Minus) پادشاه در ضمن مراسم همگانی، با ملکه که نمادینه گاو مقدس بود می‌آمیختند و بدین وسیله نماد بارور شدن زمین به نمایش گذاشته می‌شد.<sup>(۱)</sup> الان میدانیم که این مجلس تکرار مراسم عروسی رب‌النوع گاو بعد از رهایش آفتاب است، تکرار این مراسم حضار را به زمان بی‌زمانی می‌برد است. تقدیس‌شان میکرد و ابقاء می‌شدند.

روایت اسطوره‌ای اروپ (Europe) و زئوس و تبدیل به گاوی سپید شدن با شاخه‌ای زرین یا شبیه هلال نیز روایت دیگری در این زمینه است در نهایت: [به گفتة کومون، یزدان شناسی میترانی، زیر نفوذ مستقیم یزدان شناسی زروانی قرار داشت.]<sup>(۲)</sup>

در خاتمه این بحث بشارتی نیز می‌شود به یک ملت و نویسنده محبوبش داد. ملتی که ورزش ملی اش گاوه‌کشی است، این ملت برگزارکننده مراسم آثینی قدیمی هستند که بازاء این گاوه‌کشی، خورشید را از اسارت آزاد می‌کنند. ماناکه این خورشید تابان، درخشنان، شکوهمند، جاودان بتابد.

---

۱- هاشم رضی، آثین مهر و میترانیسم، ص ۱۷۷.

۲- همان کتاب، ص ۴۰۷.

—  
—  
—

—  
—  
—

THERMOPHILIC BACTERIA

— 1 —

5 | Page

• 100 •

JOURNAL OF CLIMATE

THE PRACTICAL

• • • • •

i

• • •

-

— — —

## دگردیسی ۲: «مانویت»

در مراحل سیر و دگردیسی این اساطیر از مبدأ رب‌النوعی تا انسان مدت مدبیدی دخالت دارد و این حرکت در یک مسیر نبوده است، و خطوط سیر دیگری نیز در داخل خود این نجد به چشم می‌خورد.

در مجموعه اساطیر، مقوله انسان اول را در دو گاه داریم گاه دو و گاه چهار، از بین رفتن و موجود نبودن مشخصه‌های تمیز ایندو و نیز مقوله اسارت و مقوله‌ی خدای شهید شونده، یعنی شهید شدن گاو یکداد و انسان اول در گاه سوم و اسیر و آزاد شدن گاو رب‌النوع گاه چهار، مباحثی را در پی داشته و مخصوصاً اگر نشانه‌های بخشی از آن موجود نباشد، مورد مناقشه بودن آن طبیعی خواهد بود. بخصوص آزاد شدن و رهایش رب‌النوع گاو بتوسط ارگانی از نور مبدأ حرکت بزرگی است.

در مانویت روح زنده، به سرحد ظلمت رفته و نعره‌ای نفوذ کننده بر می‌آورد، خدای اسیر این نعره را شنیده به او جواب میدهد، روح زنده، دست راست خود را دراز کرده و خدای اسیر با گرفتن دست او، از قید ظلمت آزاد می‌شود و بر می‌گردد.

با توجه به ترکیب روح زنده که از ترکیب الماس نور و پیرایه تجلی ... است. تعبیر نوری اساطیر بصورت، اولین اسیر و اولین نجات یافته است. مانی، شیخ اشراق اساطیر این نجد، که در زمان او موجود بوده، می‌باشد. [آئین مانی بر دو بن نور و تاریکی و سه دوره کیهانی استوار است این سه دوره عبارتند از: دوره آغاز (جدایی کامل نور و ظلمت)، دوره میانه (آمیختگی نور و ظلمت) دوره پایانی (جدایی دوباره

نور و ظلمت).<sup>(۱)</sup>

دوره آغاز گاه دوم و دوره میانه، گاه سوم، و دوره پایانی گاه چهارم است. مانی دو دنیای روشنائی ابدی و ظلمت ابدی را قبول دارد. او میگفت که در آغاز بهشت روشنی در بالا بود و به هر سو گستردۀ بود مگر از سوی پائین و در زیر این جهان روشن، دوزخ یا تاریکی قرار داشت که او هم از هر سو گستردۀ بود مگر از سوی بالا پدر بزرگی یا زروان بر این بهشت روشنی فرمان میراند.<sup>(۲)</sup> با توجه به قبول گاه‌های سه هزارساله از طرف مانی، در مورد آفرینش جهان گفته میشود: [ـ] مهرايزد پس از رها ساختن هرمزدیغ به جهان تاریکی میتازد و نیروهای تاریکی را شکست میدهد از تن دیوهاتی که کشته است ـ۱ـ هشت زمین میسازد. ـ۲ـ از پوست آنان ده آسمان بنا میکند. ـ۳ـ بازماندگان را که سروران و بزرگان دیوان‌اند در بند می‌کند و زنده در طاق آسمان می‌بندد. ـ۴ـ از بخشی از نورهای بلعیده شده که هنوز آلوده نگشته‌اند خورشید و ماه را می‌سازد و از نورهای که اندکی آلوده گشته‌اند ستارگان را پدید می‌آورد. که در آسمان دیگری، آسمان یازدهم قرار میگیرد. ـ۵ـ برای نجات دیگر نورها که هنوز اسیر مانده‌اند سه چرخ می‌سازد چرخ آتش، چرخ آب، چرخ باد که آنها را شهریار افتخار نگهبان است.<sup>(۳)</sup> ـ آفریده شدن شش بن را از نور، قبول دارد آب به چرخ آب تبدیل شده و چرخ آتش و باد نیز اضافه شده است. و هرمزدیغ را در ترتیب آفرینش به ردیف اول آورده است. اساس مادی را بر تاریکی قرار داده است و کیهان را از دیوان آفریده است. مشخصه‌های حرکت جوهری به چشم می‌خورد، آسمان را که پوست زمین است از پوست دیوان می‌آفریند (پوست تا آخر، پوست می‌ماند). شروع مبارزه بهمان روالی است که دیدیم: [برحسب تصادف اهربیمن به مرز میان دوزخ و بهشت رسید و جهان روشنی را دید و آرزوی داشتنش

۱- سی آرسی آلب، زیور مانوی، ترجمه از روی نسخه قبطی، برگردان به فارسی ابوالقاسم

اسماعیل پور، ص ۱۲۵.

۲- دکتر مهرداد بهار، ادبیات آسیائی، ص ۸۴.

۳- همان کتاب، ص ۸۶.

را کرد و بدان هجوم آورد، پدر بزرگی، برای حفظ سرزمین خود و برقرارداشتن آرامش ابدی آن جلوه‌های خوبیش را به یاری کلام فراز آورد تا نیروهای اهربینی در نبرد شوند.<sup>(۱)</sup>

مباحث تئوریکی عظیمی بر پایه این اساطیر در بین بوده است، متنها بر حسب شرایط و موقعیت، مجموعه اساطیر همه جا در دسترس نبوده، در واقع کسانیکه مانویت را بر پایه گنوستی سیسم بررسی میکنند فقط قسمتی از مانویت را مطالعه میکنند. مثلاً: [در نخستین پرده کیهان شناخت (آفرینش نخست / پدرروشنی به یاری همسر ایزدی اش مادر زندگی، ایزدی به نام هرمزدیغ (انسان نخستین) را به نبرد گسیل میدارد.... هرمزدیغ تسلیم آنان میگردد... دیوان عناصر روشنائی را می‌بلغند و تسکین می‌یابند.

هرمزدیغ که در سرزمین نبرد شکست خورده فرو افتاده است اکنون بهوش می‌آید از آسمان یاری می‌جوید مادر فریادش را می‌شنود و پدر بزرگی را تشویق میکنند که آفرینش دوم ایزدان را برای رهائی فرزند آغاز کند. هرمزدیغ که ازبی‌هوشی در می‌آید از مفاک بالا می‌آید و به راهنمایی مادر زندگی و مهر ایزد به بهشت بر می‌گردد.<sup>(۲)</sup> مشخصه‌های ذکر شده با توجه به رهایش از مفاک، شبیه اسارت و بازگشت از اسارت رب‌النوع گاو است. متنها بر حسب شرایط تغییرات را پذیرفته و تبدیل به انسان نخستین شده است، ما در این مقوله، جاچای خدای شهید شونده را داریم که در گاه دوم موجود شده و بجا او رب‌النوع گاو که خدای خدای اسیر و بازگردنده از اسارت است، جایگزین شده است. او به علت همنشینی با اهربین تغییراتی را پذیرا شده است: [در این میان جالب توجه نام سیاوش است و ارتباط آن با مرگ و زندگی مجدد خدای نباتی، نام سیاوش در اوستا دارای دو جزء است. «سیاوه» به معنی سیاه و ارشین به معنی مرد قهرمان. بدین ترتیب سیاوش را

---

۱- همان کتاب، ص ۸۵.

۲- هانس یواخیم کلیم کایت، هنر مانوی، مترجم دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور، ص ۴۷.

مینوان مرد سیاه یا قهرمان سیاه معنی کرد. این معنی با داستان مرگ و حیات مجددش می‌خواند. زیرا رنگ سیاه او نمایش بازگشت وی از جهان مردگان است.<sup>(۱)</sup>

در مانویت، برای بزرگداشت بازگشت خدایی که شهید نشده، مراسمی اجرا میشده که تعدادی از آنها تا امروز باقی است، حاجی فیروزها، یکی از این تظاهرات است که هر سال نزدیکی‌های بهار قبل از نوروز می‌آیند، تئاترهای روحوضی هم یکی از نمودهای دیگر این بازگشت است، مخصوصاً هتاکی گفتار نشانه‌هایی از مجالست اهریمن است. در آین مزدک این خدای شهید شونده، شهید شده است و یکی از مبانی اصلی اختلاف تفکر مانی و مزدک همین اساطیر و تفسیر آنهاست. مجموعه اساطیر سنگ بنای هر سیستم تفکر اجتماعی در این نجد است.

---

۱- دکتر مهرداد بهار، جستاری چند در فرهنگ ایران، ص. ۹۰

### دگردیسی ۳: «زرتشت»

این مجموعه در رابطه با تغییرات اساسی اجتماع، تا زمان زرتشت، تغییراتی را داشته است. زرتشت در میدان تفکر صاحب حق آب و گل است و خود میدان سپیدی با کوله بار فتح دارد. با توجه به روایت‌های متفاوت و کتابهای مختلف که اغلب حاوی نظریه‌های غیرهم‌ارز هستند، بررسی این تغییرات مشکل است. ولی به عنوان مقدمه و برای شروع کار و مقایسه مجموعه اساطیر با کتابهای اصلی این جهان بینی اقدام می‌گردد. علی‌ایحال این بررسی‌ها کاری است تخصصی و تخصص فوقي العاده هم لازم دارد، که در وسع و بضاعت اینجانب نیست اما بر حسب فرمایش رولان بارت؛ [اپن خواننده اسطوره است که خودش باید کارکرد اساسی آن را آشکار کند.]<sup>(۱)</sup> من قدم در راهی پیموده نشده می‌گذارم. راهی که حتی تعیین جهت در آن مهم است. این بررسی را با گاهشماری و جشن‌های ایران باستان شروع می‌کنیم:

[پیرونی نوشته: ایرانیان و مجوس عمر جهان را بنابر بروج دوازده‌گانه، دوازده هزار سال دانسته‌اند و زرتشت مؤسس دین ایرانیان، پنداشته که پیدایش جهان تا زمان ظهور او سه هزار سال است....]

سه هزار سال نخست جهان مینوی بوده، نامنیدار و ناروان و ناگرفتار (بی‌اندیشه، بی‌حرکت و ناملموس) سه هزار دوم جهان شکل مادی یافت بی‌پتیاره (بلا آفت) بود

---

۱- اسطوره، امروز.

و کام اورمزد روان. کیومرث و گاو یکداد (اوگدات) پیدایش یافتند. تا اینجا شش هزاره است که به دو دوران سه هزاره تقسیم شده است، نه به شش هزاره جدا از هم. هزاره هفتم: هجوم اهریمن و دچار شدن جهان به پتیاره و گزند او، و آغاز دوره آمیختگی، که سه هزاره دوم را دربرمی‌گیرد و این دوران روان بودن کام اورمزد و اهریمن است هر دو، مرگ کیومرث و گاو یکداد و پیدایش مشی و مشیانه، (آدم و حوا) پیشادیان، جم و کشته شدن او.

هزاره هشتم: پیدایش ضحاک و دربند شدنش توسط فریدون.

هزاره نهم: فریدون و پسرانش، متوجه و افراسیاب، کیانیان، زایش زرتشت، و گشتناسب سی سال شاهی کرد که هزاره سرآمد.

هزاره دهم: آغاز دوره چهارم یا سه هزاره واپسین - و دوره نبرد نهائی اورمزد و اهریمن، پیغمبری زرتشت و دین پذیرفتن گشتناسب، اسفندیار و جنگ‌های دینی، اسکندر، اردشیر و ساسانیان، هجوم تازیان و ترکان پیدایش بهرام و رجاوند و بیرون آمدن پشوتن از گنگ در.

هزاره یازدهم: پیدایش اوشیدر پسر زرتشت. پیدایش ملکوس جادو، و ریزش باران ملکوسان و آمدن برف و نگر و بیرون آمدن جم از (ور = پناهگاه) و آرایش دوباره جهان.

هزاره دوازدهم: پیدایش اوشیدر ماه پسر دیگر زرتشت : رها شدن ضحاک از بند و زیانکاری او، پیدایش سوشیانت پسر سوم زرتشت، برخاستن گرشاسب سام از خواب و کشتن او ضحاک را با گرز، رستاخیز.<sup>(۱)</sup>

تغییرات اساسی از هزاره هفتم شروع می‌شود. (شروع هجوم اهریمن، مرگ کیومرث و گاو یکداد). میدانیم ضمن اینکه این پروسه یک گاه (سه هزاره) زمان لازم داشته، روایت‌های مختلف در مورد مرگ گاو یکداد و کیومرث بوده، و بعضی رقم 8250 را (انتهای ربع اول هزاره نهم) اعلام می‌نمایند. دوره آمیختگی، یک گاه است،

نه هزاره، ثانیاً پیدایش مشی و مشیانه یا (Jam. Jame) هم در موقعیت اصلی خود قرار ندارد. انسان اول گاه چهارم در گاه چهارم، به وجود می‌آید. و در مورد مشیانه هیچ اشاره‌ای در مجموعه اساطیر نیست، کسی که در کنام شیران بزرگ می‌شود یکفرد است و در سرتاسر دنیا نیز، قهرمانان اساطیری که توسط انواع بزرگ شده‌اند بیش از یکنفر نیست اگر پیشدادیان در آن زمان بی زمانی بوده باشند که من بعد میدانم در این صورت فاصله اساطیر و تاریخ حذف خواهد شد ولی حتمی است که جم یا انسان اول هزاره دهم، در هزاره هفتم در آب و گل<sup>(۱)</sup> هم نبوده است البته در گاه چهارم نیز کشته شدن انسان اول این گاه، ذکر نشده و اصل برخلاف این نظریه است، در اوخر گاه چهارم مرده‌ها هم زنده می‌گردند. در هزاره هشتم گفته می‌شود ضحاک توسط فریدون به بند کشیده می‌شود. ضحاک در مقایسه با عناصر مجموعه اساطیر بیوراسب یا ثیه گوژاست. که در مجموعه اساطیر قدیم به عنوان ضد انسان اول و جامعه همراه انسان اول به وجود می‌آید. با او رشد می‌کند و بدبست او کشته می‌شود. در اینصورت ضحاک می‌باشد در هزاره هفتم با جم بوده باشد اگر فریدون را هم انسان اول گاه چهارم حساب کنیم هزاره‌ها در تقسیم بندی در محل مناسب خود قرار ندارند هزاره نهم مطابق اساطیر قدیم، سال سلطه اهریمن است اینجا زادن زرتشت، گشتاسب، .... افراسیاب ذکر شده است با لحاظ کردن اینکه هزاره دهم در زمان اساطیری است و با آمدن زرتشت زمان تاریخی طرح می‌شود که در اینصورت تعییرات زیاد است.

هزاره دهم - گفته شده، آغاز نبرد نهایی اورمزد و اهریمن است. در کنار ور جمکرد و اجتماعی متشكل از انواع و انسان اول، فاصله زمان پیغمبری این رسول که مشخصه تاریخی و طبقاتی و اقتصادی معینی دارد با زمان مجموعه اساطیر زیاد است. مخصوصاً تخم جفت‌های انواع که در ور (حصار) نگهداری شده و به غیر از این‌ها، هیچ موجودی باقی نمانده است. در چنین فضایی پسران زرتشت نخواهند

۱- آب و گل یا (آب و زمین) عناصر اصلی اساطیر است.

گنجید اینرا دوشن گیمن نیز متذکر می‌گردد:

[چنین برمی‌آید که آنها آهورامزدا را پرستش میکردند اما به زرتشت اشاره‌ای نمی‌کنند. معان رهبران دین آنان بوده‌اند.]<sup>(۱)</sup> در مورد ضحاک نکته مهمی وجود دارد: [ضحاک به فریدون در رام روز که مهرگان بزرگ باشد گفت ... (مرا به خون جدت نکش)، فریدون از راه انکار این قول گفت: آیا طمع کرده‌ای که با جم پسر ویجهان در قصاص، همسر و فرین باشی بلکه من ترا به خون گاونزی که در خانه جدم بود، میکشم.]<sup>(۲)</sup>

رام روز بعنوان تقسیم‌بندی تاریخی برای مقوله‌ای بدون تاریخ، دقت را جلب میکند. در اساطیر قدیم این حدود، یا نبود یا پیدا نبود. این گفتوگو باید گفتگوی بین تپه گوز و باسات باشد. تپه گوز تقاضا میکند که از خون جدت صرفنظر کن، جم یا فریدون پاسخ میدهد که طمع میکنی با کشته شدن به قصاص انسان اول گاه سوم قرین جم باشی، من ترا به قصاص گاو یکداد می‌کشم. البته باسات کیفر خواست کاملی برای او تهیه کرده است.

جایگزینی زرتشت بجای رب‌النوع‌ها و بعده داشتن وظایف آنها نیز شایان دقت است: [به دین گوید که من نخستین مرد، کیومرث روشن، سپید چشم را آفریدم او بزرگتر (مردمان) است اما او سرور ایشان نیست زیرا زرتشت سرور است.]<sup>(۳)</sup> یا: [او کیومرث را با گاو از زمین آفرید.]<sup>(۴)</sup> با توجه به صراحت نام کیومرث که انسان اول گاه دوم است، و دیدیم که گاو یکداد قبل از زمین، آفریده شده است و زمین در مقابل گاو یکداد حادث است.

تغییراتی نیز در مورد تپه گوز: [س فریدون به تخت گاه خود بازگشت و ارماییل را کارگزار بیور اسب فرمود تا خوراک ویژه دهد، ارماییل هر روز دو تن را میکشت و

---

۱- دین ایران باستان، ص ۲۳.

۲- هاشم رضی، آئین مهر و میتراپیسم، ص ۴۴.

۳- دکتر مهرداد بهار، بندeshen، ص ۸۹. ۴- بندeshen، ص ۴۱.

از مغزشان برای آن اهریمن خوراک میکرد. اما مردم را از بیم جان نگرانی بسیار بود ارماییل چاره‌ای اندیشید.<sup>(۱)</sup> فریدون انسان اول گاه چهار است جامعه انواع تا به دوران رسیدن انسان اول قرارهای لازم را با بیور اسب گذاشته‌اند، نه انسان اول، فریدون نباید به بیور اسب امتیاز دهد چون در آن زمان همه چیز فطری بوده است. در اساطیر قدیم کارگزاران، مشخصه‌های انواع را دارند. انسان اول اولین برخورداش با او، آخرین برخورداش هم هست. بعد از این برخورد آخرین مراحل کار صورت میگیرد. با توجه به مطالب ارائه شده، اساطیر مطابق با شرایط، دگرگون شده و تغییراتی را می‌پذیرند و در میدان جدید بوجود آمده عمل مینمایند که بررسی همه آنها از حوصله این مقدمه خارج است بد نیست مقایسه‌ای هم با کتاب ارزنده‌ی تاریخ اساطیر ایران، نوشته خانم دکتر زاله آموزگار داشته باشیم. باید ذکر شود این مقایسه‌ی اساطیر شامل قسمت‌هایی با مشخصه‌های معین خواهد بود. در مورد قسمت‌ها دگرگون شده متفاوت با قبل و سایر شکل‌ها هیچ اقدامی صورت نمی‌گیرد: [آفرینش بصورت منظم دوازده هزار ساله، سنتی است متعلق به دوره ساسانی، و نوشته‌های مربوط به این دوره ....]<sup>(۲)</sup> این آفرینش دوازده هزار ساله، قبل از چارچوب تاریخ و بخصوص قبل از دروه ساسانی است. مقطع زمانی مشخصی برایش نمی‌شود معین کرد. می‌شود گفت قبل از فرماسیون برده‌داری یا ساخته شدن دهات یا مذاهب اولیه که با توتمیسم فاصله زمانی دارند بوده است. در مورد میترا گفته می‌شود: [او خدای پیمانهاست، پیمان‌ها و نظم و راستی را نگاهبانی می‌کند وظيفة مهم او نظارت بر پیمانهاست، حتی پیمان میان اورمزد و اهریمن که پیمان آفرینش است].<sup>(۳)</sup>

ما در مورد اتفاقات گاه چهار مرور داشتیم و برآمدن قسمتی از یک اپیزود را که منجر به میتراشیم شد دیدیم با معلومات موجود در زمان پیمان اورمزد و اهریمن،

---

۱- گاهشماری جشن‌های ایران باستان، ص ۲۶۹ (سدۀ‌های آتش).

۲- تاریخ اساطیر ایران، ص ۱۳.

۳- همان کتاب، ص ۱۸.

مهر که هیچ، رب النوع گاو هم وجود نداشت. گفته می‌شود: [در مهریشت که سرود مخصوص اوست، توصیف زیبائی از او می‌شود او پیش از خورشید ظاهر می‌شود و همراهی او با خورشید باعث شده است که بعدها مهر معنی خورشید پیدا کند.

او دارنده دشتهای فراخ است ... بر تن زرهی زرین بر دوش سپری سیمین و در دست گرزی گران دارد. بر گردونه مینوی ستاره‌نشانی، با چهار اسب سفید نامیرا که نعلهای زرین و سیمین دارند و ساخته سپند مینو هستند سوار می‌شود.<sup>(۱)</sup>

در مورد قبل از خورشید بیدار شدن رب النوع گاو قبلًا بررسی کردیم و همراهی با خورشید را میدانیم که حمل خورشید است و این دیدگاه... بعد از تبدیل شدن به هیأت انسانی و بیدایش سپرهای سیمین است. در دگردیسی میترائیسم بدنیا آمدن از صخره را بررسی کردیم: [مهر به صورت کودک از صخره زاده می‌شود با دشنه‌ای که روزی با آن گاو نر را میکشد و با مشعل آتشی که نماد نوری است که با او بجهان می‌آید.<sup>(۲)</sup>] در اینجا مشخصه‌های فرماسیون اجتماعی، در دشنه، حاکی از بیدایش و کشف فلز خواهد بود و نیز در ادامه گفته می‌شود: [این نقش بر جسته‌ها گویای نبرد مهر با گاو نر نیز هست مهر پیش از آنکه او را بکشد باید او را بگیرد او یک بار موفق می‌شود گاو نر را که در حال چراست بگیرد اما گاو نر خود را از دست او می‌رهاند مهر را به دنبال خود میکشاند سرانجام موفق می‌شود او را بگیرد و به غار ببرد و بکشد.]

در مجموعه اساطیر قدیم دیدیم که گاو سیاهی که با او مبارزه می‌شود اگر به صخره (گایا Gaya) شاخ بزند آنرا پودر می‌کند این گاوی نیست بشود آنرا گرفت این همزاد متضاد، نماینده اهریمن است قربانی او فقط تکرار مراسم آئینی است. یا گفته می‌شود: [هرام خدای جنگ است و تعبیری است از نیروی پیشتاز مقاومت ناپذیر پیروزی که به صورتهای گوناگون تجسم می‌باید هر کدام از این صورت‌ها نماینده یکی از توانائیهای اوست او به صورتهای چون باد تند، گاو نر زرد گوش و زرین شاخ، اسب سفید با ساز و برگ زرین، شتر بارکش تیزدندانی که پای به زمین می‌کوبد و

---

۱- تاریخ اساطیر ایران، ص ۱۹.

۲- همان کتاب، ص ۲۰.

پیش می‌رود. گراز تیزدندانی که به یک حمله میکشد. جوان زورمندی به سن آرمانی پانزده سالگی، پرنده تیز پروازی که احتمالاً تجسمی از باز است. قوچ دشتی و سرانجام به صورت مردی دلیر که شمشیری زرین تیغه در دست دارد تجسم می‌یابد.<sup>(۱)</sup> مطابق بررسی میدانیم خدای جنگ، امران (ستین مرغ) است و این صورت‌ها نمود، ده عنصر آهورانی است که در مبارزه با هریمن شرکت دارند. گاو نزد گوش همان گاویست که بعد از دگردیسی تبدیل به میترا شده است. گفته می‌شود: [زروان در اوستا نام خدای کم اهمیتی است ولی در متن‌های پهلوی که نشان دهنده سنت دوره ساسانی است شخصیت برجسته‌ای پیدا می‌یابد در برخی از متون او را همجون اورمزد و اهریمن به شمار آورده‌اند.]<sup>(۲)</sup> اورمزد و اهریمن به نص تمام منابع در مقابل زروان حادث‌اند. اگر زروان نباشد اورمزد و اهریمن نیست. و همچنین این دگردیسی: [او در یک سال و شش نوبت پیش نمونه‌های شش پدیده اصلی آفرینش را می‌آفریند که عبارتند از آسمان، آب، زمین، گیاه، جانور، انسان.]<sup>(۳)</sup>

با توجه به اینکه هفتمن آفرینش مربوط به انسان اول است، آفرینش انسان و بعد انسان اول متضاد مینماید، ترتیب آفرینش را قبل‌آیدیم و نیز می‌دانیم که خورشید و ماه و ستاره هم از گاو یکداد بوجود می‌آیند و طبیعی است در بردارنده تخم گاو هستند. در این مورد این تغییرات نیز قابل بررسی است: [نطفه گاو یکتا آفریده به ماه برده میشود و به ایزد ماه سپرده میشود. آن نطفه در ماه پالوده میشود و جان میگیرد و پس از آن دو گاو، در ایرانویج به وجود می‌آید.]<sup>(۴)</sup> این دگرگونی تعبیری بدون دقت در منشاء اسطوره است در ادامه به یکی از اصول اساسی مجموعه اساطیر این نجد بر میخوریم. در همان صفحه داریم: [موجودات مینوی در جهان با دیوان در نبردند و هر یک از امشاسبیندان با سر دیوان هماورده خود ستیز

۱- همان کتاب، ص ۲۵.

۲- تاریخ اساطیر ایران، ص ۳۱.

۳- همان کتاب، ص ۴۰.

۴- همان کتاب، ص ۴۴.

میکنند و دروغ در برابر راستی قرار گرفته است.] این اصل بن مایه آفرینش اساسی مجموعه است. میترائیسم به این نبرد وابسته است انسان نخستین برآمده از این نبرد است اصولاً اهورامزدا بر اساس این ثنویت در برابر اهریمن قرار گرفته است در ادامه داریم: [سرانجام کیومرث در زمانی که برایش مقدر شده است به پهلوی چپ می‌افند و می‌میرد فلزات از بدن او بوجود می‌آیند و نطفه او که در موقع درگذشتن به زمین می‌ریزد در نور خورشید پالوده می‌شود... دو سوم آنرا ایزد نریوسنگ، ایزد مردانگی نگاهداری میکند و یک سوم آن سپندارمذایزدبانوی زمین ....] در اساطیر قدیم زمین مادر نگهدارنده تخم‌هاییست که در مقابل دروازه جهنم ریخته شده است. برای تر نگهداشتن این تخم‌ها، درخت عظیم سایه‌داری لازم است که دارای ابعادی جهانی باشد. حذف چنین درختی ما را از مهمترین مقوله اساطیر جهانی محروم میکند. یک تغییر دیگر: [نخستین زوج بشری از نطفه کیومرث که بر زمین ریخته می‌شود پس از چهل سال، شاخه‌ای ریواس می‌روید که دارای دو ساق است و پانزده برگ، این پانزده برگ مطابق با سالهایی است که مشی و مشیانه نخستین زوج آدمی در آن هنگام دارند.]<sup>(۱)</sup> ما دیدیم که از تخم کیومرث تنها یک انسان در گاه چهارم به وجود آمده است. در مجموعه عویصه‌ای به چشم نمی‌خورد، زمان زمانیست که از ازدواج اسب با آهو، رب‌النوع گاو زائیده می‌شود اگر قسمتی از این اساطیر را از دست بدھیم یا از یاد ببریم دچار مشکل خواهیم شد در این مورد باز: [گرشاسب این پهلوان کهن به دوران هند و ایرانی تعلق دارد افسانه‌های این شخصیت پیش زرتشتی‌گری وارد روایت‌های دینی شده و رنگ زرتشتی‌گری بخود گرفته است.]<sup>(۲)</sup> ما قبلاً دیدیم که مشخصه‌های گرشاسب با کدام رب‌النوع تطابق دارد. این دگرگونی زیادی است در مورد هزاره دهم گفته می‌شود این دوره وحی است. می‌شود گفت که ارتباط با خدایان در قدیم خیلی راحت بود با دوازده پله به مجمع خدایان می‌شد رسید، اگر بال یا اسب پرنده داشتی وحی همیشه بود، ارتباط

۱- تاریخ اساطیر ایران، ص ۴۵.

۲- همان کتاب، ص ۵۷.

همیشه بود بعداز اینکه فاصله‌ها زیاد شد. ارتباط‌ها کم گردید ما از این ردیف مقایسه، یک نمونه‌ی دیگر (طرح کلی ساختار دین را در گاهان بررسی می‌کنیم):

طرح کلی ساختار

در مجموعه اساطیر قدیم

طرح کلی دین در گاهان

توسط دکتر مهرداد بهار ارایه شده است.

مطابق اساطیر قدیم		گاهان ۹۰۰ - ۶۰۰ (پ.م.)	
(۱) مر جهان دو نیروی متناظر آموخته و لمربیان (خیر و شر) وجود دارند.		(۱) مر جهان دو نیروی لش و دروغ وجود دارد.	
(۲) تاثیت زرتشک که در پس آن زرگان قیام شدند و خدای آن است و آنها مرزا و امریمان للزیده اویند.		(۲) تاثیت کاهان که در پس آن آموزه‌زدنا قیام شدند و خدای کل است و مهندسیا و لمربیان لزیده و غریزند اویند.	
ملکت روشنگان ابدی، آفرینش کو یکدیگر انسان اول شدن بن (آنکه، مnde، سازه، انسان، زمین و فرا) و بعداً نیانکش و حیوانات منتهی.		پیغمبر امدادی پیغمبر اندیشه ایشان دیوان شهروز سندروم خردک - مهر	صینه میتو مظہر لش
(۳) دو مملکت وجود دارد.		مردانه.	
ملکت شلخت ابدی، آفرینش دیوان معاورت مرگ، هرش...			
(۴) ارباب ازواج و انسان اول با مجمع خدایان ارتباط داشتند.			(۴) سروش
(۵) آفرینش مnde هستی (مادی و معنوی) در مملکت روشنگان از لمربیزدنا و آفرینش‌هایی نظیر مرگ، هرش، شر از لمربیان است.			(۵) آفرینش مnde هستی از هرمzed است. (مادی و معنوی)
(۶) از انسن متفصل خیری نیست.			
(۷) هرگذان در کاه چیزیم زنده می‌شوند.			(۶) به انسن پاک اختیام کذشتنه می‌شود
(۸) جیز زرتشک حکم است، آفرینش میان لش و دروغ وجود ندارد.			(۷) پیغمبر و مزونخ وجود ندارد.
دروغ و شر از زیده امریمان مستند.			(۸) میان لرته (لش) و دروغ کرینش وجود ندارد و لختهار، نه جیز حکم است.

این تابلو مقایسه را ممکن می‌کند البته در یک تابلوی بزرگتر روایت‌های مختلف هم میتواند سنجیده شود. ولی مشکلاتی را دارد: [در اساس عقاید رزوانی نظرهای گوناگونی موجود است و بیشتر آن زائیده و نفخ گرفته در ایران و به دنبال عقاید ایرانی ملهم از تئییت‌گاهانی زرتشت میدانند.]<sup>(۱)</sup>

باید ذکر شود، مجموعه اساطیر، خیلی قدیمی تر از گاتها است در ضمن خود زرتشت مفسر قسمت‌هایی از این مجموعه و در قسمت‌هایی زرتشت بجای عناصر اصلی این اساطیر ظاهر می‌شود.

یک مقایسه دیگر درمورد تغییرات جهان شناخت رزوانی مطابق مجموعه اساطیر بررسی شده به عمل می‌آید:

۱- مهرداد بهار، ادیان آسیا، ص ۶۱.

جهان شناخت زروانی مطابق

کتاب ادیان آسیایی دکتر مهرداد بهار

ساختار اساطیر قدیم

به روایت دده قورقود و اصلی گرم

۱- جهان مادی از تاریخ ساخته نشده مملکت روشنگ و تاریخ از  
هم سوا مستند و علیه ذکر شده پیشتر ملزوی من نداشت.

۲- افرینشان امور ازدواج و امریمن مستند.

۳- در مسورد ساخته شدن کنیات از آب انتشارهای در اساطیر  
مجموعه نیست. زروان قدمیس نم از مباحث ماده للمواد است.

۴- امریمن مطابق اساطیر فقط یک کاه پعن شفط کاه سوم را  
حالم است در کامهای قلیل یا بعدی شکست ذوره است.

۵- زنان موجودات امریمنی نیستند. این اساطیر قلیل ازین‌باشیم  
بوده‌اند و اینجا از این معلم است پوستان و به مشتممهای خود را  
بیمهراه تلقیخانه شده بر اصل موضوع به این مقوله زده باشند.

زنان اینجا مثل بورلا در مبارزه شرکت ندارند.

۱- جهان مادی از تاریخ که موجودی امریمن است ساخته شده  
است.

۲- افرینش این هرجز است ولی بدون هاری زروان شادر به خلق  
جهان از روشنی نبوده است.

۳- برعکس علیحده اصلی زرتشتنی که مستند است جهان از  
روشنگان ساخته شده زروان‌ها معتقدند که جهان از آب انتزیده  
شده (آب شد آتش).

۴- حالم بجهان مر طن هفت هزار سال یا نه هزار سال امریمن  
است.

۵- زنان موجودات امریمنی‌اند که هر هزار تا هزار از خلف آنون شد.  
عدم شرکت زنان در لیعنی‌های همروی در پوستان و به متوانند تیزید  
این شکر باشد.

این مقایسه‌ها وجود ارگانون یا دستگاه مقایسه‌ای را به ما نشان میدهد. با تعیین  
مقاطع زمانی دستگاهها، مقایسه راحت‌تر خواهد بود، یا اگر سیستم تفکری را بعنوان  
مبناه قبول نمائیم بقیه سیستم‌ها نسبت به آن مقایسه خواهد شد. در هر حال تا اینجا  
چند سیستم تفکر را مقایسه کردیم. باید یک محور اصلی دگردیسی را نیز ذکر کنیم.



## دگر دیسی ۴: «یونان»

در مورد یونان، مباحثات سابقه‌دارتر است، مخصوصاً تا اینجا اساطیر بنام یونان و یونانیان صاحب میدان و نام دار شده‌اند. با توجه به مباحثت قبلی بغیر از موارد ذکر شده که برای اثبات ادعای اخذ کافی مبایشد. قسمت هایی نیز ذکر میشود: [هنگام وصلت هرا، با زتوس، زمین (گایا) مقداری سبیز رین، بعنوان هدية عروسی، به ربة النوع تقدیم داشت این سبیل‌ها، به نظر هرا، چنان زیبا جلوه کردند که، وی آنها را در باغ خود، نزدیک کوهستان اطلس کاشت.<sup>(۱)</sup>] ما این سبیل را در اصلی گرم و یا داستان ملک محمد، بعنوان بخششده حیات، جوانی بخش، مانند انار اوستا داریم منتها اینجا این سبیل، هم قدرت، هم مقام خدایی میبخشد: [سرگذشت هیسپریدها، با حوادث زندگی هرالکس مربوط بود، هرالکس برای تحصیل میوه‌هایی که عمر جاودانی میداد نزد آنها رفت و تلاش او برای بدست آوردن سبیل زرین در واقع مقدمه نیل به مقام خدایی بود.<sup>(۲)</sup>] این سبیل در افسانه‌ها و اساطیر ما بخششده حیات، بخصوص حیات جاودانی است، منتها زرین نیست، قرمز هست.

---

۱- پیر گریمال، فرهنگ اساطیر یونان و رم، ص ۳۹۲ (سبیلهای زرین هیسپرید).

۲- همان کتاب، ص ۴۲۰

کلمه‌ایکه برای مفهوم قرمز، در زبان ترکی بکار برده می‌شود متراծد با زرین و طلا هم هست. اگر کسی با زیان و فرهنگ ترکی آشنائی کامل نداشته باشد، در ترجمه آنرا به زرین ترجمه خواهد کرد. کلمه گایا عنوان عنصر اولیه‌ایکه سلالة خدایان یونان از او به وجود آمده، ترکی است. قطع بیضه‌های پدر که با مرگ او زمین بارور می‌شود، و بوجود آمدن فرزندان درخت‌ها، تفکری مربوط به این نجد است. این فرزندان زمین یا فرزندان درخت، انسان‌های اول گاه چهارم هستند. اساطیر مرگ آنزم، در مرگ هر اکلیس با اغلب مشخصه‌هایش تکرار شده‌است و حوادث گاه چهار که مبارزه با اهریمن به توسط ارباب انواع و انواع و انسان اول است. با توجه به دگردیسی آنها و پیداکردن هیأت انسانی، در اساطیر یونان از انواع خبری نیست، ۱۶ سال اسارت در مجموعه اساطیر ما، مربوط به رب‌النوع گاو است بازگشت به مجلس نامزدی مربوط به رب‌النوع گاو است، مبارزه با تپه گوز مربوط به انسان اول گاه چهار است، مجموعه حوادث را در یونان فقط اولیس برگزار می‌کند. هلن تفاوت زیادی با سلجان خاتون در بالای برج و قصر ندارد، منتها حوادث در یونان شهری تر شده‌اند در یونان خدایان گاهگاهی به شکل انواع درمی‌آیند:

[هول و هراس فزاینده‌ای در آسمان افتاد و خدایان برای نجات خویش از هر سو به سرزمین مصر گریختند و در آن جا چهره عوض کردند و به شکل حیوانات درآمدند، تا توفون ایشان را نشناسند.... قضیه از این قرار بود که زیوس قبل از پیدا شدن سروکله توфон در هیئت گاو سفید عجیب و زرین شاخی به بازدید سرزمین فوئنیکه واقع در شمال فلسطین رفته بود.<sup>(۱)</sup>] این گاو سپید یکی از ده عنصر آهورانی است با توجه به: [هر تسغیل بنای پرستشگاه شهر موساسیر را که دارای یام شب دار و یوانی با ستون‌ها بوده تصویر دقیقی داشته است از معبد یونانی، در صورتیکه این بنای موساسیر مدت‌ها پیش از آنکه بنایی این چنین در یونان ساخته شود بناگردیده

---

۱- راجر لنسلین، اساطیر یونان، عباس آفاجانی، ص ۶۶.

بود.<sup>(۱)</sup> نه تنها معماری، هنر، اساطیر، بلکه لاخمای تفکر یونان، از این نجد است و این باید جوابی باشد به نظر آقای گیرشمن:

[گمان میرفت که در گذشته تمامی این آثار، برخی توسط اسکندر و سایرین از ایران گرفته شده‌اند. این‌ها افسانه‌هایی بیش نیست که برای پوشاندن بازپس گرفتن قرضی که در حقیقت ضبط کالاهای همسایه بوده است، ساخته می‌شد.<sup>(۲)</sup>]

ما تا اینجا دیدیم که حوادث مربوط به زمان اسکندر هم نیست و ضبط کالائی هم صورت نگرفته است، فرهنگ‌ها در تطور خود همیشه بدء بستان دارند منتها اگر جهت جریان و شدت و ضعف‌ها شناخته شود، راحت‌تر می‌شود جریان را درک کرد.

اینهمه مقدمه‌ای بود بر بررسی یک گنجینه اساطیری، گنجینه‌ایکه برای زیرخاک زمان ماندنش تا امروز هیچ دلیل یا بهانه‌ای نداشته‌ایم این مقدمه خود بهانه‌ای شد بر اینکه مروری داشته باشیم بر تفکر قدیمی این مرز و بوم که فقط فرهنگ یک قوم نیست، ما موسیقی موقامی را در اقوام و ملیت‌های مختلف داریم.. بالطبع همراه موسیقی موقامی اساطیر نیز انعکاساتی داشته است. معبد اسب سفید در شیز و مجسمه طلائی دده‌قورقد و اوروز را در زیگورات‌ترکمنستان، اصولاً جهان‌بینی زروانی طوری بوده که محدود نمودنش ممکن نبود.

اگر این مقدمه بما این دیدگاه را بدهد که خورشید را بازاء بددست آوردنش در اثر مبارزه، زیباتر ببینیم تاثیر خود را گذاشته است. در خاتمه ترجمه فارسی کتاب، قسمتی بنام نکمله از مقدمه The Book of DeDekorkut که با هم کاری آقای فاروق سومر و آقای احمد ایسال و آقای وارون واکر بتوسط دانشگاه تگزاس فراهم آمده و در آن سعی زیادی بر تطبیق کتاب با اوغوز طایفه بعمل آمده و ایشان اعلام کرده‌اند که حالا با یقین کامل و مستدل میدانیم که شخصیت‌های داستان چه کسانی

۱- رحیم رئیس‌نیا، آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۱۸۳.

۲- دین ایران باستان ص ۶۷.

بوده‌اند و در کدام حوزه فرهنگی ظهرور کرده‌اند. اینک باید اعلام شود، که حالا حدوداً میدانیم که، شخصیت‌های داستان، چه عناصری هستند و از حوزه فرهنگی و زمان آنها اطلاع کمی داریم.

در خاتمه با در نظر گرفتن متن اصلی و مقدمه کتاب و حتی مقدمه آفای جفری لویس، بر کتاب دده‌قورقود توانستیم به همه اسرار کتاب دست یابیم. امید داریم اساتید فن حقایق این کتاب و کتاب‌های نظیر و ارزش‌های بی‌نظیر آن‌ها را بیان و چشم ما را به نسخه‌های زلال‌تری روش نمایند. باید ذکر شود که در شروع اینکار من فقط ترجمة فارسی کتاب و بعدها کتاب ادبیات شفاهی خلق آذربایجان را در اختیار داشتم و چارچوب کار برای همین محدوده طرح شده بود که بعداً توانستم به منابع دیگری نیز دسترسی داشته باشیم.

«امید که خدا به شما بد، ندهد خان من ...»

۷۵/۱۲/۲۲

مجموعه‌ای اساطیر را با توجه به وجود عناصر یعنی کمان زمخت،  
نبودن فلز، آدمخواری تپه‌گوز، تولد تپه‌گوز در پیله‌ی پروانه و حضور  
تعداد محدود انواع و وظایف زن در جستجوی گیاهان و شناخت  
دورادور حیوانات و عدم تشخیص جنسیت آنها، نیزه‌های چوبین و  
وجود مباحثات پایین آمدن از کوه و سرازیر شدن به دشت و  
قدس‌ترین بودن نوع گرگ و نگرش‌های آنميستي و توتميستي  
می‌توان در محدوده معينی از خط تکامل انسان ارزیابی نمود و مثلاً  
گفت: قبل از سفالگری یا همزمان با آن می‌باشد.



انتشارات آنبا

---

تبیز : خیابان جمهوری اسلامی رو بروی مسجد انگجی کوچه علی خان  
تلفن ۶۳۱۰۳ فاکس ۶۸۳۴۴